

## رقابت بولدورهای اسرائیلی و جرتفیل های رژیم اسلامی در آدمکشی

تصویر فرانس پرس :



بخشی از شقیقه کودک، له شده و از زبانش بیرون زده است.

بقیه در صفحه 6

**جنگ تبلیغاتی: تکیه بر دو سوی یک دیوار مشترک**  
احمدی نژاد که جوخه های ترور رژیمش، پیش از این دگراندیشان ایران را به خاطر پایداری بر اعتقادات خود به عنوان "مرتد" و "ناصبی" به قتل رسانده و شکنجه گراننش در زندان به همین دلیل ماهها زندانیان سیاسی چپ را با جیره شلاق شکنجه کرده اند، در دانشگاه کلمبیا یکبارہ معطف می زند و طرفدار آزادی عمل شکاکیت علمی و آزادی تحقیق آکادمیک از آب درمی آید. بقیه در صفحه 8

## گزارش کاملی از تحصن امروز کارگران کشت و صنعت هفت تپه

بقیه در صفحه 5

سلام دمکرات

از مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه برای دریافت حقوق معوق، آزادی همکاران دستگیر شده، تلاش برای تولیدات داخلی شکر و مبارزه برای جلوگیری از واردات شکر حمایت می کنیم.  
سندیکای کارگران شرکت واحد، اتوبوسرانی تهران و حومه - بقیه در صفحه 16

## گزارش خبری تحلیلی "آوای دانشگاه" از جنبش دانشجویی در ماه شهریور



بقیه در صفحه 14

## بنیاد گرایی اقتصادی و اخلاق

بقیه در صفحه 10

امیر پیام

## به تداوم رزم پرشکوه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه یاری رسانیم!



بقیه در صفحه 2

## نبرد نابرابر!

نگاهی به حماسه مبارزه کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه  
براستی به مبارزه ای که هم اکنون بین کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و دولت جمهوری اسلامی جاری است، چه عنوانی جز نبرد نابرابر می توان داد؟ در یک سو هزاران کارگری قرار دارند که در طی بیش از ده اعتصاب و تحصن در سال جدید و شنیدن وعده و وعده های کارگزاران دولت-اعم از مدیر کارخانه و فرمانده و...  
بقیه در صفحه 2

## رفسنجانی در بازی قدرت

بقیه در صفحه 4

ارژنگ بامشاد

## وقتی چه گوارا به بسیج تو دهنی میزند!

آلبدا اینگونه آغاز می کند: "ما ملتی سوسیالیست هستیم". "شما از کدام خدا و پیغمبر حرف می زنید؟ چه گوارا فقط یک پیامبر را ملاقات کرد و قبول داشت و آن هم قیدل بود!". " پدر من هرگز از خدا صحبت نکرد! او هیچ گاه با خدا ملاقات نکرد!"



گزارش نشست مشترک بسیج و سپاه با فرزندان چه گوارا

بقیه در صفحه 5

## \* دیدگاه \*

## بر علیه اشغال و باند های تروریستی ساختار های جنبش آزادی بخش عراق

Joachim Guilliard

بقیه در صفحه 10

## به تداوم رزم پرشکوه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه یاری رسانیم!



روز پنجشنبه 12 مهر نیروهای امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی به کارگران شرکت نیشکر هفت تپه که به منظور پیگیری مطالبات صنفی خود قصد تجمع در برابر فرمانداری شهر شوش را داشتند به طرز وحشیانه ای با باطوم حمله کردند و کارگران را مجروح و مصدوم و تعدادی را نیز دستگیر کردند. کارگران این واحد بزرگ صنعتی که حدود 5 هزار نفر هستند از روز شنبه 7 مهر در ادامه حرکات اعتراضی قبلی خود دور تازه ای از مبارزات را با اعلام اقدام به تحصن در برابر فرمانداری شوش آغاز کرده اند. اما مسئولین این شرکت و دولت از یکسو با دادن وعده پرداخت تنها یک ماه حقوق معوقه کارگران بزع خود قصد فریب کارگران را کردند و از سوی دیگر با شروع سرکوب و خشونت در ششمین روز تحصن کارگران برای عقب راندن آنان به زور متوسل شدند.

کارگران در نامه مورخه 11 مهر خود خطاب به سازمان جهانی کار و سندیکاهای کارگری جهان و سازمانهای حقوق بشری با آگاهی کامل به ریشه مشکلات خود که به سیاستهای کلان نظام جمهوری اسلامی مربوط میشود خواست های خود را فرموله کرده و خواهان حمایت این نهادها بین المللی از خواست های خود و بویژه حق تشکل مستقل کارگران شده بودند. پس از یورش وحشیانه مزدوران رژیم اسلامی به کارگران نیز فعالین کارگری در مصاحبه با برخی رادیوهای مستقل در خارج کشور اعلام کردند که از روز شنبه 14 مهر با تحصن در محل شرکت مبارزه را ادامه خواهند داد و فعالین خارج کشور را نیز به حمایت از مبارزات خود فرا خواندند. 5 هزار کارگر شرکت نیشکر هفت تپه که ظرف دو سال گذشته به طور مستمر برای مطالبات خود مبارزه کرده اند یکی از سنگرهای مهم جنبش کارگری هستند که درد مشترک کارگران را فریاد میکنند. میزان بالای همبستگی که واحدهای مختلف این شرکت بروز داده اند و مهارت آنان در استفاده از رسانه ها برای انعکاس گسترده مبارزات آنان که یادآور مبارزات کارگران شرکت واحد و مبارزات معلمان و... در دوره اخیر است؛ در وهله اول ضرورت حمایت بخش های دیگر کارگری و جنبش های دیگر اجتماعی را بیان میکند. اعلام حمایت کارگران ایران خودرو از کارگران نیشکر هفت تپه حرکت فرخنده ای است که امید است آغازگر سلسله ای از حمایت های مشابه و فعالتر باشد. در خارج کشور نیز فعالین سوسیالیست باید در انعکاس گسترده اخبار این مبارزات و جلب حمایت نهادهای کارگری بین المللی و نیروهای مترقی از مطالبات کارگران شرکت نیشکر هفت تپه؛ فعالانه تلاش کنند.

با امید به تداوم مبارزات کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و حمایت گسترده از داخل و خارج برای دفاع از مطالبات به حق کارگران و ادار ساختن رژیم برای آزادی کلیه کارگران زندانی.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

13 مهر 1386 \_ 5 اکتبر 2007

## نبرد نابرابر!

نگاهی به حماسه مبارزه کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه  
تقی روزبه

براستی به مبارزه ای که هم اکنون بین کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و دولت جمهوری اسلامی جاری است، چه عنوانی جز نبرد نابرابر می توان داد؟ در یکسو هزاران کارگری قرار دارند که در طی بیش از ده اعتصاب و تحصن در سال جدید و شنبین وعده و وعده های کارگزاران دولت-اعم از مدیر کارخانه و فرمانده ... در پاسخ به پاره ای از مطالبات اولیه آنها، در پی آخرین اتمام حجت ایشان، اکنون پنج روز است، از روز شنبه تاکنون، با تحصن و راه پیمانی دست به اعتراض گسترده زده اند. آن هامطابق هشدارهای از قبل اعلام شده، مبارزه خود را از محل کارخانه بداخل شهر شوش کشانده و با تحصن در مقابل فرمانداری و راه پیمانی در شهر به این مبارزات خود بعد تازه ای بخشیده اند. در سوی دیگر دولت قدر قدرتی که در نقش توأمان کارفرمای مستقیم و دولت به مثابه ابزار قهر و سرکوب طبقاتی به عرض اندام کردن در مقابل کارگری پرداخته است که بر پیکار خود نوشته اند "مامی گوئیم؛ گرسنه ایم، گرسنه ایم!" در این تقابل، قرار گرفتن یک روحانی به عنوان مدیر شرکت کشت نیشکر، به شکلی نمادین آمیزش استبداد اقتصادی و سیاسی و مذهبی را یک جا به نمایش گذاشته است.

رژیم پاسخ هزاران کارگر گرسنه راه، که برای دریافت دستمزدها و حقوقی که آن هم با ترفندهای گوناگون پرداخت نمی شود، عملاً با اعلام یک جنگ تمام عیار پاسخ داده و با روانه کردن شمار کثیری مأموران امنیتی به همراه صدها نفر گارد ضد شورش به محاصره و سرکوب آنان پرداخته است. در یک آرایش شبه جنگی، این نیروها کنترل نقاط حساس شهر و مبادی خروج و ورود آن از جمله سه راهی هفت تپه-شوش را برای قطع ارتباط بین کارخانه و شهر بدست گرفته اند و مبادی درت به انواع فشارها نظیر تهدید و نفوذ و تصویربرداری برای شناسایی و دستگیری و آدم ربایی و هم چنین برای ایجاد شکاف در میان کارگران و میان آنان و کارمندان تلاش می کند که صفوف همبسته کارگران را درهم بریزد. یکی دیگر از تاکتیک های رژیم فرسود خسته و ناپدید کردن کارگران از امکان ادامه مبارزه است. با این همه، کارگران توانسته اند با تکیه بر روحیه رزمنده و عزم جدی خود، تاکتیک های متقابل را برای خنثی کردن محاصره و دیگر اقدامات بازدارنده رژیم بکارگیرند. چنان که به عنوان نمونه با یافتن راه های رخنه به شهر از نقاط دیگر، توانسته اند نیروهای رژیم را دور زده و با پیوستن کارگرانی که محل سکونتشان در شهرهای مختلف خوزستان قرار دارد، به یک دیگر اعتراض پرشکوه خود را به نمایش بگذارند آنها در این مبارزات پر شور از تجربیات خود و نیز تجربیات سایر بخش های کارگری هم چون کارگران شرکت واحد بهره گرفته اند. مبارزه کارگران نیشکر، اگر فارغ از خودویژگی هایش در نظر گرفته شود نبردی است مشابه آنچه که در طی هرسال در گوشه و کنار کشور بین سرمایه داران اعم از خصوصی و دولتی و مزدو حقوق بگیران جاری است و به همراه خواسته های هم چون دریافت حقوق معوقه (که مورد اخیر آن نزدیک به سه ماه طول کشیده است)، طبقه بندی مشاغل و گرفتن بن، دریافت خانه های سازمانی، داشتن امنیت شغلی و حق تشکل مستقل و حق اعتصاب، اخراج مدیریت کنونی و بهبود وضع مدیریت کارخانه و ... با این همه هر مبارزه مشخصی در این سلسله نبردهای متوالی گاهی دارای آنچنان مختصاتی است که می تواند دارای برد و تاثیر فرامحلی گردد. هم چنان که مبارزات کارگران شرکت واحد و با معلمان و... هر کدام از جهاتی چنین بودند، در غیاب تشکل های سراسری و همبستگی های سازمان یافته که قادر به تحمیل فشار سنگین به رژیم و طبقه حاکم باشند، مانند هر مبارزه منفرد محلی، مبارزات کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه نیز دارای برخی خصوصیات و تعییناتی است که میزان مقاومت، قدرت چالشی و دامنه پیشروی و تاثیرگذاری آنها رقم می زند و البته این تعیینات بدلائل زیر برچه ای که است دامنه اثرگذاری و اهمیت آنها از سطح برخورد های معمولی موجود فراتر می برد. از جمله این تعیینات می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ابعاد بزرگ سرمایه گذاری در این رشته و بطور اخص در این کارخانه که در گذشته صورت گرفته و بعنوان یکی از پروژه های ملی مطرح بوده است. کارخانه نیشکر هفت تپه شوش تنها یکی از آنها است و کارخانه های دیگری در نقاط دیگر خوزستان نیز وجود دارند که آنها هم کامیابی دچار مشکلات و بحران های مشابهی هستند. پروژه ای که البته اکنون در چهارچوب سیاست انطباق ساختاری و روند شتابان ادغام بازار جهانی و حاکمیت کنترل ها و تراست های فراملی بر این بازار، اهمیت سابق خود را از دست داده است.

- گستره کمی کارگران که از این جهت نیز در شمار یکی از شرکت های بزرگ تولیدی محسوب می شود.

- و بالاخره باید مشخصه سوم را در تجربه و آگاهی برآمده از اعتصابات و تحصن های پیاپی و متعدد آنها و همتراز همه در همبستگی و مشارکت فعال اکثریت بزرگ کارگران در اعتراض برای کسب مطالبات خود جستجو کرد. آنها نشان داده اند که آشنا به تجربیات بخش های دیگری کارگری، از جمله مبارزه کارگران شرکت واحد هستند و از آن بهره می گیرند. بکارگیری تاکتیک های معطوف به رسانه ها و سازمان های بین المللی کار جهت بازتاب دادن جهانی مبارزات خود، در کنار طرح خواست تشکل مستقل، از جمله آنهاست.

بی شک اگر رژیم تاکنون نتوانسته با وجود بکارگیری انواع اقسام فشارهای سنگین خود موفق به درهم شکستن این مقاومت بشود، باید آن را قبل از هر چیز مدیون دو عامل اصلی دانست: نخست، شرکت فعال و گسترده بدنه کارگران بجان آمده از سیاست های فلاکت آفرین رژیم، و دیگری بهره گیری مناسب از انواع تاکتیک های مبارزاتی و خبررسانی از جمله عطف توجه به رسانه ها و سازمان های جهانی.

درپرتوجن حضوررفعالی است که تاکتیک های متقابل رژیم ازجمله تهدید وپیگرد نمایندگان وفعالین کارگران به دستگیری(که شماری از آنان ناچاربه مخفی شدن گردیده اند)،چندان کارسازنیفتاده ونقش مجامع عمومی وتوده ای شدن مقاومت درمیان کارگران خطر بروزچنین خنثی کردن را پر کرده است. امری که توجه به آن ازسوی کلیه کارگران درمبارزه با استبداد بی امانی چون جمهوری اسلامی دارای اهمیت کاربردی است.درحقیقت سازمان یابی توده ای ومتکی بربدنه،تجربه ای که دراعتراضات شرکت واحد واعتراضات معلمان اهمیت خود را نشان داد،تبدیل به یکی ازشرط لازم وپایه ای ادامه کاری مبارزه شده است.

ازجهت دیگر چنان که مشهود است مبارزات کارگران صنعت نیشکر هفت تپه درعین حال انعکاسی است ازوضعیت انتقالی مبارزه طبقه کارگرایران: ترکیبی ازمطالبات تدافعی نظیر درخواست های حقوق معوقه وبن وجیره غیرنقدی و... بهمراه پاره ای از مطالبات فرارونده و تعرضی هم چون خواست تشکل مستقل وتغییرمدیریت فاسد و مبارزه با مافیای شکر وبالاخره مقابله با خصوصی سازی وسیمت های اقتصادی سیاسی کلان. امیزه ای از مطالبات اخص وموضعی که تحقق آنها با مطالبات کلان گره خورده است.شکاف بین آرایش نیروی مبارزات موضعی و محلی با آرایشی که مطالبات کلان وسراسری نیازمند است.

کارگران بخوبی دریافته اند که اولاً بطور مستقیم با رژیم هم بعنوان کارفرمای سرمایه داری دولتی و هم بعنوان تجسم قهرسازمان یافته دولتی وایزاسرکوب طبقاتی طرف اند و ثانیاً این سیاست خاتمه خراب کن وویرانگر،نه یک سیاست مودی ویا محلی بلکه چیزی فراترازان،به مثابه راهبرد اصلی رژیم درراستای انطباق ساختاری است،که این هم به نوبه خود نه خصلت ملی بلکه جهانی دارد. والته بنوبه خود سیاستی است که درگذران منشوراستبداد مذهبی خودویژگی هائی پیدا کرده و با انواع جبرهای غیراقتصادی وتبعیضات مضاعف ورتائی آغشته شده وبردمانه ویرانگری آن بازهم افزوده است. وثالثاً رژیم در همان حال با همه توان خود درجهت هموارکردن جاده خصوصی سازی،ودرچهره حامی مطلق سرمایه داری خصوصی عمل می کند.

درمیان رابطه است که کارگران باشکفتی شاهد انواع شانه خالی کردن ها ویدترازان انواع خرابکاری ها و کارشکنی ها عامدانه رژیم در روند تولیدبا هدف ورشکسته کردن کارخانه هستند. تقلیل تولید از میزان صدها هزارتن به 36 هزارتن وسطح کشت 2000 هزارهکتار سال های گذشته به 200 هکتار درامسال، آتش زدن نیزازها وتکه تکه کردن گشتزها و فروش زمین های آن به بخش خصوصی(ازجمله 800هکتار به بهانه واهی پرداختن حقوق معوقه کارگران)،سیاست وادکردن میلیون ها تن شکرآزخارج کشوروانبارکردن آنها برای فروش (که خود موجب انبارشدن وپه فروش نرفتن شکرهای تولیدی هفت تپه وسبب بدهی ده ها میلیاردی این کارخانه وپه نوعی اعلام ورشکستگی آن شده است) برطبق نظرکارگران نقش مافیای شکر در ایجاد بحران این مؤسسه تولیدی برجسته است.روشن است که دولت با همه توان خود تلاش دارد که در چهارچوب سیاست های عمومی خوداین کارخانه را در رابطه با نیازهای بازارهای جهانی،وباصطلاح رقابت پذیرکردن آن، تجدید سازماندهی کند.ازجمله الزامات چنین تجدید ساختاری، کاهش چشمگیر تعداد پرسنل رسمی وشاغل است(به گفته کارگران دولت قصد دارد 2000 هزار نفر از کارگران را اخراج نماید). به عبارت دیگر،تبدیل کردن کارگران به بردگان عصر جدید یعنی به کارگران موقتی وباقوهت ناچیزبودن پشتوانه هرگونه حمایت های اجتماعی، ورساندن آن به سطح سودرسانی مطلوب ومنطبق با استانداردهای مورد نظریبخش خصوصی وجنبانی ودرهلات وادگرکردن آن به ثمن بخش به بخش خصوصی(والته طبیعی است که در این میان سهم شیرتخصیب بورژوازی ولایت مدار و سرپرمان ولی فقیه وازجمله تازه بدوران رسیده ای حریصی چون بورژوازی بوروکراتیک سنظامی گردد ).

#### نبرندبرابر

همانطور که اشاره شد درورای تعیین های محلی وخود ویژگی ها خواست ها و مطالباتی وجود دارند که گرفتن پاسخ مثبت وکمابیش پایدار برای آنها درگرومقابله با سیاست های کلان اقتصادی و سیاسی رژیم است. به عبارت دیگر در شرایط مشخص مابین در شرایط بحران ساختاری وعمومی موجود، مبارزات کارگران با شکل محلی ومبارزات موضعی عموماً محتوای فرامحلی وسراسری داشته و مطالبات مشخص اشان بطور تنگاتنگی با مطالبات کلان گره خورده است. در مورد نمونه بحران کارخانه نیشکر هفت تپه، اگر گفت کنیم معلوم می شود که در مبارزه کارگران کارگران این سیاست های کلانی هم چون مخالفت با تعدیل ساختاری نیرو،خصوصی سازی،درخواست حق تشکل مستقل(که با ماهیت تمامیت گرای ولایت فقیه در تضاد است) ومخالفت با سیاست های وارداتی رژیم ونقش مافیای شکر...است که اساساً موجب چالش قرار گرفته اند. نفس چنین چالشی اجتناب ناپذیر است. درحقیقت حفظ کارخانه ومقابله باتهدید شدن کارگران به بیکاری ومبارزه برای اصل حق حیات وشغل خود بخود سیاست های کلان رژیم را که که درتغییر آن قرارداد به چالش می کشند. در چنین شرایطی درحالی که رژیم با همه نیروی خود برای دفاع ازسیاست های کلان صف آرانی می کند،شاهدیم که کارگران درمبارزه اشان برای مقابله با این سیاست های کلان اساساً با اتکاء به نیروی محلی خود ناگزیروارد نبرد(نبردسرنوشت؟)، چون نبرکارگران شرکت واحد،شده اند.درحقیقت وجود همین شکاف است که به نبرد کارگران خصلت نابرابری می دهد. وهمین مسأله است که یک بار دیگر اهمیت وچگونگی پرکردن این شکاف را دربرابر همه فعالین و مدافعان کارگری قرار می دهد. بنابراین درکنار ضرورت واجتناب ناپذیری نبردهای موضعی برای دریافت امتیازهای موردی جهت قابل تحمل کردن گذران زندگی که البته بنابه ماهیت رژیم ودانم بحران سخت هم ناپایدار هستند،برای مقابله واقعی با بحران وعوامل زاینده آن باید نبردهای سراسری سازمان داده شود.واین یعنی گره زدن نبردهای موضعی با نبردهای سراسری. روشن است که از ترکیب نبردهای موضعی با نبردهای کلان است که می توان به نبرد برابر در برابر رژیم دست یافت.بی شک ضرورت فراتر رفتن از نبردهای موضعی به نبردهای بزرگ به معنی کم اهمیت بودن نبردهای موضعی نیست ونیاید باشد. نه فقط بدلیل اهمیت امتیازات کوچکی که زندگی را قابل تحمل می کنند وگنشايشگر فرصتی برای فراغت از رنج کارطقت

فرسا هستند، بلکه مهمتر از آن به مثابه مدرسه ای برای آموختن وکسب تجربه کارگران و برای جلوتر رفتن بدون داشتن چنین دورنمایی بيم آن میرونده مبارزات موضعی به روزمان دچار فرسودگی وپراکندگی وافت شوند. همانطور که نبردهای سراسری نیز در فقدان نبردهای موضعی وگسترش آن مبنای واقعی برای تحقق نخواهند داشت.

بی تردید در شرایطی که آشکارا هم بخش دولتی و هم بخش خصوصی در قامت کارشکن وعامل مخرب تولید وزندگی کارگران وجامعه عمل می کنند، تنها راه واقعی و ممکن کنترل کارخانه توسط خود کارگران است. اما این هم واقعیتی است که در شرایطی که مبارزه کارگران هنوز سراسری نشده وتوازن نیرو بهم نخورده است، ودولتی با همه قدرت خود به سرکوب وکارشکنی مشغول است، اعمال کنترل کارگری وتداوم آن در یک کارخانه منفرده،حتاً اگر در کوتاه مدت هم امکان پذیر باشد، دشوار و ناممکن بنظر می رسد. بنابراین برای تحقق شرایط مناسب برای اعمال کنترل کارگری بروادهای بحرانی کارگران نیازمند است که برای پیشبرد مبارزات محلی وموضعی خود، به خصلت سراسری این مبارزه توجه بیشتری کنند. در این رابطه و برای هموار کردن مسیر آن، کارگران وبویژه کارگران آگاهترو فعالین و پیشروان آن باید دوتکتة اساسی توجه بیشتری مبذول دارند:

الف بیرون کشیدن و فراگیر کردن آن دسته از مطالباتی که خصلت سراسری داشته و به مثابه اشتراکات پایه ای همه کارگران وهمه مزدو حقوق بگیران محسوب می شود. آنها باید از میان سایه روشن ها و تبعیضات مطالبات محلی وموضعی بیرون کشیده شده وبطور شفاف وفراگیر به مطالبات عمومی ومشخص کارگران تبدیل شوند. چنین تلاشی در حقیقت مقابله با یکی از عوامل پایه ای زندانی شدن مبارزات کارگران در محل و کارخانه است. این مطالبات همانطور که اشاره شدقی الواقع وجود دارند اما در لابلای تعینات محلی وخورده آگاهی ها، قرار دارند.

ب-تقویت هرچه بیشتر خطوط ارتباطی وهمسنگی سایر اقشار طبقه و جنبش های ارتباطی در حمایت از اعتراضات یک دیگر بی گمان عرصه های بسیار گوناگونی این حلقه مفقوده دوم را پر کرده وخواهند کرد که خود فعالین در صحنه عمل و جنبش کارگری واجتماعی بهتر از هر کسی صلاحیت یافتن و تکامل دادن به آن را دارند. صدور بیانیته ها واعلامیه ها وهمسنگی، شرکت در تظاهرات، ایجاد وتقویت شبکه های اطلاع رسانی مستقل وسریع و سراسری وشبکه های یاری رسانی به کارگران در حال اعتصاب ودر حال مبارزه، تشکیل و تکامل گل گشت ها وابتکارات مشابهی که نه فقط دربرگیرنده فعالین بخش های مختلف باشند بلکه هم چنین درجهت گسترش آنه من به بدنه کارگری هم باشند، تلاش برای شکل دادن جمعیت و تشکل های سراسری دربرگیرنده فعالین و بدنه کارگری با هدف تقویت یک جبهه کارگری سراسری و...

#### مبارزه علیه نئولیبرالیسم: شاخص دوستان دشمنان

مبارزه کارگران کارخانه هفت تپه آشکارا نشان میدهد که درکنه خود علیه سیاست های خصوصی سازی وسیمت های کلان نئولیبرالیستی است. این سیاست علیرغم وجود برخی اختلافات در نحوه پیش بردن، ازبشپشتی همه جناحها در حکمیت وسایر نیروهای بورژوازی بیرون از حکمیت، برخوردار است.حتاً این سیاست که توسط دیکتاتور "بهار آزادیجهانی" ومقررات آن به رژیم های محلی دیکته می شود، ازبشپشتی بیبریغ قدرت های سرمایه داری نیز برخوردار است. بنابراین محک خوبی است برای آن که کارگران دریابند چه کسانی دوستان دشمنان او هستند. واقعیت آن است که نظام سرمایه داری اکنون بخش بسیار مهمی از نیروی کار را زانندتلقی کرده و آن را اضافه جمعیت نسبی می داند. شعار تأمین حق کاربری همه که زمانی به بورژوازی تحمیل شده بود، اکنون دیری است که با قانون افزایش بی مهر سود، در تقابل آشکار قرار گرفته است. بنابراین انباشت ارتش فقر وادرات بی رویه به مثابه نخستین فرمان کاربرایشان وجود ندارد. افزایش کارموقت(پردگی مضاعف نیروی کار، افزایش مطلق ساعات کارودر یک کلام نه فقط تشدید استثمار نسبی بلکه تشدید استثمار مطلق از مشخصات سرمایه داری نئولیبرال است. به این اعتبار مبارزه کارگران مبارزه ای است آشکارا علیه موفقه های اصلی سیاست های نئولیبرالیستی، یعنی علیه خصوصی سازی، علیه دولت حداقل وافاقت مسئولیت اجتماعی ودولتی تحت کنترل بازار، علیه واردات بی رویه به مثابه نخستین فرمان بازار با اصطلاح آزاد، مبارزه برای تأمین حق کارو افزایش دستمزد و کاهش ساعات کارو افزایش ساعات فراغت و.... همه وهمه در ماهیت خود مبارزه ای است علیه سیاست های نئولیبرالیستی حاکم بر دولت جمهوری اسلامی بطور اخص و علیه سیاست های جهانی سرمایه داری بطور عام.

نبرد حماسی و بیادماندنی کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه هم اکنون وارد پنجمین روز خود می شود. بی گمان این نبرد از جمله سلسله نبردهای مهمی است که طبقه کارگرو مزدو حقوق بگیرایران در طی سال های اخیر از شرکت واحد تا کارگران سنج و تاملعین به عمل آورده اند. باتمام نیروی خود از این نبردها نبردهای ماننبردهای مدافعان آزادی وبرابری اجتماعی است. حمایت کنیم. اعلام حمایت کارگران در نفول وحضور آنان در این مبارزه گام مهمی در برابر همبستگی کارگری بویژه در منطقه خوزستان است. هم چنان که پیوستن کارخانه های زیرمجموعه این شرکت عظیم هم چون کاغذپارس، دستمال کاغذی،... ونیز کارخانه های دیگر نیشکر در دیگر شهرهای این استان، وحمایت همه تشکل ها و فعالین و کارگران سایر نقاط دیگر ایران از این مبارزه وتلاش برای جلب کارمندان این مؤسسه به صفوف همبسته کارگران دارای اهمیت زیادی است. هم چنان که حمایت جنبش دانشجویی، بویژه نیروهای چپ ومعلمان و زنان و جنبش ملت های تحت ستم ملی از این مبارزه نیز دارای اهمیت زیادی است. با تشکیل شبکه های یاری، اعم از ملی و سیاسی و تدارکاتی برای پناه دادن به کارگران فراری و.. بیاری هم زمان خود بشتابیم!

بی شک مبارزه هم اکنون جاری کارگران هفت تپه و پیروزی در مطالبات اخص اشان بخودی خود دارای اهمیت زیادی است، اما فراتر از آن و صرف نظر از کم و کیف دست آوردهای کوتاه مدت آن، این مبارزه تا همین جا به عنوان بخشی از جنبش طبقه کارگرداری و نتایج و اهمیت فرامنطقه ای است. آنها برای اهدافی و علیه

## رفسنجانی در بازی قدرت

ارژنگ بامشاد

انتخابات مجلس خبرگان رهبری، علیرغم خواست و میل طرفداران دولت، عروج مجدد رفسنجانی در عرصه ی قدرت را رقم زد. پس از شکست رفسنجانی در انتخابات مجلس شورای اسلامی و هم چنین شکست او در انتخابات ریاست جمهوری، محافظه کاران نو و راستگرا به رهبری احمدی نژاد و رهبر فکری اش مصباح یزدی، تلاش گسترده ای آغاز کردند که قدرت رفسنجانی را هر چه بیشتر محدود کنند و او را از دایره ی اصلی قدرت کنار زنند. باند نظامی - امنیتی احمدی نژاد و اطرافیانش بر این باور بودند که با طرد کامل اصلاح طلبان از عرصه ی قدرت، چه در قوه اجراییه و چه در قوه مقننه، می توان و باید دایره قدرت رفسنجانی و طیف میانه روهایی حامی او را محدود کرد. برکناری فرزندان هاشمی از مقامات اجرایی در تهران درست روهایی مختلفه پس از شروع به کار دولت جدید، نشانه ای به قدر کافی آشکار بود. هدف باند احمدی نژاد این بود که در صورت شکست رفسنجانی در انتخابات مجلس خبرگان، مقدمات عزل او از ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را فراهم آورند و به این ترتیب آخرین سنگر موجود در دست میانه روهایی را نیز فتح کنند. از این رو بود که در انتخابات خبرگان، سنگین ترین حملات شخصی علیه خاندان رفسنجانی را آغاز کردند. اما رفسنجانی در مقابل این اقدامات گسترده ی راستگرایان افراطی بیچار نشست. با سفرهای متعدد به قم، روحانیون و مراجع اصلی را به حمایت از خود کشاند. اصلاح طلبان نیز که در حذف رفسنجانی، یکی از تکیه گاه های اصلی خود در مواقع بحرانی را از دست می دادند، به یک باره به گرد او حلقه زدند و به حمایت از او پرداختند. به این ترتیب انتخابات خبرگان رهبری با پیروزی بزرگ رفسنجانی و شکست مفتضحانه طرفداران مصباح - احمدی نژاد به پایان رسید.

با قرار گرفتن نام رفسنجانی در صدر لیست منتخبین مجلس خبرگان و مرگ مشکینی رهبر این مجلس، تلاش برای قبضه رهبری خبرگان به عرصه ی جدید تلاش باند مصباح - احمدی نژاد تبدیل شد. اقدامات گسترده ای صورت گرفت تا مانع از آن شوند که رفسنجانی بر کرسی رهبری مجلس خبرگان تکیه زند. کاندیداهای مختلفی را در مقابل او علم کردند. حتی یک هیأت از سوی محافظه کاران افراطی به نژد رفسنجانی رفتند تا او را از کاندیداتوری برای رهبری مجلس خبرگان بر حذر دارند. اما تمام تلاش ها با شکست مواجه شد و رفسنجانی بر کرسی رهبری خبرگان تکیه زد و پست خود در ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را نیز مستحکم تر کرد.

پیروزی رفسنجانی بر رقیب خود بیش از آنکه نتیجه قدرت و نفوذ شخصی اش در سلسله مراتب قدرت در جمهوری باشد، نتیجه اجماعی بود که حول او صورت گرفت. تعرض همه جانبه باند مصباح - احمدی نژاد و اهرم های نظامی - امنیتی حامی شان، از یک طرف روحانیت و بویژه مراجع تراز اول را ترسانده است و از سوی دیگر اصلاح طلبان را به بی وزنی سیاسی دچار کرده است. این وضعیت باعث شده تا این دو نیروی درونی رژیم، برای مقابله با تعرض لجام گسیخته ی این باند، به هاشمی رفسنجانی پناهنده شوند و از تمامی امکانات و قدرت خود برای حمایت از او در مقابله با قدرت طلبی بی مهار احمدی نژاد و حامیانش استفاده کنند. بی جهت نیست که بسیاری از اصلاح طلبان امروز از اصلاح طلب شدن رفسنجانی سخن می گویند و مدام از مثلث خاتمی - هاشمی - کربوبی سخن به میان می آورند.

قدرت گیری رفسنجانی از سوی دیگر با مخالفت رهبر رژیم نیز روبرو نشده است. حتی بر عکس اینجا و آنجا نیز گفته شده که رهبر رژیم برخی از طرفداران احمدی نژاد را از تعرضات شخصی به رفسنجانی بر حذر داشته است. این امر نشان می دهد که حتی دستگاه رهبری رژیم نیز از پاره ای اقدامات احمدی نژاد و داروسته او خرسند نیست. هر چند به عنوان رهبر نمی تواند از قوه اجراییه ی خود دفاع نکند آن هم در شرایطی که رژیم خود را برای مقابله با اعتراضات توده ای و تعرضات خارجی آماده می سازد.

پیروزی رفسنجانی بیش از آنکه نتیجه پیشروی خط او و حامیان رنگارنگش باشد بیانگر انزوا ی شدید احمدی نژاد و طرفدارانش است. او در این چند سال آنچنان سیاسی را در پیش گرفته است که حتی جریانات محافظه کار رژیم که خود را اصولگرایان می نامند نیز به تدریج از او دوری می گزینند. تحولات اخیر طیف اصولگرایان و انشعابات پی در پی فراکسیون هایشان در مجلس، بیانگر این وضعیت است. درست در شرایطی که نگرانی از اقدامات عوام فریبانه و گاه غیر معمول احمدی نژاد در میان روحانیون و طیف هایی از حکومتیان افزایش می یابد، رفسنجانی به عنوان شخصیت نجات بخش وارد میدان شده و توانسته خود را به صورت وزنه و قلب متعادلی در مقابل اقدامات غیر قابل پیش بینی احمدی نژاد معرفی کند. امری که مورد توجه محافل سیاسی بین المللی نیز قرار گرفته است.

اما رشد و گسترش حضور رفسنجانی در بازی قدرت، چگونه می تواند بیان سیاسی و عملی داشته باشد؟ نقش رفسنجانی را باید در دو شرایط متفاوت، مورد بررسی قرار داد. یکی در شرایط سیاسی حاضر و صف بندی های

موجود و دیگری در شرایطی که خامنه ای دیگر نتواند چون گذشته در مسائل سیاسی نقش بازی کند و یا در قید حیات نباشد. در واقع در شرایطی که خامنه ای به هر علت نتواند چون گذشته در حوادث سیاسی کشور تأثیرگذار باشد، هاشمی رفسنجانی نقش مرد قدرتمند رژیم را بازی خواهد کرد و در تحولات سیاسی بسیار تأثیرگذار خواهد بود. اما در شرایط کنونی نیز با انتخاب او به ریاست مجلس خبرگان و هم زمان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بودن، به او امکان گسترده ای در تأثیرگذاری در سمت و سوی تحولات کشور می دهد. روشن است که این تأثیرگذاری بیش از هر چیز می تواند با سد نظرات خامنه ای روبرو شود. حوادث سال های گذشته نشان داده است که مواضع او و خامنه ای در کشورداری در بسیاری از زمینه ها در ضدیت و یا حداقل در مقابل همدیگر قرار دارند. کمتر موضوعی را می توان یافت که مواضع این دو شخصیت اصلی رژیم اسلامی در همسویی با هم قرار داشته باشند. به همین دلیل است که در سال های گذشته، خامنه ای برای تحکیم هر چه بیشتر قدرت خود، با نیروهای گوناگون برای زدن پر و بال رفسنجانی متحد شده است. خارج کردن صدا و سیما از دست محمد هاشمی، حذف پسران رفسنجانی از وزارت نفت و متروی تهران، بستن روزنامه دختر رفسنجانی، پرونده سازی علیه کرباسچی و خلغ او از شهرداری تهران، فشار برای کنار گذاشتن مهاجرانی از وزارت ارشاد و در این اواخر بستن بازتاب به اتهام پخش اخبار مربوط به انتخابات هیئت رئیسه مجلس خبرگان را باید نمونه هایی از فیجی کردن پالهای قدرت رفسنجانی دانست. اما علیرغم تمامی این تلاش ها، رفسنجانی توانسته است جایگاه خود در قسمت بالایی هرم قدرت را حفظ کند زیرا وزن سیاسی و نقش او در انقلاب اسلامی و تحولات بعدی آن، سنگینتر از آن است که بتوان او را به کناری نهاد.

این تقابلی سیاسی میان خامنه ای و رفسنجانی، امری است که گاه و بیگاه به شکل ویژه ای از سوی او به عرصه ی مطبوعات نیز کشیده می شود. او در مصاحبه ی مفصلی با "فصل نامه حکومت اسلامی" شماره 40 و 41 تابستان و پانیز 1385، گوشه ای از این اختلافات را علنی کرد. آنجا که به نقش مجلس خبرگان در کنترل نهادهای تحت امر رهبر رژیم می پرداخت و توضیح داد که چگونه خامنه ای با تلاش های هیئت رئیسه خبرگان برای فراخواندن نهادهای تحت امر خود برای پاسخ گویی به پاره ای سنوالات کمیسیون های اختصاصی خبرگان و اکتش نشان داده و مانع انجام وظایف نظارتی این نهاد کلیدی در نظام اسلامی شده است. در همین مصاحبه هاشمی رفسنجانی خطوط کلی درک خود از جایگاه مجلس خبرگان و نقش نظارتی آن بر اقدامات رهبر رژیم و نهادهای تحت امر او را به شکل روشنی بیان می کند. و اکنون که بر ریاست این نهاد تکیه زده است می تواند بیش از گذشته روی برجسته تر کردن نقش این نهاد تأکید کند. امری که در سخنان چند هفته ای اخیر او نیز به شکل ویژه ای بیان شده است.

رفسنجانی برای این که بتواند باورهای سیاسی خود را عملی سازد باید با سد رهبری رژیم به گونه ای درگیر شود. این امر در شرایطی که سیاست های دستگاه رهبری و ائتلاف های تاکتیکی او با سنت گرایان افراطی و حتی با باندهای ترور درونی رژیم، با شکست روبرو شده و کشور در در عرصه سیاست خارجی نیز به لبه ی پرتگاه کشانده است، از امکان موفقیت بیشتری نسبت به گذشته برخوردار است. همین وضعیت است که باند مصباح - احمدی نژاد و افراطیون سنگر گرفته در شورای نگهبان را ضحکمین کرده است. آنها در آستانه انتخابات مجلس شورای اسلامی، قصد دارند اجازه ندهند ائتلاف جدیدی که در حال شکل گیری است و در آن نقش رفسنجانی روز به روز برجسته تر می شود، در انتخابات آتی با موفقیت روبرو شود.

روند حوادث کنونی در کشور نشان می دهد که در مقابل اقدامات پشند نایخردانه ی باند مصباح - احمدی نژاد و افراطیون همسو که کشور را به سوی پرتگاه می برند و برای مقابله با خطرات خارجی، سرکوب گسترده داخل را تجویز می کنند، و در شرایطی که رهبر رژیم اسیر دست نوشته های خود در پروسه ی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جمع بندی آنها است، یک ائتلاف جدید حول هاشمی رفسنجانی در حال شکل گیری است. ائتلافی از لیبرال - میانه روهایی وابسته به رفسنجانی؛ اصلاح طلبان بی وزن مانده از اینجا و رانده از آنجا و بخشی از مراجع و روحانیون قدرتمند حوزه های علمیه و یا مستقر در استان ها و شهرستان ها. چنین ائتلافی هم در زمینه ی داخلی و هم در زمینه ی خارجی شیوه های متفاوتی از شیوه های افراطیون عوام فریب برای حفظ جمهوری اسلامی در مقابل تعرضات توده های عاصی مردم و تهدیدات خارجی ارانه می دهد. اما نباید از یاد برد که رفسنجانی یعنی علیجناب سرخ پوش، هر چند تلاش دارد چهره ی معتدل از خود و حکومت اسلامی ارانه دهد، یکی از ستون های قدرت روحانیون بر ایران است. او در تمامی جنایات های نزدیک به سه دهه حکومت اسلامی نقشی تأثیرگذار داشته است. چه در اعدام های دهه شصت، چه در حلق آویز کردن زندانیان سیاسی تابستان 67، چه در سرکوب جنبش های ملی، چه در ترورهای جنایت کارانه فعالین سیاسی در خارج کشور و هزاران اقدام جنایت کارانه دیگر جمهوری اسلامی. بنابراین شکل گیری ائتلاف جدیدی حول رفسنجانی در مقابل اقدامات خطرناک باند مصباح - احمدی نژاد نباید باعث خوشبینی به رفسنجانی و ائتلاف جدید شود.

آنچه در میان حکومتیان می گذرد، طبیعاً نمی تواند با بی اعتنائی جنبش مردمی روبرو شود. این تحولات می تواند امکانات و شرایط متفاوتی را برای جنبش



مردمی ایجاد کند. اما برای مقابله با خطرانی که اقدامات جناح مسلط حکومت برای کشور فراهم آورده است، باید پیش از هر چیز روی قدرت تشکیک و همبستگی مردمی و جنبش های اجتماعی توده ای تاکید کرد و به سازماندهی و قدرت گیری آن شنبه 14 مهرماه 1386 - 6 اکتبر 2007

**گزارش کاملی از تحصن امروز کارگران کشت و صنعت هفت تپه**



سلام دمسکرات

کارگران نیشکر هفت تپه که دو ماه است حقوق ایشان پرداخت نشده، امروز 1386/7/8 برای دومین روز پیاپی کارگران از شوش به راهپیمایی پرداخته و در سه راهی شوش دست به تحصن زده و جاده را مسدود کردند. اما هیچ یک از مسئولان حاضر به ملاقات و رسیدگی به شکایات ایشان نشدند. از همان دقایق اول، نیروهای سرکوبگر حکومتی با حضور وسیعی، تحصن کنندگان را در محاصره داشتند، اما تا مدتی دست به هیچ حرکتی نزدند و حتا فرماندهی ایشان در صحبتی با کارگران اعلام داشت که " شما حق دارید تجمع کنید، ما می دانیم که خواسته های شما صرفاً صنفی بوده و قصد اقدام های ضد امنیتی ندارید!" یکی از کارگران متحصن در گفتگو با رادیو برابری می گوید: " هفت ماه است که ما حداقل 10 بار اعتصاب کرده ایم. هر بار به ما قول هایی داده اند که هیچ یک اجرا نگشته است. این بار تصمیم گرفته ایم تا گرفتن نتیجه به اعتصاب و اعتراض خود ادامه دهیم." او اعلام داشت که: " در تحصن دیروز حدود 700-800 کارگر شرکت کرده بودند. اما امروز تعداد متحصنین به بیش از 2000 نفر افزایش یافته و اگر مشکل ما حل نشود، مطمئناً به این شمار به بالای 5500 نفر خواهد رسید."

خبرها حاکیست که دو نفر از مدیران شرکت در جمع کارگران حاضر گشته اند که یکی از ایشان قول داد تا فردا حقوق معوقه کارگران پرداخت شده و به دیگر خواسته های ایشان رسیدگی خواهد شد، اما سخنران دوم که معاون مدیر عامل شرکت کشت و صنعت هفت تپه می باشد، به کارگران گفت که حقوق معوقه را تا هفته ی آینده خواهند پرداخت. کارگران که از این تناقض گویی به خشم آمده بودند، اعلام داشتند که: دولت باید مشکلات ما را پاسخگو باشد." و تصمیم گرفتند همچنان به تحصن خود ادامه دهند.

در گفتگو با رادیو برابری، یکی از کارگران می گوید: " مشکل ما را باید فردی مثل احمدی نژاد حل کند. او ما مشغول مسافرت به دور دنیاست و کشورهای دیگر را آباد کرده و ما را فراموش کرده است. او به بولیوی و ونزوئلا کمک می کند، در افغانستان و فلسطین و پاکستان خانه سازی می کند، اما به وضعیت کارگران ایران، کوچکترین توجهی ندارد. کارگران ایران در ذلت زندگی می کنند. ما در مقابل خانواده ها و فرزندان خود شرمندیم. امروز صبحانه نتوانستیم به کودکان خود بدهیم. برای فرزند بزرگتر و دانشجوی خود نتوانستیم کاری کنم و زندگی اش را تامین کنم. ما دیگر چیزی نداریم که از دست بدهیم. مهم نیست چه اتفاقی بیفتد، ما باید حق خود را بگیریم."

در پاسخ گزارشگر رادیو برابری که پرسید: " آیا شما دارای نمایندگانی هستید که بتوانند با رجوع به به مراکز تصمیم گیری خواسته های شما را پیگیری کنند؟" پاسخ داد: " الان 20 سال است که من دارم در این شرکت کار می کنم. چیزی وجود دارد به نام شورای کارگران، که تنها واسطه ی بین مدیران شرکت و گروه خودشان می باشد و کاری برای کارگران نکرده است. 20 سال است که طرح طبقه بندی مشاغل که خواسته همه ما بوده است هنوز صورت پذیرفته است."

این کارگر همچنین یکی از اصلی ترین علل مشکلات کارگران را واردات بدون حساب و کتاب شکر از خارج اعلام نمود و گفت: " پسر فلان آخوند را می گویند که بالنداره ی مصرف 5 سال مملکت را در انبارهای خود نگهداری می کند و شکر را به مبلغی نزدیک به کیلویی 300 تومان به دیگر سرمایه داران می فروشد. خوب این مسلم است که کسی نمی آید از شرکت هفت تپه شکر را کیلویی 600 تومان بخرد."

این تحصن برای ساعت ها ادامه داشت و علیرغم تهدیدهای مکرر بخشدارای منطقه کارگران همچنان به انسداد جاده ادامه دادند. در همین زمان نیرو های ضد شورش، که کارگران مدعی اند ایشان ایرانی نبوده و صورت و لهجه شان بیشتر به لبنانی و فلسطینی شباهت داشت تا اعراب ایرانی، وارد عمل گشته و با ضرب و شتم کارگران، ایشان را متفرق کردند.

همچنین گفته می شود که نیروهای اطلاعات در پیگرد 4 تن از کارگران می باشند. به این کارگران گفته شده تا هر چه سریعتر خود را به اداره اطلاعات معرفی کنند. همچنین تعداد دیگری از کارگران هم در لیست وزارت اطلاعات قرار داشته که هنوز از اسامی ایشان اطلاعاتی در دست نیست. یکی از کارگران در گفتگو با رادیو برابری گفت: " اداره اطلاعات چند تن نفوذی را برای شناسایی گردانندگان این اعتراض وارد جمع کرده بود که از طرف کارگران شناسایی شده و با ایشان برخورد شد." او می گوید: " همه می دانند که اعتراض ما صرفاً صنفی می باشد و هیچ هدف سیاسی را دنبال نمی کند. اما اداره اطلاعات سعی دارد با برجسب زدن "سیاسی" و "اقدام ضد امنیتی" بهانه ای برای سرکوب اعتراضات ما بترشد." اما علیرغم برخورد سرکوبگرانه حکومتی و سبب اطلاعاتی کارگران معترض تپه تصمیم گرفته اند که فردا نیز به تحصن و اعتراض خود ادامه داده و تا زمانیکه حق خود را نگرفته اند، از اعتراض دست بر ندارند.

کارگران اعتصابی شرکت کشت و صنعت هفت تپه اعلام داشته اند که فردا صبح ساعت 8 همراه با خانواده هایشان به چهار راه اصلی شوش دنبال خواهند رفت تا به اعتراضات خود ادامه دهند. یکشنبه 30 سپتامبر 2007

**وقتی چه گوارا به بسیج تو دهنی میزند!**



**گزارش نشست مشترک بسیج و سپاه با فرزندان چه گوارا**

دانشگاه تهران، دانشکده ی فنی-3 مهر 1386. سومین روز از چهار روز برنامه بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی تهران با عنوان " چه مثل چمران!" سناریوی چند قسمتی دعوت از چهره های چپ شناخته شده ی دنیا به تهران و سپس اهدای چغیه به همراه ماچ و بس و دست فشردن با بسیج و سپاه چندی است که در جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است. این بار فرزندان ارستو چه گوارا به دعوت بسیج به ایران آمده اند. کامیلو گوارا (پسر ارستو) و آلیدا گوارا (دختر او). " چه مثل چمران" قرار است ابهام داشته باشد. هم حرف "ج" به کار ساختن دو کلمه ی "چه گوارا" و "چمران" می آید و هم "چه" چه گوارا. مثل " چمران " است! بگذریم از کارنامه ی کاری چمران و داستان های مربوط به آن. کل سناریو عبارت است از: 4 روز پخش فیلم از آمریکای لاتین و کوبا و در سومین روز برنامه ی سخنرانی فرزندان چه گوارا و مهندس مهدی چمران (برادر دکتر چمران) و مهندس (I) حاج سعید قاسمی.

قرار است " چه گوارا " مثل چمران باشد! و نه برعکس. (که حتی بر عکس آن هم مضحک است!) کتابچه ای که اول برنامه به دست می دهند سراسر پر است از مقالاتی که بدجوری سعی دارد نهضت اسلامی ایران، نهضت مستضعفان، حزب الله لبنان، رادیکالیسم اسلامی و همه و همه را همپایه و در راستای جریان کمونیستی-چریکی چه گوارا بانداند. و حتی چه گوارا را تقلیل دهد به اصطلاح - عدالت طلبی مذهبی. و چه مقاله ها که سعی شده نقش مذهب و عرفان را در آمریکای لاتین و شخص چه گوارا کشف و سپس برجسته کند!

برنامه ساعت 3 شروع می شود. از قبل لاقال 60 درصد ظرفیت سالن را بسیجیها (ی دانشجوی) پر کرده اند دو نفر آنها در پشت سر من صحبت می کنند. (آماده باش اگر درگیری پیش اومد حالشون رو بگیریم).

بسیجیها دورتادور سالن تصاویر بزرگ مبارزان مختلفی را در کنار رهبران رادیکالیست اسلامی در دست گرفته اند. خمینی، سید حسن نصرالله، چه گوارا، رهبران حماس و .....! سخنران اول مهندس حاج سعید قاسمی است. مجری بسیجی گفای می دهد در معرفی او: "ایشان سابقه ی حضور در لبنان، فلسطین، جنگ ایران-عراق، بوسنی هرزگوین را دارد و البته ناظر(I)!"

اتفاقات امروز در عراق! "حالا می شد اصلا به این شکل لو ندهند حضور خودشان را در عراق. "ایشان یک چریک انقلابی و یک مبارز بین المللی هستند."

حاج سعید از تمامی امکانات تاتری برای جلب نظر شنوندگان استفاده می کند از پوز خند های بی جا و بغض و سکوت و .... حاج سعید تلاش می کند "چه گوارا" را در " مقطع زمانی خودش " قابل احترام جلوه بدهد و " اگر امروز مرحوم "چه" ! زنده بود حتما در لبنان و در کنار حزب الله بود!"

حاج سعید از اعتقادات مذهبی و ایمان به خدا و مسیح در " چه گوارا" پرده بر میدارد. و در حالی که صفحاتی کاملاً بی ربط به این موضوع را از مقالات چه می خواند بغض می کند!

او می گوید در جنگ ایران و عراق دو ابودرقت شرق و غرب، هم کمونیسم منحنط و هم امپریالیسم خونخوار آمریکا در مقابل " حضرت روح اله " ایستادند چون "انقلاب حضرت روح الله انفجار نور بود!"

او می گوید اگر این جنگ نبود حتما شما ها - یعنی فرزندان چه گوارا- زودتر به ایران می آمدید. "می دانم قلبتان برای آمنن به ایران می تپید، حالا ما در کنار هم هستیم تا تاکتیک ها پیمان را یکی کنیم". می گوید " امروزه کمونیسم همانطور که حضرت روح الله پیش بینی کرد به زیاده دان تاریخ پیوسته است و تنها راه نجات جهان، نهضت عدالت جویانه ی دینی و توحیدی است."

حاج سعید تمام تلاش خود را برای لجن مال کردن ایده ها ی کمونیستی " چه گوارا" به کار می برد او حتا به کامیلو (پسر چه) رو میکند و می گوید " شما پسر برومند مرحوم چه هم از لحاظ ظاهری و قیافه شباهت هستید واز آن مهمتر هم اکنون تجربه ی درخشان مسلمانان مبارز را پیش رو دارید پس از شما دعوت می کنم به صف ما بیونید و مانند پدربتان وارد صحنه ی مبارزه ی واقعی شوید!"

حاج سعید بارها اشاره می کند نه مردم کوبا نه فیدل و نه چه گوارا هیچ کدام سوسیالیست و کمونیست نبوده اند و این را بارها قیدل اذعان کرده است. او از تنفر فیدل و چه گوارا و مردم کوبا از شوروی سوسیالیستی به خاطر همه ی عملکرد هایش صحبت می کند. حاج سعید جابجا فرزندان چه را خواهر آلیدا! و برادر کامیلو! خطاب می کند.

او در پایان بسیار راضی از سناریویی که نوشته و فرانت کرده از صحنه پانین می آید و در ردیف اول می نشیند.

بعد از حاج سعید، مهندس مهدی چمران صحبت میکند. مهدی چمران دو دوره است که رئیس شورای شهر تهران است. در دور اول احمدی نژاد با کمک فشارهای همو به شهرداری تهران گماشته شد و همین مهدی چمران و حمایت های بی دریغ اش از احمدی نژاد در مقام شهردار تهران و بعد ها تا نامزدی ریاست جمهوری و سپس ریاست جمهوری احمدی نژاد ادامه یافت تا اینکه پس از به قدرت رسیدن احمدی نژاد همیشه در کنار او حضور داشت. مهدی چمران رفیق گرمابه و گلستان احمدی نژاد است. حالا مهندس مهدی چمران از برادرش " دکتر مصطفی چمران" و در مورد شخصیت و زندگی او صحبت میکند.

از نبوغ او در علم فیزیک و مبارزات او و اینکه می توانست در آمریکا بماند و تدریس کند ولی مبارزه را انتخاب کرد. او لیسان را پایگاهی کرد برای مبارزه با رژیم شاه و مبارزه با اسرائیل.

مهدی از دست نوشته های مصطفی چمران می خواند و آنقدر حرف می زند که بسیج دانشجویی سه بار با گذاشتن برگه جلوی او اخطار می دهد که وقتش تمام شده است. مهدی چمران اشاره ای به چه گوارا نمی کند.

سپس نوبت به فرزندان " چه گوارا" میرسد. همه منتظرند که آنها در مقابل مواضع سیاسی و سراسر تحریف آمیز حاج سعید و دیگران چگونه موضع گیری می کنند. از فرزندان چه گوارا، دخترش (آلیدا گوارا) صحبت می کند.

اولین جمله ی آلیدا آب پلای روی دست تمام حضرات می ریزد. آنجا که برنامه با قران آغاز میشود و از مجری و حاج سعید و هر نقل قول از " حضرت امام" با نام خدا و آیات و احادیث به زبان عربی است. و هر صحبتی و آوردن نام خمینی با صلوات همراه می گردد و از قران و اسلام و حتی مذهبی بودن چه گوارا صحبت می شود.

**آلیدا اینگونه آغاز می کند: "به نام مردم کویا سلام!"**

"ما ملت ی سوسیالیست هستیم" تمام نقشه های حاج سعید و بسیج و سپاه و جمهوری اسلامی برای بهره برداری از این برنامه نقش بر آب می شود. آلیدا در طول صحبت های حاج سعید وقتی که مترجم برای او ترجمه می کرد به حالت اعتراض و عصبانیت و نفی، سرش را تکان می داد. اکنون با همین دو جمله ی اول آلیدا حاج سعید و دیگران سر به زیر انداختند. آلیدا می گوید: "ما ممکن است اهداف مشترکی با هم ببینیم، اگر چه تفاوت فرهنگی داشته باشیم" او می گوید " ملت کویا با اندیشه های سوسیالیستی آیدیده شده، ما در کنار مردم آنگولا جنگیدیم. یک میلیون کویایی در آنجا جنگیدند" او می گوید: "مردم کویا همواره از کمک های شوروی قدردانی می کنند و این مساله ای که در مورد اختلاف گفته میشود هیچ گاه به این شکل وجود نداشته است".

آلیدا سرش را به طرف حاج سعید بر می گرداند می گوید " لطفاً همیشه سعی کنید اندیشه های چه را از روی کتاب های اصلی پیدا کنید و مطالعه کنید". اشاره ای او به کتابی است که حاج سعید از روی آن روخوانی کرد و از آن کشف کرده که چه گوارا مذهبی بوده و به خدا و مسیح اعتقاد داشته. آلیدا می گوید " اگر واقعا آن مطالبی که شما خواندید از کتابی به قلم پدرم ارنستو چه گوارا است پس مطمئناً ترجمه ای آن اشتباه است!"

آلیدا می گوید: " پدر من هرگز از خدا صحبت نکرد او هیچ گاه با خدا ملاقات نکرد!" تعدادی از دانشجویان با گفتن این جمله توسط آلیدا کف می زندن بسیجی ها سر بر می گرداند که این تعداد را شناسایی کنند احتمال ایجاد تنش در جلسه می رود. حالا سکوت برقرار شده.

نفس ها در سینه حبس شده است!

حاج سعید دیگر کامل خم شده روی زانوهایش و سرش کاملاً پانین است.

مهدی چمران که حیثیت سیاسی اش برای شرکت در این چنین جلسه ای - که قرار نبود تعدادی از دانشجویان با گفتن این جمله توسط آلیدا کف می زندن بسیجی ها سر بر می گرداند که این تعداد را شناسایی کنند احتمال ایجاد تنش در جلسه می رود. حالا سکوت برقرار شده.

نفس ها در سینه حبس شده است!

آلیدا اضافه می کند: "پدر من می دانست حقیقت مطلق در کار نیست، کدام حقیقت مطلق؟ او مطمئن داشت ذهن انسان بر اساس تجربه می تواند ظرفیت آموختن بی نهایت داشته باشد" سپس از زندگی چه گوارا می گوید. از سفرهایش در جوانی. "وقتی که یک شب با یک زوج سرخ پوست کمونیست گفتگو می کند آنجاست که می فهمد او نیز یک کمونیست است. پس پدر من مطمئناً کمونیست بود."

از مکزیک و آشنایی "چه" با فیدل می گوید و از اینکه آنجا چه گوارا زندانی می شود و هنگامی که همه آزاد می شوند به جز چه گوارا. "می دانید چرا پدر من آزاد نشد؟ میدانید چرا؟" سکوت کامل برقرار میشود. پاسخی از کسی برنمیخیزد. "من به شما میگویم چرا: چون او اصراً گفته بود من کمونیست هستم و فیدل آنقدر آنجا ماند تا چه گوارا آزاد شود و از آنجا ارتباط عمیق آنها شکل گرفت"

در آنجا در مکزیک فیدل کاسترو بی شک یک مارکسیست-لنینیست بود و چه گوارا هم مارکسیست لنینیسم را پذیرفته بود. "شما از کدام خدا و پیغمبر حرف می زنید؟ چه گوارا فقط یک پیامبر را ملاقات کرد و قبول داشت و آن هم فیدل بود!"

در اینجا سخنان آلیدا مطمئن که تمام برنامه های بعدی این جلسه از جمله پرسش و پاسخ او لغو شدند. چون سخنان آلیدا صریح، قاطع و خدشه ناپذیر بود و تمام خمیه شب بازی بسیج و سپاه را به درستی و به سختی برهم زد.

آلیدا می گفت:

"دوست دارم رودر رو با زنان ایران حرف بزنم میخواهم مستقیماً با آنان سخن بگویم و از اعتقادات آنها و حرفهایشان بشنوم" او می گفت "ارزشهای چه گوارا بدون تحریف و مصادره به مطلوب می تواند جهانی باشد، همانطور که هست"

سخنان آلیدا خیال را راحت میکند. چرا که در این همه مدت شاهد ماج و بوسه های چاوز، مورلس، اورتگا و... با رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بوده ایم. حقا که "چه گوارا چیز دیگری است" و از فرزندان چه گوارا هم درست همین انتظار می رفت. بعد از سخنان آلیدا دو کتابچه راهنمای توریستی ایران به او و برادرش اهدا شد و بی درنگ آنها را از روی صحنه به پایین آوردند و از در کناری خارج کردند. بسیجی ها اجازه ندادند کسی دنبال آنها برود و فرزندان چه همراه سفیر کویا و هیات همراه به سرعت به بیرون از دانشگاه برده شدند.

حالا من مانده ام بسیج با ابرووزی پیش آمده چه باید بکند و سانسور خبری بخش های اصلی حرفهای آلیدا چه فیلم تازه ای از این نشست را به وجدان عمومی جامعه و چهتایان ارانه خواهد کرد؟

اما از خود میپرسم : این چه قدرتی است در چه گوارا که فرزندان او از پس نزدیک به 4 دهه ، اینچنین بارور از دانش راستین و ملامت از عشق به خلق و جسور و مسامحه ناپذیر میکند؟

**درد بر آلیدا گوارا ! درد بر کامیلو گوارا !**

**برقرار باد کمونیسم! زنده باد ارنستو چه گوارا!**

گزارش اختصاصی آوای دانشگاه، کاوه - چهارشنبه 26 سپتامبر 2007

## رقابت بولدورهای اسرائیلی و جرتفیل های رژیم اسلامی در آدمکشی

تصویر فرانس پرس :



بخشی از شقیقه کودک، له شده و از زیاتش بیرون زده است.

آنها که به بهانه مبارزه با رژیم اسلامی خود را در کنار دولت اسرائیل و جنایات عظیم آن قرار میدهند، فقط نشان میدهند چه استعدادی در تایید جنایات حکومتی دارند که آن را بخودی، بداندند، و نشان میدهند که مبارزه برای دمکراسی، چقدر نیازمند دوری از آنهاست.

**\*نیمی از جمعیت 1.5 میلیونی غزه کودک هستند...**

**به عبارت دیگر تحریم در نفس خود بچه کشی است.**

روشنگری. سربازان اسرائیلی در نوار غزه با بولدور از روی یک نوجوان 16 ساله فلسطینی عبور کرده و او را به قتل رساندند. در تصویری که فرانس پرس مخابره کرد به خوبی مشخص است که بخشی از شقیقه کودک له شده و زیاتش از دهان بیرون زده است. جوان مقتول **Mahmud Kayed** نام داشت و جنایت روز پنجشنبه 20 سپتامبر و هنگامی صورت گرفت که نوجوانان در اعتراض به حمله مجدد اسرائیل به غزه و ورود تانک های آن به شهر اعتراض کرده و با پرربان تنها اسلحه ای که دارند یعنی سنگ، مخالفت و مقاومت خود را به نمایش میگذارند.

بولدورهای ارتش اسرائیل با جرتفیل های حاکمان اسلامی ایران به رقابت برخاسته اند. هر دو رژیم این ماشین های مکانیکی را که برای آسایش انسان و کاهش زحمت او هنگام ساختن و بازساختن درست شده اند، در خدمت گرفتن جان انسان ها و ویرانگری به کار می گیرند. یکی آدم ها را روی آن به دار می کشد و دیگری آدم ها را زیر چرخ های آن له میکند. در حقیقت خانواده راشل کوری، دختر صلح دوست و قهرمان آمریکایی که سربازان اسرائیلی در همین منطقه او را زیر چرخ های بولدورز خود کشتند، از شرکت کاترپیلار که این ماشین ها را در اختیار اسرائیل قرار میدهد به دادگاه شکایت کرده اند.

دولت اسرائیل فقط در استفاده غیرانسانی از ماشین های ساختمانی نیست که با رژیم اسلامی حاکم بر ایران رقابت می کند. حوزه های مشترک بین دو رژیم، مکتبی، و فرقه ای، و مدعی اجرای احکام کتاب های خدا، فراوان است. یکی از این حوزه ها، راعدام، کودکان و نوجوانان است که به جرات میتوان گفت اسرائیل در این رابطه گوی سبقت را از رقیب منطقه ای خود ربوده است.

وقتی از قتل کودکان فلسطینی سخن میگویم قبل از هر چیز باید به خاطر داشته باشیم، نیمی از جمعیت 1.5 میلیونی غزه کودک هستند. یعنی حتی اگر همه بچه کشی های ارتش اسرائیل را کنار بگذاریم و به همان مساله تحریم اکتفا کنیم که علناً با رای مردم فلسطین به حماس ارتباط داده شده، نزدیک 800 هزار کودک را که به سن رای دان نرسیده اند، فقط در نوار غزه به خاطر آرای والدین شان گرسنگی داده و زجر کش میکنند. به عبارت دیگر تحریم در نفس خود بچه کشی، است. البته نوار غربی هم هست که فعلاً به بپرکت، جنایت در غزه زیر سایه قرار گرفته است.

البته قتل کودکان فلسطینی به همین روش تدریجی محدود نیست علاوه بر تحریم و بولدورز از سلاح گرم هم مداوم استفاده میشود، حتی وقتی که کودکان سنگ پرانی هم نکرده باشند.

سارا و دو پسر عمویش حیثی و محمود (عکس صفحه اول) از جمله این کودکان بودند که در 29 اوت یعنی درست در آستانه بازگشایی مدارس در دوم سپتامبر به دست سربازان اسرائیلی، معدوم شدند. مقامات اسرائیلی

به رسانه ها گفتند ارتش اسرائیل یک محل موشک پرانی، را شناسایی و سه میلیتانت، را معدوم، و 13 میلیتانت، دیگر را دستگیر کرده است. اما مرکز حقوق بشر المزن علاوه بر نام و سن کشته شده ها، اعلام کرد دستگیر شده ها نیز غیرنظامی و تعدادی کشاورز و چند کارگر یک کارخانه بودند که اسرائیلی ها تحت پوشش آتش شدید سلاح هایشان وارد آن شدند. در واقع تعدادی از دستگیر شده ها هم کودک، حتی 11 ساله، بودند. یاسمین مور گزارشگر مستقل آمریکایی فلسطینی تبار یک هفته بعد از واقعه، در مورد سه میلیتانت معدوم، گزارشی در سایت انتفاضه الکترونیکی منتشر کرد. سارا قرار بود کلاس چهارم دبستان را شروع کند و با شوق و ذوق منتظر بازگشایی مدارس در دوم سپتامبر بود. مادرش به زحمت موفق شده بلوز و شلوار جین آبی را که یونیفرم دانش آموزان است، تهیه کند. زیرا پدر به علت تحریم جامعه جهانی، و تنبیه دسته جمعی، مردم به خاطر رای غلط، حقوق دریافت نمی کند. اما مادر به هرجان کندی بود در لحظات آخر یونیفرم را تهیه کرده بود. دو پسرعموی 10 و 12 ساله سارا هم همینطور با شوق منتظر بازگشایی مدرسه بودند. اما دو روز مانده به بازگشایی مدارس وقتی سه کودک بزهای شان را نزدیک خانه چرا میدادند، با آنها بازی میکردند، سربازان اسرائیلی با شلیک راکت آنها را معدوم، میکنند.

وقتی پیکر به خون کشیده شده سه کودک دروغ ارتش اسرائیل در رابطه با هدفیات بیت هانون قربانیان را افشا میکند، ارتش اسرائیل به بی بی سی میگوید: در آخرین ثانیه معلوم شد آنها بچه ها هستند، ولی برای توقف عملیات دیر شده بود.

ولی این هم دروغ بود. ارتش اسرائیل گفته بود محل مزبور به این علت هدف حمله تانک ها و شلیک راکت قرار گرفت که نامورین چند مرکز پرتاب موشک قسام را در آنجا شناسایی کرده و هدف گرفته بودند. اما به گفته خانواده کودکان، ماه بود که از این محل حتی یک موشک هم پرتاب نشده بود و اسرائیلی ها این را خوب میدانستند. تازه تانک ها آنقدر نزدیک بودند که سربازان سوار بر آن میتوانستند بخوبی بچه ها ببینند. بعلاوه بالون های سفید شناسایی اسرائیل همیشه بر فراز محل در پرواز است و سربازان را از مشخصات هرچند ای مطلع میکند.

مادر یحیی گفت: آنها فقط قصد دارند خون ما را بریزند. این بچه ها گناهی مرتکب نشده بودند. آنها تانک ندارند، آنها راکت ندارند، آنها فقط داشتند با بزه بازی میکنند.

فقط مادر یحیی نیست که میداند هدف اسرائیل ریختن خون کودکان فلسطینی است.

حالا دیگر فقط خواجه حافظ شیراز نمیداند هدف از قتل تعیین شده ای انواع حملات ارتش اسرائیل، شهروندان غیرنظامی است و اسرائیل این سیاست قدیمی و 60 ساله را تعقیب میکند که از طریق قتل و آزار روزمره فلسطینی ها سرزمین هایی را که اکنون کاملا تحت اشغال درآورده، برای فلسطینی ها غیرقابل سکونت هموار کند. از این روست که اینهمه کودک در میان قربانیان اسرائیل زیاد است، بطوریکه شهرت ارتش بچه کش را برای ارتش اسرائیل به ارمغان آورده است.

#### استدلال تروریستی برای بچه کشی :

بنا بر گزارش سازمان های حقوق بشر، محلی که کودکان در آن به قتل رسیدند در جنوب بیت هانون در شمالی ترین نقطه غزه قرار دارد که تنها دو کیلومتر از مرز اسرائیل فاصله دارد و بطور شبانه روزی و کامل تحت کنترل سربازان اسرائیل است. به نوشته یاسمین مور اسرائیل این منطقه را شخم زده، خانه ها و ساختمان ها را ویران کرده و درختان لیمو را از جا کنده است [باز هم هنر بولدورهای کاترپیلار]. یاسمین مور خانه کودکان رانیز توصیف کرده است: ویرانه ای که اخیرا آب اشامیدنی و برق را هم به روی آن بسته اند. زندگی مردم در این ناحیه، زیر سایه اشغال به سطح بدوی سقوط کرده، کشت و زرع که اسرائیل راه تجارت را بر آن بسته است، در دور و برخانه ها بیشتر به منظور تامین سبزی و میوه خود خانواده کاشته میشود. اما تحریم و قطع آب و سوخت آن را هم تعطیل کرده و اکنون بیشتر خانواده ها به اندک جیره ای بخش فلسطینی نهاد پناهندگی سازمان ملل UNRWA وابسته اند. به عنوان وسیله رفت و آمد هم چیزی به جز چارپا نمانده است.

حالا مدتی است که اسرائیل پرتاب موشک های دست ساز قسام یا وجود حماس را به بهانه کشتار و آزار و حمله نظامی تبدیل کرده است. صرف نظر از اینکه بی یا با قسام این سیاست ها تغییری نکرده و قبل از ساختن قسام توسط برخی گروه های اسلام گرا ویا شکل گیری حماس هم این قصه در دناک به همین صورت ادامه داشت، اما کشتار و آزار کلیه آحاد یک ملت به بهانه پرتاب راکت های دست سازی که اغلب آنها در همان حوال و حوش مرز سقوط میکند و توسط عده بسیار معدودی صورت میگیرد، حتی مضحک تر از دلیل بن لادن برای قتل بیش از 3000 شهروند بی گناه به بهانه سیاست های دولت آمریکا و مسلمانا به همان اندازه جنایتکارانه است.

باوجود این اسرائیل و رسانه های خودی، ترجیح میدهند همین نوع استدلال تروریستی، را به صورت ترجیح بند در همه اخبار مربوط به جنایات اسرائیل تکرار کنند. آنها نه فقط پرتاب کنندگان موشک قسام را طوری در کنار یکی از بزرگ ترین و مجهزترین و قوی ترین ارتش های جهان قرار میدهند که گویی از همواری دو ارتش همراز صحبت میکنند، بلکه خود را از بن لادن هم کمتر نیازمند می بینند توضیح دهند.

رابطه آزار و شکنجه و قتل و گرسنگی دادن تمام یک ملت و بچه کشی و بیمار کشی با اقدامات یک گروه که به ادعای خود خط مشی مسلحانه را برگزیده چیست و مضمون بین این سیاست و تروریسم القاعده چه تفاوتی وجود دارد، به جز البته مقیاس بزرگ تر و دیر پا تر جنایات اسرائیل.

مسئله این است که نه فقط فلسطینی ها بلکه خود اسرائیل هم با مشکلی روبروند که لاینحل به نظر میرسد. مگر زمانی که تمایز خوبی، نقش خود را در این مناقشه از دست بدهد.

در واقع اگر به لحاظ ماهوی یک تفاوت جدی بین رژیم اسلامی ایران و دولت نژادی اسرائیل وجود داشته باشد این است که در مورد اولی اگر تمام مردم ایران به اسلام گرایان بی عقل و عقب مانده ای تبدیل شوند که گوسفند وار دنبال یک ملا بیفتند و او را به عنوان چوپان خود قبول داشته باشند، به حکمان اسلامی راضی خواهند بود و این گونه مردم مجنونی را، خودی، به حساب خواهند آورد. اما مشکل اسرائیل با این هم حل نمی شود. زیرا اسرائیل:

اولا فلسطینی ها را به شهروندی نمی پذیرد، چون باید خون یهودی از طریق مادر و پدر در رگ یک، بیرونی، جاری باشد، تا به عضو درونی، تبدیل شود.

ثانیا باید فلسطینی ها را دایما جابه جا کند. از درون اسرائیل به بیرون خط سبز و حالا بیرون دیوار آپارتاید، از یک گوشه سرزمین فلسطین به گوشه دیگر، از سرزمین های فلسطین به کشور های دیگر...

ثالثا باید تدابیری بیندیشد که در هیچ گوشه ای از سرزمین های فلسطینی در اطراف اسرائیل، امکان شکل گیری دولت فلسطینی بوجود نیاید.

همه اینها به خاطر اینکه اولاد در یک محدوده ای خون یهودی در اکثریت بماند، ثانیاً در اطراف آن محدوده سرزمین های غیرقابل سکونت به عنوان حاشیه امن شکل بگیرد، ثالثاً بیرون تر از آن حاشیه هم قدرت نظامی دولتی با خون یهودی مسلط باشد. همه اینها مستلزم بحران سازی های جدید و لشکرکشی ها و سرکوب ها و کشتارها ست. بسیاری دولت اسرائیل را با دولت آپارتاید در آفریقای جنوبی همسان میدانند.

اما مشکل دولت نژادی در اسرائیل بدتر از دولت نژادی آفریقای جنوبی است و به همین جهت جنایات و سرکوب های آن به شهادت خود سیاستمداران کنونی آفریقای جنوبی از آن کشور هم بدتر است.

#### پرداخت بدهی یا بدهی های قبلی :

واقعیت این است که جنایات اسرائیل در فلسطین چند لایه ای است. مثل شهر پمپنی که چند بار دچار زلزله و آتشفشان شد و در خاک برداری از لایه های سطحی، تازه ویرانی های برجای مانده از حوادث کشف شد، جنایات هردوره اسرائیل را کنار بزنیم، تازه آثار ویرانی دوران پیش از آن نمایان میشود.

حالا بیش از هر چیز صحبت از محاصره غزه میرود، گویا نوار غربی رها شده است. اما غزه و ساحل غربی دو بخش یک سرزمین و مردم آن به هم وابسته اند. راه عبور و مرور بوستگان برهم بسته شده است، بخشی از مردم ساحل غربی، غیرخودی، محسوب شده و بر اساس گزارشات مکرر، تجسس و خانه گردی، دستگیری و آزار در ساحل غربی هم افزایش یافته است. بنا بر گزارش همین هفته سازمان ملل، تعداد موانع عبور و مرور در ساحل غربی در دو ساله اخیر 50 درصد افزایش یافته است و این علیرغم آنکه اولمرت هنگام عکس برداری از مراسم ماچ و بوسه با عباس دایم وعده کاشن آنها را میدهد.

حالا فرض کنیم به دستور کورانت محاصره اقتصادی غزه و کل فلسطین برداشته شود، تازه با سرزمین هایی روبرویم که طی 40 سال اشغال بعد از سال 67 و با شیوه های مختلف اشغال و بعد دوباره اشغال میشوند! و در هرورد جدید اشغال، بخشی از خاک و آب و زمین قابل کشت به سرقت میرود، بخشی از مردم جابه جا میشوند، خاک را به تکه های جدا از هم تقسیم کرده اند، برخی کارخانه ها و تعداد زیادی درخت زیتون و لیمو را از جا کنده اند، موانع عبور و مرور و ایستگاه های بازرسی را ایجاد کرده اند، و زخم های عمیق حاصل از کشتار و شکنجه و سرکوب برجای گذارده اند. کند و کاو زیر آوار این لایه از سرکوب، بلز هم 20 سال دیگر ویرانگری، کشتار، تبعید دسته جمعی را به نمایش میگذارد و در نتیجه مساله بزرگی آوارگان... در مجموع اینجا سرزمینی است که چندباره و هربار از نو و هربار به شیوه ای وحشیانه تراز گذشته اشغال میشود و مردمش دوباره و دوباره پناهنده میشوند. باید توجه کرد بخش اعظم ساکنان غزه، پناهندگان مجددا پناهنده شده هستند که در پناهگاه ها زندگی میکنند. بعلاوه این سیاست در مورد آوارگان فلسطینی در خارج سرزمین های آن نیز اعمال میشود و فلسطینی ها چه ساکن اسرائیل باشند، چه ساکن لبنان یا اردن با حملات مستقیم و غیر مستقیم اسرائیل دوباره و دوباره از نو پناهنده شده اند.

تاکتیک معروف اسرائیل، یعنی ایجاد واقعیت روی زمین. در واقع به این معناست که بر عمق جنایات آنقدر می افزاید که هر درخواست دمکراتیک، تنها میتواند سطح جنایات آن را خراش دهد و عمق آن را دست نخورده بگذارد. به عبارت دیگر هر گونه دمکراتی در مقابل اسرائیل و جنایات های آن باید همیشه کم بیاورد. در برابر هر مطالبه از مطالبات بزرگ تر سابق صرف نظر کند و تازه اسرائیل حاضر به پرداخت بدهی جدید از محل بدهی های سابق هم نیست و دوباره ادامه میدهد تا بدهی جدید بار بیاورد و حالا باید سعی کنیم بدهی جدید را از بدهی قدیم کم کنیم و به همین ترتیب. به این ترتیب جنایات بر جنایات آنقدر انباشت میشود که تصور میکنند حساب از



دست همه در رفته است و جرج بوش به راحتی میگوید به مرز 67 که نمی شود برگشت، آوارگان که نمیتوانند برگردند، شهرک های اشغالی را که نمیتوان برجید، دیوار که باید برجای بماند... تازه وقتی که عباس را هم آوردند و به او دستور دادند همه اینها را بپذیرد و او هم بپذیرد، فقط ساده لوحان یا شارلاتان ها باور میکنند یا ادعا میکنند باور کرده اند، مساله حل میشود، این قصه با جدایی خون آغاز شده و با جدایی خون ادامه خواهد یافت.

با وجود این در میان سیاست ورزان و قلمزنان ایرانی کسانی هستند که به بهانه مبارزه با رژیم اسلامی خود را در کنار دولت اسرائیل و جنایات عظیم آن قرار میدهند. آنها فقط نشان میدهند چه استعدادی در تایید جنایات حکومتی دارند که آن را بخودی، بدانند، و نشان میدهند که مبارزه برای دموکراسی، چقدر نیازمند دوری از آنهاست. در حقیقت باید خوشحال بود که آنها دست خود را پیش از آنکه دیر بشود رو میکنند.

اما در عین حال متأسفانه آنها با این کار خود بهترین خدمت را به رژیم اسلامی ایران میکنند. زیرا تشابه دو رژیم را که درخصلت اشغالگری آن ها و مخالفت با عرف، حقوق و حاکمیت اکثریت قاطع ملت تحت اشغال است، از زیر نورافکن برمیدارند. بعلاوه به اندازه توان خود، مخالفان رژیم را و نیروهای ضد دموکرات، و مخالفت با رژیم را موافقت با اشغال و جنایت و سرکوب از نوع دیگری جلوه میدهند.

**رژیم اسلامی ایران در خدمت دولت نژاد پرست اسرائیل :**

تاکنون تبلیغاتی اسرائیل برای خنثی کردن اعتراضات بین المللی، برخلاف تصور عموم، فقط مظلوم نمایی و تبلیغات دروغین برای مخفی کردن جنایات نیست، یک بازوی دیگر آن بی اعتنایی کامل و به شدت توهین آمیز و متکبرانانه نسبت به کلیه مقامات، نهاد ها و قوانین بین المللی و به مسخره گرفتن آنهاست. یک نمونه روشن را جنیفر لوینشتاین که خود یک فعال یهودی آمریکایی، علیه مظالم اسرائیل در فلسطین است، در سخنرانی اخیر خود در کنفرانس سازمان ملل در باره فلسطین یادآوری کرد\*. او به قطعنامه (S11940) شورای امنیت در 26 ژانویه 1976 اشاره کرد که بر اساس آن مفاد اساسی قطع نامه 242 سازمان ملل مبنی بر پایان دادن به اشغال 67 مورد تاکید قرار گرفت. قطعنامه به شیوه معمول توسط آمریکا وتو شد. به گفته لوینشتاین، اسرائیل نه تنها از شرکت در جلسه شورای امنیت که به آن دعوت شده بود سرپا زد، بلکه درست همان روز به بمباران لبنان پرداخت و 50 نفر را کشت. اقدامی که معنای علنی آن سبلی زدن به گوش سازمان ملل و شورای امنیت و دولت های شرکت کننده و ارسال این پیام به آنها بود که دولت اسرائیل برای سازمان ملل و نهادها و قوانین بین المللی تره هم خورد نمی کند. لوینشتاین هم آن را تقریباً به همین معنا تعبیر کرده و روش تپیبیک، دولت اسرائیل خوانده است.

نمونه دیگر برخورد توهین آمیز دولت اسرائیل با رای دادگاه بین المللی مبنی بر غیر قانونی بودن دیوار آپارتاید بود که دولتمردان اسرائیل علناً اعلام کردند این رای را برای شان پیشیزی ارزش ندارد.

دولت اسرائیل باین سیاست متکبرانانه در دل ماموران بخادم صفت، و بی جرات دولت ها و نهادهای بین المللی که به خوبی از جنایات و قانون شکنی های اسرائیل مطلع هستند، هراس افکنده و این تصور را بوجود می آورد که بالاتر از قانون است و هرکس که با آن در افتد، ور افتد. در حالی که واقعیت این است که اسرائیل به علت شدت ستم هایی که روا داشته و نارضایی گسترده در اعصاب افکار عمومی در اروپا و کشورهای جهان سوم و افکار مترقی آمریکایی ها، به شدت در برابر حقیقت آسیب پذیر است. بطوریکه حتی یک اثر هنری در موزه کشوری دورافتاده و کم جمعیت و آرام مثل سوند سفیر آن را چنان دستپاچه و منقلب کرد که مجنون وار به خرابکاری در صحنه دست زده و پلیس را به سالن موزه کشاند. فقط یک کتاب جیمی کارتر یا جزوه کوچک دو استاد دانشگاه، دولت اسرائیل و لابی های آن در سراسر جهان را دچار وحشت و تب وتاب کرد.

نارضایی بخش عظیمی از مردم در جهان غرب از سیاست های دولت اسرائیل و بیعدالتی جاری در خاورمیانه، و خشم مردم از بحران آفرینی های اسرائیل، در آستانه چرخش قرن به روند غالب در افکار عمومی جهان تبدیل شده و اسرائیل و مدافعان آن را به شدت در تنگنا قرار داده بود. در این شرایط دولت اسرائیل به بازوی دیگر سیاست تبلیغاتی خود یعنی مظلوم نمایی نیاز داشت، اما جنایات آشکار این دولت، و بدتر از آن بی اعتنایی های بی در پی به قوانین بین المللی، جایی برای مظلوم نمایی باقی نگذاشته بود. در واقع 11 سپتامبر و بیش از آن سیاست های رژیم اسلامی ایران به داد اسرائیل رسیدند.

دولت اسرائیل مثل اکسیر حیات بخش به سخنان احمدی نژاد درمورد هولوکاست و سیاست خارجی جمهوری اسلامی و رجزخوانی ها ی دولتمردان رژیم اسلامی نیاز داشت. به همین جهت روی آن سرمایه گذاری عظیمی کرد.

البته رژیم اسلامی ایران به منظور تاثیر بر افکار عمومی مردم کشورهای خاورمیانه و تشدید فشان بر دولت های مستبد عرب و حامیان غربی آنها به این سیاست ها متوسل میشود. ولی تکیه گاه دیکتاتوری های عربی و دولت اسرائیل هرگز افکار عمومی مردم خاورمیانه که به شدت از آنها بی زارند، نبوده، بلکه آنها اساساً بر حمایت دولت های مقتدر غربی اتکاء دارد که در مقابل افکار عمومی خود پاسخگو هستند.

رژیم اسلامی در انحراف توجه افکار عمومی غرب از مساله فلسطین و جنایات اسرائیل نقش تعیین کننده ای بازی کرده و در این رابطه بیشترین خدمت را به اسرائیل کرده و بزرگ ترین ضربه را به جنبش جهانی دفاع از آزادی در خاورمیانه و بویژه فلسطین زده است.

این مساله ای است که در میازرات ضد جنگ در خبایان های کشورهای غربی اهمیت زیادی دارد. فعالین ایرانی بهترین نیرویی هستند که میتوانند افکار فعالین صلح در سراسر جهان و بویژه مدافعان حقوق مردم فلسطین را به این واقعیت جلب کنند و صفوف مبارزه برای دموکراسی درجهان را حول خواسته های سکولار و دموکراتیک و علیه دو رژیم مذهبی و نژادی و فرقه ای خاورمیانه متحد نگاه دارند.

## جنگ تبلیغاتی: تکیه بر دو سوی یک دیوار مشترک

\*احمدی نژاد که جوخه های ترور رژیمش پیش از این دگراندیشان ایران را به خاطر پایداری بر اعتقادات خود به عنوان "مرتد" و "ناقصی" به قتل رسانده و شکنجه گرانش در زندان به همین دلیل ماهها زندانبان سیاسی چپ را با جیره شلاق شکنجه کرده اند. در دانشگاه کلمبیا یکبار معلق می زند و طرفدار آزادی عمل شکاکتیب علمی و آزادی تحقیق آکادمیک از آب درمی آید.

سخنان احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا واکنش های وسیعی برانگیخت. بسیاری از ریاکاری و وقاحت او و دروغ های بزرگی که در این سخنرانی و در پاسخ به پرسش های مطرح شده گفت به حق برآشتند. این سخنرانی و تلاش او برای شرکت در مراسم ادای احترام به قربانیان حملات 11 سپتامبر که خشم شدید تنوکان های آمریکا را برانگیخت، درست مشابه همان اقدام تبلیغاتی بوش در ارسال پیام نوروزی برای مردم ایران است که آخوندها را برآشتند. در حالی که از یک طرف دلار بخش می کنند و کارگزار ایرانی می خردند و گروهها را تسلیح می کنند و نقشه حمله نظامی و تحریم همه جانبه اقتصادی ایران را دنبال می کنند که مثل همه جنگ ها و تحریم ها اصلی ترین قربانیان آن مردم بی گناه و غیرنظامی هستند، از طرف دیگر برای فریب کاری خود را دوست و شریک دردهای همین مردم بی گناه و اسیر ایران قلمداد می کنند. احمدی نژاد درست به همین انگیزه که بتواند در افکار عمومی آمریکا رژیم سرکوبگر و فاسد اسلامی را رژیمی مردمی و مخالف تروریسم جلوه دهد فیلش یاد قربانیان 11 سپتامبر افتاده است. و تنوکان ها که چنین سواستفاده هایی را بخصوص در زمینه ملت های خاورمیانه و در حیات خلوت های سیاسی شان در چهارگوشه جهان "حق طبیعی" خودشان می دانند طبیعی است که از این نقشه احمدی نژاد و بهره برداری ابزاری او به خشم می آیند.

بازتاب های سخنرانی احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا در رسانه ها نیز بخشی از ادامه همان جدالی است که وی را به آنجا کشاند. رسانه های رژیم به نحوی سخنان او را پوشش دادند که انگار احمدی نژاد با قدرت و استدلال دمار از روزگار مخالفان رژیم تهران درآورد و همه را سر جای خود نشاند. و متقابلاً گزارش های رسانه های طرف مقابل به گونه ای بود که گویا احمدی نژاد زیر آوار خرد کننده اعتراضات و انتقادات در دانشگاه کلمبیا له شد و تلاش او برای بهره برداری ابزاری از این جریان به ضد خود تبدیل گردید. رسانه های یک طرف کف زدن ها را برجسته کردند. طرف دیگر هو کردن ها را. و هر دو طرف البته با تکیه بر دو سوی دیوار مشترکی چنین کردند. دیوار ریاکاری و سوداگری با جنایت و تبه کاری طرف مقابل. همیشه وقتی هر دو سوی یک جدال با ابزارها و تکیه گاههای مشترک نامشروع و رسوا شده علیه هم می جنگند قربانی درجه اول حقیقت است و پیروزی یا شکست هر یک، عقب نشینی حقیقت و اصولیت های اصیل و پایدار انسانی.

در باره ابزارهای مشترک دو طرف و سوداگری متقابل شان با رنج ها و مرارت های مردمی که زیر دست طرف مقابل رنج می برند می توان مثال هایی زد. مثلاً رژیم احمدی نژاد که در ایران طراحان شعار رفراندوم برای تعیین نظام سیاسی را (صرفنظر از درستی یا نادرستی این شعار) به عنوان عوامل "استکبار" و انقلاب مخملی دستگیر و در انفرادی شکنجه می کند تا از آنان اقرار بگیرد. در مورد فلسطین ناگهان طرفدار انتخابات آزاد و رفراندوم از آب درمی آید؟ همان "انتخابات آزاد" که در ایران با وجود ولایت مطلقه فقیه و شورای نگهبان و سپاه و بسیج یک تف سربالا به حق انتخاب شهروندی است، با صدای بلند در مورد فلسطین مورد تاکید این رژیم است. علت این است که می دانند به خاطر جنایات بی شمار اسرائیل اگر واقعا اکنون انتخابات آزادی در فلسطین برگزار شود، بنیادگرایان مرتجعی نزدیک به جنس خودشان رای می آورند و نه مهره های بی ابرویی که خود را یکی به آمریکا و اسرائیل فروخته اند. از سوی دیگر بوش خواستار انتخابات آزاد در کویاستر، و در عین حال انتخاباتی را که به اعتراف بارزسان غربی در فلسطین آزاد بوده و به برکشیده شدن گروه حماس منجر شده، با همه ابزارها به کمک اسرائیل خفه می کند و مردم فلسطین را با بدترین و ظالمانه ترین تحریم و محاصره اقتصادی به واسطه این انتخاب آزاد ماهها شکنجه می دهد.

جمهوری اسلامی و آمریکا تلاش می کنند، آزادی انتخابات، رفراندوم، دموکراسی، حقوق بشر، مبارزه با تروریسم را به هر میزان که در توان دارند و برایشان مقدور است به ابزارهایی برای خدمت به سیاست های سلطه طلبانه و ضد مردمی خود تبدیل کنند.

و هر دو طرف این جدال تبلیغاتی هر جا و به هر میزان که به این شعارها پناه می برند، ریاکاری می کنند. هر دو طرف به نفع سعی می کنند، نقطه ضعف های خود را پنهان کنند و نقطه ضعف های طرف دیگر را برجسته نمایند. هر جا به نفع شان می بینند از هر کدام از این ابزارها بهره می گیرند. هر جا نبود، طرفدارانش را بیرحمانه درهم می کوبند و یا همزمان در جایی مدافع و در جایی مخالف کاربرد همین ابزارها می شوند.



رژیم اسلامی که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در داخل و ترورهای بی‌در پی در خارج از کشور را دارد، از زبان احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا به خاطر انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و هلاکت گروهی از عواملش خود را قربانی تروریسم جا می‌زند. این رژیم که هزاران زندانی سیاسی را در محاکمات سرپایی به دستور امام جنایتکارش اعدام کرده، در سایه بهره‌برداری از قتل عام مردم عراق توسط اشغالگران آمریکایی خود را روسفید می‌داند و در دانشگاه کلمبیا از آزاد بودن ایران و مردم ایران دم می‌زند.

در حالی که در دانشگاه‌های ایران چماقداران رژیم شب و روز به سرکوب مشغولند و همه تلاش خود را برای برپایی یک انقلاب فرهنگی دوم به کار بسته‌اند و با انواع توطئه‌ها (از نسبت دادن انتشار نشریات جعلی به فعالان دانشجویی تا اخراج اساتید منتقد، از آدم‌ربایی و شکنجه فعالین دانشجویی و توهین و تحقیر و تهدید خانواده‌ها تا محرومیت‌های تحصیلی و ستاره دار کردن دانشجویان و...) در صدد تحمیل فضای گورستانی بر دانشگاه‌ها هستند، رییس‌جمهور ارتجاع با گفتن این که "در حال حاضر روزانه صدها گردهمایی شبیه به این (گردهمایی در دانشگاه کلمبیا) در دانشگاه‌های ما برگزار می‌شود" با وقاحت مدعی وجود آزادی بحث و ابراز نظر در دانشگاه‌های ایران می‌شود و "همه اساتدان و دانشجویان" دانشگاه کلمبیا را برای شرکت در گردهمایی بحث و اظهار نظر در دانشگاه‌های ایران دعوت می‌کند!

احمدی‌نژاد که جوخه‌های ترور رژیمش دگراندیشان ایران را به خاطر پایداری بر اعتقادات خود به عنوان "مرد" و "نابصی" به قتل رسانده و شکنجه‌گرانش در زندان به همین دلیل ماه‌ها دگراندیشان را با چیره شلاق شکنجه کرده‌اند، در دانشگاه کلمبیا بکباره معلق می‌زند و طرفدار آزادی عمل شکاکیت علمی و آزادی تحقیق آکادمیک از آب درمی‌آید.

این آدم گویا "فراموش" کرده است که همفکرانش بر سر هم فکر سابق‌شان آقاچری که در یک سخنرانی در همدان دین را افیون توده‌ها و حکومت‌ها دانسته بود چه آوردند؟ گویا از یاد برده است که جسد پوینده‌ها و مختاری‌ها چگونه کشف شده‌اند؟

احمدی‌نژاد درست در زمینه هولوکاست یک دفعه مدافع آزادی تحقیق آکادمیک از آب درمی‌آید چرا که گمان می‌برد فشار در این زمینه با پناه بردن پشت حق آزادی تحقیق ممکن است بتواند در ضربه زدن به رژیم اسرائیل در شرایط حاضر مفید باشد. اگر انکار همین آزادی آکادمیک در مورد دیگری یا در همین مورد می‌توانست چنین نقشی ایفا کند بی‌تردید او به همان می‌چسبید، کما این که به طور مثال اندیشه او در باره مهدویت مطلقاً تاب شکاکیت علمی و آکادمیک را ندارد و این دسته از شکاکان اگر بر فرض زمانی به خود در ایران اسیر بست فقها جرات ابراز نظر دهند بی‌تردید در خانه‌شان شراب و مجلات پورنو و مواد مخدر به دست خواهد آمد و یا در "نصاف" ناگهانی از بین خواهند رفت، البته اگر بدون کیفیخواست به عنوان "اشرار" در ملا عام حلق اویزشان نکنند!

برای احمدی‌نژاد و طرفدارانش و برای بوش و طرفدارانش نه آزادی آکادمیک، نه آزادی انتخاب، نه حق تعیین سرنوشت به خودی خود نره‌ای ارزش ندارد. نظام ارزش‌گذاری آنها از پایه فاسد و وارونه است برای این که محدود و مقید به خدمت در جهت تامین منافع سیاسی نامشروع اقلیت‌های زورگو و سلطه‌طلب در جماران و واشنگتن است. به همین دلیل زمانی طالبان را می‌آورند، زمانی با دشمنان آنان متحد می‌شوند که آنها را ببرند. هم متحد صدام می‌شوند، هم عامل سرتنگونی او.

این رویارویی و جدال تبلیغاتی و رجزخوانی‌های چندش‌آور پایه وراثت، بدون حضور قدرتمند نیروی سوم فقط به آلوده کردن بیشتر محیط سیاسی و به فساد کشیدن اصولیات‌های انسانی خدمت می‌کند.

نیروی سوم آن است که آزادی آکادمیک را همزمان در همه جا و در همه زمینه‌ها و همه کشورها می‌خواهد، آزادی انتخاب و رفتارنوم به عنوان یکی از اشکال حق تعیین سرنوشت شهروندان را حق برای همه می‌داند، نه فقط برای فلسطین به عنوان نردبان نکراسی برای بالا رسیدن به قدرت و انداختن آن، که هم در ایران، هم در فلسطین، هم در کوبا و هم هر کشور دیگری، و هر میزان انحراف و هر تلاش برای بهره‌برداری ابزار از این حق به منظور فشار سیاسی در جهت مطامع یک اقلیت ناچیز سلطه‌جو را محکوم و مطرود می‌داند.

نیروی سوم، به جای بازی در بساط تبلیغاتی و جنگ روانی این دو طرف، آن سواستفاده‌ها و فرصت‌طلبی‌هایی را در هر دو سو برمی‌شمرد که شرایط تاثیرگذاری متقابل و پیشروی تبلیغاتی هر یک از دو طرف را در جبهه طرف مقابل مقدور می‌سازد.

برگرفته  
سایت :  
روشننگری

از

**\* پیوندها \***

ایمیل روابط عمومی سازمان  
**public@rahekargar.net**  
تلفن روابط عمومی سازمان  
**0049-69-50699530**  
شماره فاکس سازمان  
**33-1-43455804**  
سایت راه کارگر  
**www.rahekargar.net**  
سایت رادیو برابری  
**www.radiobarabari.net**  
سایت اتحاد چپ کارگری  
**www.etehadchap.org**  
سایت رادیو صدای کارگران ایران  
**www.sedayekargar.com**  
نشر بیدار  
**www.nashrebidar.com**  
نشریه انگلیسی ایران بولتن  
**www.iran-bulletin.org**  
توجه: مقالاتی که با کد " دیدگاه "  
مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع  
سازمان نیستند

.....

### کارگران کارگران ایران خودرو در یک مراسم پرسشگوه، یادهمکاران خود را گرامی داشتند

هفته گذشته کارگران ایران خودرو در سالن پرس3 در یک مراسم شکوهمند شرکت کرده و در یک همبستگی کارگری یاد همکاران خود را که در حوادث اخیر کشته شده بودند را گرامی داشتند بخصوص مراسم ویژه ای برای بزرگداشت یاد علی امامی کارگر سالن پرس که هفته گذشته در یک حادثه ناگوار جان خود را از دست داده بود، برپا شدند.

کارگران ایران خودرو یکبار دیگر نشان دادند که در مقابل تجاوز به حقوق‌شان کوتاه نخواهند آمد کارگران پرس که بعد از کشته شدن همکارشان دست از کار کشیده بودند، در سالن پرس دور هم جمع شدند تا با بزرگداشت یاد همکارشان اتحاد طبیعتی خودشان را نشان بدهند.

چهرها همه غمگین از این حادثه ناگوار  
کسی باور نمی‌کرد که دیگر علی نیست  
اونبود سینه او با قدرت قالب سنگین شکافته شده بود  
کسی باور نمی‌کرد که دیگر علی نیست  
ولی حادثه نه با دقیقه بلکه با ثانیه‌ها کار دارد  
او دیگر نبود، اودیگر نمی‌خندید او رفته بود  
انتظوریکه پیمان رفت  
امید رفت  
و اکبر رفت

آری علی نیز رفت  
او نیز قربانی حوادث شد که عامل اصلی آن ناایمن بودن محیط‌های کار می‌باشد  
در سالن‌ها برای سوزن انداختن نبود همه آمده بودند تا یاد همکارانشان علی امامی و پیمان رضی لو و اکبر شور گشتی و محمد خیامی را گرامی بدارند

همه آمده بودند برای همدردی با کارگران پرس  
همه غمگین از مرگ همکاران که حوادث ناایمن کار به کامشان کشیده بود  
چهره‌های خشمگین از این حوادث

همه آمده بودند از سالنهای مختلف  
از سالنهای پرس از 2و1 که همکار امید اولادی بودند  
از سالن شاتل که عزادار محمد خیامی بودند  
از سالن موتورساز که همکاران پیمان رضی لو بودند

از سالن ریخته‌گری که هنوز داغ مرگ اکبرشورگشتی را با خود داشتند  
همه آمده بودند بگویند تا کی  
تا کی این محیط‌های ناایمن جان دوستان ما را خواهد گرفت  
همه آمده بودند تا به ریش صادر کنندگان گواهی ایزو بختندند  
همه آمده بودند بگویند

تا کی این محیط‌ها ناایمن خواهند بود  
همه آمده بودند بگویند کجا بید بزرگسین وزارت کار  
همه آمده بودند بگویند کجا بید صادر کنندگان گواهی ایزو  
که عرق شرم از داندن چنین گواهی‌های پر پشیمانی‌شان بنشیند  
همه آمده بودند بگویند تا کی ما کارگران قربانی این محیط‌ها خواهیم شد  
اگر دیروز پیمان و امید رفتند

و امروز اکبر و علی  
فردا نوبت کدامین از ما کارگران خواهد بود  
همه آمده بودند بگویند کجا بید کمیته تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور  
که سه خودشان را زیر برف کرده و با بانده بازی و با ساخت و پاخت محیط‌های ناایمن  
را مصداق سخت و زیان‌آور تشخیص ندانند  
آری همه آمده بودند تا بگویند  
چه دوستانی قربانی این حوادث شدند

وچه دوستی که معلول و از کار افتاده شدند  
و ما فردا در عزای کدامین همکار پیران سیه بر تن خواهیم کرد  
همه آمده بودند

حتی آنهایی که مقصرین اصلی بوجود آورنده این حوادث هستند  
آنها هم آمده بودند که این خشم را خاموش کنند  
آنها هم پیران سیه پوشیده بودند که در غم کارگران شریک باشند  
ولی آیا یکبار نیز حاضر شدند در مقابل این کارگران غمگین به گناه خود اعتراف کنند.  
آنها نه تنها از مرگ همکاران قبلی عبرت نگرفتند بلکه با گسترش شرکت‌های  
پیمائیکاری به محیط‌های ناامن دامن زدند.

همه این کارگران قربانی تولید و کاهش هزینه‌ها کردند  
همه آمده بودند

یکبار دیگر بگویند درد کارگران یکی است  
همه آمده بودند که اتحاد و همبستگی خود را نشان بدهند

ما یکبار دیگر اعلام می‌داریم راه جلوگیری از این حوادث نظارت مستقیم خودما  
کارگران بر محیط‌های کاری می‌باشد و این کار بدون ایجاد تشکلهای کارگری ممکن  
نمی‌باشد

ما ضمن گرامی داشت یاد همه همکاران که در حوادث ناامین محیط‌های کار جان  
خود را از دست داده اند و ضمن درود به همه کارگرانی که در اثر حوادث کار معلول و از  
کار افتاده شده اند یکبار دیگر خود را در غم از دست دادن این عزیزان شریک دانسته و  
همدردی خودمان را با آنها اعلام می‌داریم

ما به اتحاد و همبستگی همه کارگران که در مرگ علی امامی آنرا به اوج رساندند درود  
می‌فرستیم

برای گرامی داشت یاد همکار عزیزمان علی امامی مراسم بزرگداشتی دیگری روز  
جمعه 6/7/86 در انتهای خیابان وحدت اسلامی ستهرانچی (بافر جدی) کوچه فاضل  
سازنده مسجد امام حسین در ساعت 2 تا 4 برگزار خواهد شد. ما از همه همکاران  
گرامی و بخصوص همه کارگران می‌خواهیم که در این مراسم شرکت کرده و با خانواده  
این همکار عزیز همدردی کنند.

جمعی از کارگران ایران خودرو [ikcokar@yahoo.com](mailto:ikcokar@yahoo.com) 867/1

.....

## \* دیدگاه \*

# بر علیه اشغال و باند های تروریستی ساختار های جنبش آزادی بخش عراق

Joachim Guillard  
برگردان ناهید جعفرپور

بخش یک

مقاومت غیر نظامی و مقاومت مسلحانه

رسانه های غربی و گروه های کارشناسی تصویر ناموزونی از مناسبات نیروهای عراق را  
به نمایش می‌گذارند. تصویری که با نقشه های آمریکا همخوانی دارد. نه تنها مقاومت  
مسلحانه را مجموع به عنوان ترور تعریف می‌شود، بلکه اشغال عراق و روند سیاسی ای  
که از سوی آمریکا به پیش می‌رود، به عنوان تنها راه حل بدون الترناتیو خوانده می‌شود.  
اکثر عراقی ها در پشت این روند سیاسی به روشنی نقشه های آمریکا را می‌بینند. نقشه  
هایی که در نظر دارد به طور دائمی دولتی وابسته را بر سر کار داشته باشد و حضور  
نظامی ارتش آمریکا را تثبیت نماید و دسترسی کنسرن های خارجی به نفت عراق را تضمین  
کند. اکثریتی قابل توجه از مردم عراق، همانطوری که همه پرسی ها نشان می‌دهند، این  
نقشه های آمریکا را رد نموده و تنها خواهان یک امر هستند و آن هم، خروج اشغالگران از  
عراق است.

همانطوری که گزارش ۳۰ گروه صلح و حقوق بشر تحت نام "جنگ و اشغال در عراق" -  
که رهبری آن را سازمان غیر دولتی "گلوبال پلیس فوروم" معده دارد - نشان می‌دهد، این  
روند سیاسی به رژیمی وابسته از احزاب افراطی که در سایه اشغال، اهداف فرقه گرایانه/  
اسلامی خویش را دنبال می‌کنند، انجامیده است. شبه نظامیان این احزاب، بخش بزرگی از  
نیروهای امنیتی را تشکیل داده و مسئولیت بخش اعظم خشونت در این کشور را به عهده  
دارند.

این رژیم که تحت آن فشار، دستگیری، شکنجه و مرگ چیزی روزمره است، خود  
اپوزیسیون بر علیه اشغال را به شدت قوت بخشیده است. قدرت اشغالگر برای اینکه این  
اپوزیسیون را در هم بشکند، به متد های وحشیانه مبارزه با مقاومت دست یازیده که طبیعتاً  
این مسئله باعث شده است تا بخش اعظم مردم، پیش از پیش به مقاومت فعال بپردازند.  
طبق همه پرسی های استیوهای غربی، در ابتدا یک پنجم مردم عراق حملات مسلحانه به  
اشغالگران را ترجیح می‌دادند در حالیکه در پانز سال ۲۰۰۶ طبق همین تخمین ها، چیزی  
در حدود دو سوم مردم طرفدار حملات مسلحانه به اشغالگران شده اند. در میان سنی ها این  
آمار حتی چیزی در حدود ۹۱ درصد می‌باشد. اشغالگران آنطور که معلوم است همواره در  
مقابل مقاومت دائمی مردم عراق قرار دارند.

این مقاومت مسلماً بدون یک پشتیبانی گسترده به هیچ وجه ممکن نخواهد بود. عراق به  
هیچ وجه سرزمین مناسبی برای مبارزات چریکی نیست زیرا که در عراق کوه و یا جنگلی  
به آن صورت وجود ندارد. مخفی شدن از دشمنی که هر متر مربع را با چشم های  
الکترونیکی بسیار پیشرفته اش زیر نظر قرار داده است، تنها از طریق مردم امکان پذیر  
است. مثل نمونه کشور های دیگر، دامنه این مقامات به پهنه بزرگی از جامعه کشیده شده  
است. از جمله، برخی از نیروها که به ابزار غیر قانونی متصل می‌شوند، بدون ملاحظه  
خشونت را به کار گرفته و یا در خمشی کور، به بیگناهان هم حمله ور می‌شوند و این  
مقاومت به آنها بهانه ای برای اجرای امیال تبهکارانه شان داده است.

البته هیچ دلایلی وجود ندارد که جنبش مقاومت عراق را کمال مطلوب بدانیم و در باره آن  
خیالباغی کنیم و یا اینکه به طور کل از آن فاصله بگیریم. بلاخره همین حملات همواره مؤثر  
"المقاومه الشریفه" که در عراق به نام اقدامات گروه های تروریستی خوانده می‌شود،  
توانست در فاصله چهار سال، قدرتمند ترین ارتش جهان را به حاشیه شکست بکشاند  
و توازن قوای جهان را به روشنی تغییر دهد. اگر کسی بخواهد در باره راه حل رنالیستی  
بحث کند، به جانی نخواهد رسید اگر خود را بدون پیشداوری، با جنبش مقاومتی چند جانبه  
و اهداف آن مشغول نماند

"القاعده" در عراق

تا کنون رسانه های غربی غالباً خواسته اند که در مقاومت مسلحانه عراق تنها مجموعه ای  
از طرفداران فتناتیک صدام و تروریست های اسلامی را ببینند و اینچنین به نظر می‌رسد که  
ارتش آمریکا هم طبق گزارش های جدید از عراق تنها از "القاعده" سخن می‌گوید.

گروهی که خود را سازمان القاعده می‌خواند به واقع هم وجود دارد و همانطور که نامش  
بر می‌آید سازمانی ایدئولوژیک است و به هیچ وجه از خارج هدایت نمی‌شود. در مجموع،  
تعداد جنگجویان خارجی \_ همانطوری که تعداد زندانیان خارجی نشان می‌دهد - در عراق  
زیاد نیست. طبق گزارش لوس آنجلس تایمز ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۷، از ۱۹ هزار زندانی اعلام  
شده که از جنبش مقاومت دستگیر شده اند و در زندانهای آمریکایی ها به سر می‌برند، تنها  
۱۳۷ نفر از خارج می‌باشند.

القاعده با گروه های تروریستی همپراز خودش متحد شده و در پانز سال گذشته یک "  
امارات اسلامی" را در عراق اعلام نمودند. این گروه ها نه تنها متحد بر علیه لشکر های  
غربی می‌جنگند، بلکه همچنین بر علیه تمامی کسانی که به اسلام رادیکال نمی‌پیوندند هم  
می‌جنگند. بخصوص آنها شیعیان را به عنوان ملحد خوانده و آنان را به خاطر حضور  
لشکر غربی ها در منطقه مقصر می‌دانند. این ها، یعنی تکفیری ها (کسانی که سایر  
مسلمانان را ملحد می‌دانند) رادیکال های سنی هستند و مسئولیت بخش اعظمی از حملات به  
غیر نظامیان شیعه به حساب آنها نوشته می‌شود.

حتی اگر هم این گروه ها خود را جزء جنبش مقاومت بدانند (البته اکثریت عراقی ها این  
گروه ها را جزء جنبش مقاومت نمی‌دانند)، در این صورت آنها به خوبی در تصویری که  
غرب از جنبش مقاومت ساخته است جای می‌گیرند؛ البته فراموش نشود که آنها آنچنان  
قوی هم نیستند و در باره قدرت آنها اکثراً غلو می‌شود. تعداد حملات به اشغالگران که از  
سوی این گروه ها انجام گرفته است کاملاً کم است و باید دانست که حمله به غیر نظامیان و  
اهداف بدون حفاظ، با وجود اینکه قربانی زیاد می‌دهد، اما احتیاج به نیروی نظامی قوی  
ندارد.

خود ارتش آمریکا القاعده و گروه های زیر نفوذ القاعده را برای ۱۵ درصد تمامی حملات  
به ارتش آمریکا و ۸۰ تا ۹۰ درصد حمله به غیرنظامیان مسئول دانسته است. طبق ارقامی  
که خود آمریکایی ها هم داده اند و همچنین طبق آمارهای دیگران، در عراق تنها ۶ تا ۸  
درصد حملات آمریکایی ها به اهداف غیرنظامی است و بنابراین، القاعده و جنبش مقاومت  
دو مسئله کاملاً متفاوت می‌باشند. حملات جنبش مقاومت واقعی مجموعاً بر اشغالگران  
متمرکز است.

جنبش مقاومت ملی عراق قبل از همه دارای یک هدف است: اشغالگران را از عراق بیرون  
کند و برای این منظور به پشتیبانی وسیع مردم عراق و نه اشعاب میان مردم محتاج است.  
اکثر گروه های مقاومت به این لحاظ از اکسیون های تروریستی و اکسیون های فرقه گرایانه  
دوری می‌جویند و از دوسال پیش با سازمانهایی مبارزه می‌کنند که برای این اکسیون ها  
مسئول و فعال می‌باشند. (برای اطلاعات بیشتر، به مقاله مندرج در روزنامه "یونگه ولت"  
۳- مارس ۲۰۰۶ - صفحه ۱۰ رجوع شود).

این هم واقعیت دارد که بسیاری از مردم، در ابتدای اشغال عراق، از اسلامی های رادیکال  
به عنوان جنگجویانی که بر علیه ارتش بیگانه مبارزه می‌کنند استقبال نمودند. اما به زودی  
نیروهای محلی و گروه های چریکی به این نتیجه رسیدند که این مذهبیین مخالف اشغال،  
از صحنه جنگ عراق در راه اهداف خود سوء استفاده نموده و به ابزاری متوصل می‌شوند  
که به شدت به جنبش مقاومت آسیب می‌رساند.

بنابراین مخالفین اشغال می‌بایست در دوچه به جنگند: اول بر علیه اشغالگران و  
دیوانسالاری دولتی دست پرورده آنان و دوم، بر علیه باند های تروریستی، از طریق کل  
روشنگرانه در باره شخصیت واقعی گروه های مسلحی که به نام مذهب و مقاومت، مردم را  
می‌کشند.

در اواسط ماه آوریل امسال، مهمترین سازمانهای مسلح از جمله نماینده ۹ گروه بزرگ چون  
"بریکاد انقلاب ۱۹۲۰" و "جبهه اسلامی مقاومت عراق" که این نتیجه رسیدند که در آینده  
متحد بر علیه افراط گرایان سنی حرکت نمایند. به این منظور آنان از خارج از عراق  
همدیگر را ملاقات نمودند و "دفتر هماهنگی مقاومت ملی و اسلامی عراق" را بنیان گذاری  
نمودند. بزرگترین سازمان چریکی عراق که "ارتش اسلامی عراق" نام دارد، در این  
ملاقات حضور نیافت اما تائید خود را برای همکاری اعلام نمود.

بخش دو

مقاومت غیر نظامی و مقاومت مسلحانه

در باره نویسنده: یواخیم گویولیدار نویسنده تعداد بسیاری از مقالات کارشناسی در باره عراق  
است و در نوشتن و نشر بسیاری از کتب در این مورد سهم می‌باشد. اخیراً مجموعه  
اثری در باره تم عراق بنام "خاور نزدیک و میانه" که نشر آن را نیکلایوس پراونز  
دیمرتی سالوس معده دارد از وی علنی گشته است. "جنگ - اشغال - مقاومت" کتاب  
دیگری است که انتشارات پاول روگن اشتاین از وی به چاپ رسیده است.

اتحادیه ها بر علیه اشغال

زمانی که از مقاومت صحبت می‌شود این مسئله اغلب به مبارزه مسلحانه خلاصه می‌شود.  
اما با وجود تحت تعقیب بودن های شدید و فشار فراوان، با وجود دستگیری ده ها هزار نفر  
از مخالفین اشغال، شکنجه و کشتارها و... اپوزیسیونی غیر نظامی فعال بر علیه اشغال وجود  
دارد. اتحادیه ها، احزاب سیاسی، زنان، دانشجویان سازمانهای بیکران و بسیاری دیگر  
به این اپوزیسیون غیر نظامی تعلق دارند.

از زمره سازمانهای بزرگ عراق "اتحاد علمای اسلامی عراق" است. پلتفرم سیاسی آنها  
بیشتر ناسیونالیستی است تا مذهبی. تمرکز منطق این سازمان بر "المقاومه الشریفه" قرار  
دارد که منطق ناسیونالیستی عربی برای کلمه مقاومت است.

از دیگر سازمانهای بزرگ "فدراسیون اتحادیه های نفت" است که به هیچ حزبی وابسته  
نیست و به نیروی قوی بر علیه سیاست آمریکا در عراق تبدیل شده است. برای مثال اوائل  
ماه یونی بر علیه قانون جدید نفت اعلام اعتصاب نمود و تولید نفت در جنوب را فلج ساخت  
که در نتیجه دولت دستور دستگیری 10 نفر از رهبران اتحادیه را صادر نمود و تهدید کرد  
که با مشت آهنین بر علیه خرابکاران مقابله خواهد نمود...

سازمان مادری که بخش مهمی از این نیروها را زیر پوشش خود دارد "کنگره مونسس ملی  
عراق" است. که در ماه مه 2004 طبق الگوی کنگره ملی آفریقا تاسیس گشت و بیش از  
صد سازمان و بسیاری از چهره های مشهور عراق را با هم متحد نموده است. از جمله

نیروهای زیر پوشش کنگره مونسس  
نیروهای مذهبی تمام مذاهب و گروه های چپ، سکولار، ملی، اتحادیه ها، فعالین حقوق  
بشری، پروفیسورهای دانشگاه، رهبران قبایل ووووو می‌باشند. همچنین کسانی هم چون  
آیت الله سیستانی و یا مقداد الصدر و یا کسانی که رابطه با مبارزه مسلحانه دارند در این  
کنگره ضمیمه می‌باشند.

مرز میان مقاومت مسلحانه و مقاومت غیر نظامی در بسیاری از مناطق عراق اصلاً روشن  
نیست. بعد از حمله آمریکا به عراق بسیاری از شهر ها و روستا ها ساختار های محلی را  
شکل دادند که تلاش داشتند مناطق خود را تا آنجا که امکان دارد زیر کنترل خود داشته

باشند و از آنجا که نیروی پلیس و ارتش و امنیت و نظم بعد از انحلال از هم پائینده شده بود نیروهای دفاعی شهروندان برای امنیت در مقابل تبهکاران و نیروهای متخاصم به وجود آمد. این نیروهای دفاعی شهروندان زمانی که برای مثال خانه گردی ها شروع شد در مقابل ارتش اشغالگر مقابله نمودند و از این مقابله قرار گرفتن ها همواره مبارزات شدیدی شکل گرفت که برخی نیروهای چریکی هم در آن دخالت نمودند. (مراجعه شود به مقاله روزنامه یونگه ولت به تاریخ 7.4.2007 صفحه 3). هدف ارتش آمریکا در بغداد از تابستان سال گذشته همواره این بوده است که یک چنین مکان سرکشی را تحت کنترل درآورد.

یک چنین ساختارهای محلی ای بستر بسیار خوبی برای پیدایش گروه های متعد چریکی که هسته مبارزه مسلحانه را تشکیل می دهند می باشد. از همان ابتدای اشغال صدها از این گروه های مسلح به وجود آمد که در این جنبش مقاومت از سوی برخی از سازمان های بزرگ که با هم در رابطه ای منظم و خوب قرار دارند رهبری می شدند.

سازمان بین المللی " کریسیس گروپ" در تحقیقی بنام " جنبش مقاومت عراق" می نویسد: " این گروه های مسلح به لحاظ نظمی بسیار خوب سازماندهی شده اند و از قدرت و تهاجمی و دفاعی خوبی برخوردارند و همواره اخبار حرکت هایشان در میان افکار عمومی عربی علنی می شود. آنها نسبت به پیشرفت های سیاسی سریع عکس العمل نشان می دهند و بسیار متمرکز و غافلگیرانه در صحنه مبارزه ظاهری شوند".

اینکه این مقاومت ملی قادر به اجرای قرار های سیاسی تعیین شده است را می توان بطور مثال در رعایت انش پس چند روزه توسط این جنبش در زمان انتخابات دسامبر 2005 دید. طبیعتا نمی توان هنوز از یک مقاومت متحدانه در عراق نام برد و تا بحال هیچکسی هم چنین ادعایی ننموده است. البته برخی از شخصیت های بالای رژیم سابق شده عراق بنحوی در تأمین مالی این جنبش نقش داشته اند که البته هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد که آنها نفوذ مستقیم بر رهبریت این جنبش داشته باشند. به طور قاعده گروه های مقاومت از سوی افسران سطوح متوسط رهبری اسبق رهبری می شوند. اکثر این افسران اعضای حزب بعث بودند و از آنجا که عضویت آنها در حزب پیش درآمد رسیدن به درجه بالا در ارتش بود لذا این مسئله نمی تواند جهت گیری سیاسی این افسران را معنی دهد. در واقع منطق ارتش سابق عراق جهت گیری ناسیونالیستی داشت و نه جهت گیری به صدام حسین. اکثر افسران و سربازان بعد از سقوط رژیم گذشته عراق به شبکه های محلی بر بستر ساختارهای قوی و سنی قبایله ای و خانوادگی مراجعت نمودند. این شبکه ها به لحاظ لوژیستیک از سوی مساجد پشتیبانی شده و چیزی نگذشت که این شبکه ها در مناطق منطقه ای هم گسترش یافتند و در نتیجه از همین جا اولین گروه های بزرگ چریکی شکل گرفتند.

حتی اگر که اکثر این افسران اسبق خود سکولار می باشند اما گروه هایی که آنها را رهبری می کنند از یک اسلام عامیانه پیروی می نمایند. آنها به خود نام اسلامی و هم چنین نام انتخابی با رنگ و بوی مذهبی تند و تیز می دهند تا بدینوسیله با این نام ها مردم را جلب کنند. اما به لحاظ سیاسی نزد بسیاری از این گروه ها اسلام نقش ثانوی بازی می کند. بسیاری از چریک ها هم به همین نحو تحت تأثیر اسلام می باشند دقیقا به همین شکل سربازان ارتش آمریکا به مذهب نگاه می کنند و به هنگام جنگ بیشتر دعا می کنند.

کارشناس نظامی آمریکایی آنتونی گوردمن در این باره می گوید: " هیچ گروه مهم جنبش مقاومت عراق برای یک دولت اسلامی مبارزه نمی کند. حتی جنبش خانواده شیعه و همچنین فرد ضد اشغالی چون مقتدا الصدر هم چنین چیزی نمی خواهد". اکثر گروه های چریکی در حال حاضر جهت گیری ناسیونالیستی دارند. با تمامی تنوع در این جنبش اما همه در یک هدف متحدند اینکه ناخبر این کشور را مجددا زیر کنترل ملی درآورند و برای منافع کلیه مردم عراق بکار برند. بندرت کسی از جنبش مقاومت خواهان برگشت مناسبات گذشته عراق است اما با این وجود همه خواهان کنار گذاشتن قوانین جدید و برگشت به مد های اجتماعی گذشته می باشند.

در باره قدرت گروه های چریکی تخمینات متفاوت وجود دارد. اکثرا تخمین 30000 تا 50000 جنگجوی سازمان یافته و دو تا سه برابر این تعداد کسانی که همکاری و یا پشتیبانی می کنند را می زنند.

#### بیرون کردن سربازان بریتانیایی

حمله به لشکر اشغالگر در جنوب عراق از تابستان سال گذشته پشت رشد نهمه است و بطور قاعده این حملات از سوی گروه های محلی صورت می پذیرد. در مورد ارتش آمریکا و بریتانیا در ابتدا برای این حملات تروریست ها و ارتش مهدی مقتدا صدر را مسؤل می دانستند اما بعدا شبه نظامیان ایران هم به آنها اضافه شدند. آخرین گزارش کاملا تبلیغاتی بر علیه ایران است زیرا که شبه نظامیانی که طرفدار ایران هستند به احزابی وابسته اند که متحد آمریکا می باشند.

اینکه وابستگی ارتش مهدی در این ماجرا سهیمند احتمالش وجود دارد: اکثر جنگجویان ارتش مهدی از رده اقوام قدرت مند برمی خیزند. این جنگجویان هم بطور سنتی پشت ناسیونالیستی و همچنین مخالفین سرسخت احزاب شیعه طرفدار ایران می باشند.

جاسم ال اسدی مدیر مدرسه شهر کوت که در شرق عراق قرار گرفته به گزارشگر اینتر پرس سرورس می گوید: "در سال های 20 نام جنگجویانی وجود دارد که بریتانیایی ها را از عراق بیرون کردند و نامشان هنوز زنده است: مردم عراق همیشه از اشغالگران بریتانیایی/آمریکایی نفرت داشتند و پدر بزرگ های خود را بخاطر می آوردند که با تسلیحات ساده بر علیه آنها می جنگیدند".

در ابتدا اکثر وابستگان به قبایل از افراد بالای خانواده شیعه اطراف ال سیستانی به صبر و تحمل خوانده می شدند اما بعدا صبر و تحمل آنها تمام شد و رهبران قبایل زیر فشار مردان جوان خود قرار گرفتند که باید بلاخره به جنبش مقاومت بپیوندند و در نهایت هم این چنین شد و در اوت سال گذشته در اثر حملات شدید آنان 1200 سرباز بریتانیایی پایگاه های نظامی خود را در اماره جنوب بغداد از دست داده و محل را ترک نمودند و تجهیزاتی در حدود نیم میلیون دلار به جای گذاشتند. ایستگاه تلویزیونی حزب الله لبنان ماه هاست که مرتبا گزارش های تصویری در باره حملات به لشکر های آمریکایی/بریتانیایی از سوی گروه های چریکی شیعه را نشان می دهد.

#### نیروهای چپ

حزب کمونیست عراق " ای کا پ" با وجود اینکه رسما ضد اشغال است اما بی حد و مرز پشت روند سیاسی کنونی قرار گرفته و می خواهد زمانی ارتش بیگانه را از کشور بیرون کند که خود از دولت جدید و ارتش پشتیبانی کند. این حزب در انتالف غیرنظامی مقاومت نمایندند ای ندارد بجای آن در ائتلاف با حزب لیبرال راست ایاد

علوی مردی که مدت های مدید است که با سازمان سیا همکاری می کند قرار گرفته و از این طریق وزیر می هم در رژیم جدید داخل نموده اند.

البته این به این معنی نیست که هیچ نیروی چپی در مقاومت شرکت ندارد بطور مثال کسی که همان ابتدای اشغال از این حزب روی گرداند عضو قدیمی دفتر سیاسی حزب باقر ابراهیم ال موسوی است. وی به همراه احمد کریم که وی هم سال های بسیار عضو حزب بود در نامه ای سرگشاده نوشتند که: " رهبریت حزب زمانی که ادعا می کند که ضد جنگ در عراق بوده است و با ادعا می کند برای پایان این اشغال حرکت می نماید دروغ می گوید. این رهبریت درست به مانند یک سری از جنبش های سیاسی دیگر با اشغالگران متحد شده و از این رو بیفایده است که تلاش کنیم آنها را برای خط دیگری قانع نماییم".

هر دو این افراد از آن زمان در جنبش مقاومت فعال می باشند. باقر ابراهیم عضو هیئت دبیران کنگره مونسس ملی عراق است و احمد کریم یکی از رهبران جریان سیاسی میهن پرستان دمکرات کمونیست و عضو اتحاد سیاسی رهبریت مقاومت عراق است که انتلافی سیاسی در کنار کنگره مونسس ملی می باشد. همچنین سه سازمان چریکی بزرگ به این ائتلاف وابسته اند. در کنار جریان سیاسی کریم همچنین حزب اتحادیه کمونیستی خلق که سازمان خواهر حزب کمونیست اسپانیا است قرار دارد. اتحاد رهبریت توسط دبیرش یوسف حمدان عمر نمایندگی می شود و چون ابراهیم و کریم رهبری محبوب در میان چپ های عراق است.

قادر می گوید: " بخش مهم حزب کمونیست عراق مدتها قبل از جنگ اشغال کردند و آنها نه فقط تنها به خاطر اعمال گذشته رهبریت حزب با مخالفین عراق. این افراد هم در اتحاد رهبریت مقاومت عراق نمایندگی می شوند.

قدرت عددی این گروه های مارکسیستی ضد امپریالیستی میهن پرست بسیار بزرگ نیست اما آنها به نحوی تأثیر سیاسی بر جنبش مقاومت عراق دارند. حزب کمونیست عراق را برخلاف آنها خارج از " محدوده سبز" قرار دارد و نقشی عملی دیگر ندارد و بعد از اینکه رهبریت حزب به شورای دولتی که از سوی پول برمر آمریکایی به طرفداری از اشغالگران به وجود آمد وارد شدند اکثریت اعضا و هواداران حزب را از دست دادند. ادامه دارد.....

.....

## بنیاد گرایی اقتصادی و اخلاق

### (در باره تشبیهات اخلاقی موسی غنی نژاد)

از آنجا که منظور از اقتصاد چیزی فراتر از شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات استثمار و ستم طبقاتی نهفته در آن نیست؛ لفظ بنیادگرایی، یعنی ایمانی مذهبی وار به نظام سرمایه داری و مقدس دانستن آن، از آنجا که متوجه بخشی از مدافعان سرمایه داریست تلقی گویایی نیست. چرا که این ایمان بنیاد گرا هویت و جوهره وجودی همه صاحبان و مدافعان نظام سرمایه داریست. ایمان مدافعان سرمایه داری به نظام و تقدس آن حتی ایمان به خدا را پشت سرگذاشته و بالا تر از آن قرار می گیرد. خدایپرستان با مشاهده جنایات انسان سوزخدای آسمان بر روی زمین سرد بعضا از او روی برگردانده و سکندار سرنوشت خویش می شوند. از اینرو در بین خدایپرستان شاهد پیدایش بی خدایان و خدا ستیزان نیز هستیم. اما نزد مدافعان سرمایه داری تقدس سرمایه آتچنان ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر و انتقاد ستیز است که اگر حتی کل حیات بشر را به نابودی بکشاند ذره ای از آن کم نمی شود. به این معنی همه مدافعان ریز و درشت سرمایه داری خرد ستیز و خرافی و متعصب و عقب مانده و بنیادگرا هستند. اما از آنجا که بخش هایی از مدافعان سرمایه داری برای حفظ نظام در برابر تناقضات درونی اش و نیز در برابر مبارزه طبقاتی کارگران تلاش دارند تا چهره انسانی از آن ارایه کنند و از اینرو شاهد رفرمیسم و سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم دمکراتیک و غیره هستیم؛ بنیادگرایی اقتصادی شامل راست ترین بخش های موسوم به نئولیبرالیسم است که در ستمگری طبقاتی بدست هار و وحشی، از لحاظ انسانی کاملا تهی و ضد انسانی، و از نظر ارزشی منخط و علیه هر آنچه انسانی از نوعوستی و تعاون و جمع گرایی دارد می باشند.

بنیاد گرایی اقتصادی را می توان در میان پیروان «اجماع واشنگتن» و نئوکلیتای آمریکا ودولت جورج دبلیو بوش دید. در ایران، نمایندگی انحصاری این جریان اقتصادی متعلق به موسی غنی نژاد است. او که به خاطر مخالفت قاطع و بی تزلزل و بی تعارف اش با هر گونه سوسیالیسم و کمک و حق و حقوق دولتی برای کارگران و کم درآمدها و همچنین با دفاع مذهبی وارش از بازار آزاد معرف حضور همگان است، اخیرا به یاد جنبه های ارزشی و انسانی سرمایه داری و «دفاع از حقانیت اخلاقی نظام بازار آزاد» افتاده است. (1)

در پایان به این اشاره خواهیم کرد که چه عاملی ایشان را به یاد اخلاق انداخته و به دفاع از «حقانیت اخلاقی بازار آزاد» واداشته است. اما ابتدا ببینیم مبانی اخلاقی موسی غنی نژاد چیست و چگونه از این «حقانیت» دفاع می کند.

غنی نژاد معتقد است که «ریاکاری بزرگترین آفت اخلاق است». این پایه دیدگاه وی در باره اخلاق است و دیگر ارزش های مورد نظرش بر آن قرار میگیرند. حقیقتا هم که ریاکاری یکی از زشت ترین و ضد اخلاقی ترین خصوصیات می باشد. آدم ریاکار به هیچ قید و بندی محدود نیست و با فریب و دروغ و چهره سازی و سالوسی و رنگ عوض کردن دایمی و بی پایان تلاش دارد تا همه چیز و همه کس را در خدمت منافع فردی خود بکار گیرد. ما در اینجا وارد این مبحث مارکسیستی در باره ریشه های اقتصادی و پایه طبقاتی خصوصیات اخلاقی و اینکه به عنوان مثال خود «ریاکاری» محصول اقتصاد بازار است و «بازاری» و بیزنس اساسا یعنی «ریاکاری» و حقه بازی نمی شویم. به این حتی وارد نمی شویم که رفتار در طرف میادله در بازار و بیزنس بر محور بی اعتمادی و حقه بازی و ریاکاری متقابل بنا شده و بدون آن هیچکس قادر نیست سود و با سود بیشتری به چنگ آورد و بدون وجود این خصایل منفی، میادله و بازار و بیزنس فلسفه وجودی خود را از دست داده و تعطیل می شوند. بحث را بسپار ساده تر از اینها دنبال کرده و صرفا فرض می کنیم که غنی نژاد با ریاکاری مخالف است و می خواهد «حقانیت اخلاقی بازار آزاد» را ثابت کند. همین ادعاها را بررسی میکنیم تا ببینیم ایشان صادقانه و یا ریاکارانه با ریاکاری مخالف است. به اصول اخلاقی او نگاه کنیم:

1- « زندگی انسانی صرفا معنای مادی و بیولوژیکی ندارد بلکه متضمن زندگی توام با کرامت و آزادی است». گفته زیبا نیست. اما ایشان بی حرمتی و اسارت تحمیل شده به میلاردها کارگرزمدی در جامعه سرمایه داری را چگونه توجیه میکنند؟ اگر «کرامت و آزادی» به هیچ تبعیضی برای همه انسانها و به یک معنی واحد مد نظر است و محدود به اقلیت طبقه سرمایه دار و دارای مالکیت نیست؛ و اگرهمچنین «کرامت» به معنی حفظ موقعیت برتر و بالا دست برای سرمایه داران و « آزادی» هم به معنی آزادی آنان برای انباشت سرمایه و ثروت اندوزی

و استعمار کارگران نیست؛ در اینصورت سهم میلیاردها کارگر مزدی و تولید کننده مستقیم همه ثروت اجتماعی از این «کرامت و آزادی» چیست؟ پاسخ این سوالات را نه در اظهارات اخلاقی موسی غنی نژاد که باید در جای دیگر و در خط اقتصادی او دنبال کرد. ایشان از مدافعان پر شور و متحملی بی رحمانه ترین نوع ریاضت کثی اقتصادی به طبقه کارگراست. می دانیم که جمهوری اسلامی ایران سازمانده یکی از وحشیانه ترین اشکال سرمایه داری می باشد که در آن طبقه کارگر به فلاکت و بی حقوقی و نامانی و بیجرحتمی مطلق و کم سابقه ای کشیده شده است. آنوقت موسی غنی نژاد به همین جمهوری جنایت هنوز ایراد دارد که در معرض به سفره کارگران انطور که باید پیگیری نیست.

این درجه از کارگر سنتزیه تنها نشانگر اینست که نزد ایشان کارگر اصلا انسان نیست و سهم اش از «کرامت و آزادی» در بهترین حالت همین است که هست. پس می بینیم که غنی نژاد کاملا ریاکارانه به جای اینکه بگوید «زندگی سرمایه داران توام با کرامت و آزادی است» از «زندگی انسان» نام می برد تا ماهیت ضد انسانی نظام مورد نظرش را پنهان کند.

2- «زندگی با کرامت با مالکیت انسان بر خود و محصولات تلاشش برای زندگی آغاز می شود». اگر اینجا منظور از انسان شامل کارگر هم بشود، آنگاه سرمایه داران بطور روزانه با خرید نیروی کار کارگر، و در طول مدت کار، مالکیت انسان کارگر بر خویش را سلب می کنند. آنها همچنین محصول تلاش کارگر در مدت کار یعنی کلای تولید شده توسط وی را تصاحب نموده و تنها به آن اندازه ای (مزد) به وی باز می گردانند تا فردا اجبارا داوطلبانه بار دیگر به سلب مالکیت خویش بر خود و محصول کارش تن دهد. اگر «مالکیت انسان بر خود و محصولات تلاشش» همان کرامت انسانی است، آنگاه طبقه سرمایه دار با سلب روزانه این کرامت انسانی از طبقه کارگر هزاران بار مستحق سلب مالکیت کامل است. اما اینجا هم منظور غنی نژاد از انسان فقط سرمایه داران است و نه کارگران و ریاکارانه زیر پوشش «کرامت انسانی» خوستان احترام به و محافظت از سرمایه و پول و مالکیت سرمایه داران می باشد.

3- «رفقار انسانها بر زمامی می توان از جهت اخلاقی مورد داوری قرار داد که آنها در تصمیم گیری های خود از آزادی انتخاب برخوردار باشند». یعنی رفتار انسانها مستقل از جنبه عقلانی اش، به لحاظ اخلاقی زمانی ارزشمندند که نتیجه انتخاب آزادانه آنان باشد. به ترتیب «آزادی انتخاب» به یک ارزش اخلاقی مهم بدل می شود. طرفداران اقتصاد بازار آزاد در عین حال طرفداران پرشور «آزادی انتخاب» نیز هستند. آنها معتقدند که رشد و شکوفایی سرمایه داری در گرو توسعه نامحدود و بی قید و شرط اقتصاد بازار آزاد و این هم منوط به قطع دخالت دولت در کارکرد بازار و برچیدن قوانین محدود کننده در برابر سرمایه گذاری و «آزادی انتخاب» در فعالیت های سرمایه داران است. به تناسبی که توسعه اقتصاد بازار آزاد به این معنی عملی می شود، با رفع دخالت های دولت و قوانین محدود کننده، آزادی

## بقیه : اقتصادی و اخلاق

انتخاب سرمایه داران افزایش می یابد. اما همین روند برای طبقه کارگر کاملا معکوس شده و به نفی کامل هرگونه آزادی انتخاب برای آن تبدیل می شود. با الفا و محدود شدن قوانین حمایتی از کارگران و بویژه حق تشکل و اعتصاب و اعتراض، کارگران بدون هیچگونه امکان مقاومتی در برابر سرمایه دارانی قرار میگیرند که هم دارای همه قدرت اقتصادی هستند و هم قدرت قانون و نیروی سرکوب حاکم را پشت خود دارند. به این ترتیب سرمایه داری که از آزادی انتخاب کامل برخوردار است شرایط کار و دستمزد و کلا زندگی و معاش کارگر دست بسته و بی دفاع را به منتفی الیه حداقل می کشاند. البته کارگران در یک مورد آزادی کامل دارند. آنها کاملا مختارند کار نکنند. اما از آنجا که از هیچگونه قدرت دفاعی و امکان حمایتی برخوردار نیستند، برای آنکه از گرسنگی از پای درنیاوند ناچارند به همان شرایط غیر انسانی تن دهند. آنها همچنین در این مرگ تدریجی از حمایت بی دریغ اقتصاددان هایی نظیر موسی غنی نژاد برخوردارند که جمهوری جنایت را سرزنش می کند که با دخالت گری در اقتصاد و تعیین قانونی حداقل دستمزد حق «آزادی انتخاب» کارگران را نقض و «منافع آن می شود که شهروندی با دستمزدی پایین تر از میزان حداقل تعیین شده از سوی دولت کار کند»!!

تنها راه خروج از این وضع برای کارگران چیزی نیست جز اینکه با سازمان دهی خود محیط کار را به اشغال درآورند و راسا تولید را برای رفع نیازمندیهایشان سازمان دهند. اما در این صورت هم با نیروی سرکوب دولتی که اتفاقا در این مورد مشخص از جانب طرفداران عدم مداخله دولت در بازار به دخالت وسیع و نامحدود تشویق می شود، مواجه می شوند. در واقع «آزادی انتخاب» سرمایه داران که تحت حمایت نیروی سرکوب دولت طبقاتی شان می باشد برای کارگران یک دیکتاتوری خونبار است. بنابراین تمجید موسی غنی نژاد از اصل اخلاقی «آزادی انتخاب اولین ها» فریب و ریاکاری محض است.

4- «حفظ حیات اولین وظیفه اخلاقی انسان هاست». بسیار خوب، اما ببینیم این گفته پر مغز توسط گوینده آن به چه کاری می آید. در اینجا هر دو جنبه حیات مورد نظر است، هم به معنای محیط زیستی آن، و هم به معنای انسان و حیات انسان به مثابه بخشی از طبیعت. نظام سرمایه داری محیط زیست و انسان و هر دو را به سمت تخریب و ویرانی سوق داده و در سه دهه اخیر بویژه با تسلط اقتصاد بازار آزاد و میدان دار شدن بنیادگرایان اقتصادی این تخریب به ابعاد دهشتناکی رسیده است. امروز با دسترسی به اینترنت می توان بسیاری از ویای مختلف این تخریب و ویرانی در محیط زیست و در جنبه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و روانی انسان معاصر را ملاحظه نمود. نهای امروز بیش از هر زمان اثبات این پیش بینی داهیهانه روزا لوکزامبورگ است که صد سال پیش جامعه بشری را در دوراهی با بربریت و سوسیالیسم دید.

نظام سرمایه داری در آنچنان توحشی غوطه ور است که عادی شدن مشاهده روزمره فقر و فلاکت و بی حقوقی و بی پناهی و کشتار و استیصال انسانها در ابعاد عظیم بر روی صفحه تلویزیونها نشانه ترسناک این توحش و بربریت است. طبقه کارگر چاره ای ندارد جز اینکه یکبار دیگر قد راست کرده و خود و همه انسانها و حیات اجتماعی و محیط زیست را از این باتلاق تاریخی بیرون کشیده و نجات دهد.

اندکی و فقط اندکی حس انسانیت و احساس مسئولیت به انسان و حیات و محیط زیست حکم می کند که در اولین گام اقتصاد بازار آزاد و نظام سرمایه داری بطورکلی به عنوان باعث و بانی همه این فقايع به محاکمه کشیده شود. این ساده ترین وظیفه کسی است که اگر در بیان «حفظ حیات اولین وظیفه اخلاقی انسان هاست» ذره ای درستکار باشد. اما برای موسی غنی نژاد که مدافع پیگیر و سازش ناپذیر بی بند و بارترین و وحشیانه ترین شکل اقتصاد بازار آزاد است این مصائب همه هزینه های مطبوعی هستند که باید با کامل میل و گشاده دستی برای دست یافتن به خوشبختی هیچگاه دست نیافتنی پرداخت شوند. چرا که اگر چه این «خوشبختی» برای طبقه کارگرچهنمی بیش نیست، اما همین جهنم برای طبقه سرمایه داران است. خوشبختی است.

5- «وجه تمایز انسان و حیوان در این است که کردار انسانها صرفا از غرایز نشأت نمی گیرد بلکه مصور در قواعد مفهومی و ارزش هاست». اگر چه این یکی از تمایزات انسان و حیوان است، اما تمایز اساسی تر این است که انسان موجودی اجتماعی می باشد. انسان بنا بر همین موقعیت طبیعی و خصلت اجتماعی اش از تمایلی عمده برای با هم بودن و با هم زیستن و نوع دوستی و تعاون و جمع گرایی برخوردار است. جامعه طبقاتی اما در تقابل با این

خصلت اجتماعی انسان، از آنجا که بر پایه تقسیم جامعه به طبقات فرو دست و بالا دست قرار دارد، برای حفظ و تحکیم و باز تولید مناسبات طبقاتی و سلطه طبقه حاکم چاره ای جز تقویت حداکثری منفعت طبلی فردی و تبدیل آن به تنها انگیزه و محرک زندگی در بین انسانها ندارد. جامعه سرمایه داری با پاره کردن همه بندهای سنتی قومی و خونی و محلی و غیره، منفعت طبلی فردی را به اوج می رساند و در تناقضی آشکار با خصوصیات اجتماعی انسان همه ارزش های نوع دوستی و تعاون و جمع گرایی را زیر ضرب گرفته و به نابودی تهدید می کند. اگر وجود انسانی انسان به خصلت جمع گرایی آن وابسته است و از آن ماهی می گیرد؛ آنگاه منفعت طبلی فردی که تقیض همین خصلت جمع گرایی است با جدا کردن وجود انسانی انسان و نفی آن، به تولید خصوصیات غیر انسانی و ضد انسانی در او می انجامد. از اینرو کسانی که پیگیرانه بدنبال کسب حداکثری منافع فردی شان می روند بتدریج به مدافعان رقابت در برابر همکاری، دورویی در برابر همدلی، خود پرستی در برابر نوع دوستی، سنگدلی در برابر شفقت، نفرت در برابر عشق و دشمنی در برابر دوستی نظیر تبدیل می شوند. بی جهت نیست که مبتلایان به بیماری خشونت و اعمال ضد اجتماعی از جمله این افرادند و چنین خصوصیتی دارند.

بنابراین هنگامی که گفته می شود «کردار انسانها مصوردر قواعد مفهومی و ارزش هاست»، بلافاصله باید گفته شود منظور کدام دسته از ارزش هاست. ارزش هایی که در دیدگاه موسی غنی نژاد کردارهای انسان را به نظم به اصطلاح بیهیبه در می آورند چیزی نیستند جز: «منفعت طبلی فردی و کسب درآمد و ثروت بیشتر» و پذیرش «مالکیت خصوصی به عنوان ارزشی متعالی». او در دفاع از ارزش های مورد نظرش حتی به جان مینارد کینز ایراد می گیرد که چرا «نظام سرمایه داری را مترادف با پول پرستی و سودجویی شخصی و مایه انحطاط اخلاقی می دانست». غنی نژاد در مقابل اعتراضاتی نظیر کینز و منتقدان اقتصاد بازار آزاد از «مالکیت فردی و اصل حداکثر کردن سود» به عنوان پایه های اخلاقی این نظام دفاع می کند.

کینز خود از زمره اقتصاددانهای سرمایه داری بود که بدنبال بحران بزرگ دهه بیست میلادی برای بیرون کشیدن سرمایه داری از بحران و پرهیز از بحرانهای آتی تئوریهایی را ابداع کرد تا با مداخله دولت و وضع قوانین لازم نیروهای درونی نظام سرمایه داری را که منجر به خود تخریبی آن می شد کنترل و مهار کند. کینز با دوراندیشی خاصی متوجه بود که نظام سرمایه داری و مکانیسم بازار به تنهایی و واگذا به حال خود بسبب ویرانی پیش می روند. او با اعتراض و ادعای این حقیقت که نظام سرمایه داری مترادف با پول پرستی و سودجویی شخصی و مایه انحطاط اخلاقی است تلاش داشت تا هم دولت را برای ممانعت از ویرانی نظام به مداخله در اقتصاد تشویق کند و هم اقتصاددانهایی نظیر غنی نژاد را که به پول پرستی و منفعت جویی شخصی را ارزش های ولای اخلاقی می دانند شماتت نماید.

در ابتدای این بحث گفتیم که غنی نژاد می خواهد از اعتبار و «حقیقت اخلاقی» سرمایه داری دفاع کند. اما آنچه را که مخالفان و منتقدین سرمایه داری و بازار آزاد به عنوان انحطاط و فساد اخلاقی این نظام طرح می کنند چیزی نیست جز این حقیقت که ریشه و علت این انحطاط و فساد اخلاقی همان ارزش های اصلی و بنیادی سرمایه داری یعنی ثروت اندوژی و منفعت جویی شخصی و پول پرستی و بهره کشی از انسان می باشد.

غنی نژاد پس از لفاظی های فراوان پیرامون اهمیت و جایگاه اخلاق، همین خصوصیات پایه ای و اخلاق ستیز و ضد ارزشی سرمایه داری را به عنوان ارزش های اخلاقی و انسانی صرفا دوباره تکرار می کند و امیدوار است که از اینطریق آنرا به باور عمومی تبدیل کند. در حقیقت او چیزی را ثابت نمی کند تا بتواند از «حقیقت اخلاقی» سرمایه داری دفاع نماید. غیر از یکی دو مورد جزئی که پایین تر به آنها اشاره می شود، او حتی نمی خواهد نشان دهد که چرا ثروت اندوژی، چرا منفعت جویی شخصی، چرا پول پرستی، و چرا بهره کشی از انسان، خوب و نیکی و انسانی و سعادت بخشند. علت انفعال و عدم تلاش وی برای اثبات سازنده بودن خصوصیات ویرانگر سرمایه داری در واقع بن بست منطقی است که همه مدافعان سرمایه داری با آن مواجه اند. این همان تناقض بنیادی نظام سرمایه داری است که نه به لحاظ منطقی و عقل سلیم قابل دفاع و توجیه است و نه قابل حل می باشد.

تناقض بنیادی این است که از یکسو: اگر چه ثروت اندوژی و منفعت جویی شخصی و پول پرستی و بهره کشی از انسان زاینده نظام طبقاتی و از بنیادهای سرمایه داری اند، اما نظام سرمایه داری همچنین برای حفظ و تحکیم و باز تولید دایمی خود نیازمند است که این خصایل را مستقل از طریق فونکسیونهای روبنایی باز تولید و تقویت نموده و به اخلاق و ارزش ها و فرهنگ و ایندولوژی کل جامعه تبدیل کند. از سوی دیگر: این خصایل سرمایه داری با ذات انسان و موجودی اجتماعی است و نیازی حیاتی و نیازی عمده به همزیستی و نوع دوستی و همکاری و همدلی و رفاقت و جمع گرایی دارد عمیقا ناسازگار است. این ناسازگاری نه در روی گردانی بلافاصله مردم از ثروت اندوژی و منفعت جویی شخصی و پول پرستی، که بصورت مصائب هولناکی خود را نشان می دهد که نتیجه همین خصایل ضد انسانی اند. همین امروز شاهدیم که چگونه در یکسو انباشت عظیم فقر و فلاکت و بی حقوقی و بی حرمتی و نامانی برای میلیاردها کارگر و تولید کننده مستقیم ثروت اجتماعی قرار دارد؛ و در آنسو درست در برابر چشمان این توده بی چیز، اقلیتی پول پرست و ثروت اندوز و استثمارگر جشن پیروزی میلیونر شدن و میلیاردر شدن می گیرند. اگر مجاز باشیم که درجه پایین تر از انسانیت را زندگی حیوانی بدانیم، آنگاه سرمایه داران و همه استثمارگران از همان احساسات و عواطف غریزی حیوانات هم تهی شده و به یک زندگی مادون حیوانی سقوط کرده اند.

به این ترتیب موسی غنی نژاد به دو ریاکاری عمده دیگر دست می زند. اول اینکه به جای نشان دادن مطلوبیت ادعایی ثروت اندوژی و پول پرستی برای سلامت روح و روان و سعادتندگی زندگی انسان، همچون آن فروشنده حقه بازی که می خواهد جنس خراب و فاسدش را هر طور شده در بازار آب کند و انواع حبله گری ها را بکار می اندازد، تلاش دارد تا همین وضع منط و ویرانگر سرمایه داری را در زوروقی اخلاقیات قالب کند. دوم اینکه او اخلاقیات منط و ارتجاعی خاص طبقه سرمایه دار را به عنوان ارزش های مطلوب بشری جا میزند.

نظام سرمایه داری همانطور که جامعه را به دو طبقه بالادست و زیردست، و ستمگر و ستمکش تقسیم نموده، ارزش های اخلاقی را هم به دو دسته متخاصم تقسیم کرده است. در یکسو طبقه سرمایه دار و صاحب ابزار و وسایل تولید و معاش جامعه قرار دارد با ارزش های طبقاتی اش نظیر ثروت اندوژی و منفعت طبلی شخصی و پول پرستی و بهره کشی از انسان و مشورتی انواع ستمگری؛ در سوی مقابل طبقه کارگر هست و نیاز حیاتی اش به ارزش های ولای همزیستی و نوع دوستی و همکاری و تعاون و رفاقت و گذشت و جمع گرایی و نفی هرگونه ستمگری. مبارزه این دو دسته ارزش ها و اخلاقیات متضاد یکی از عرصه های مهم مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری است و میزان پیشرفت طبقه کارگر در این عرصه یکی از شاخص های رشد آگاهی طبقاتی کارگران می باشد.

6- «نظام بازار بر اساس منطق هم سویی منافع (با اهداف) فردی و جمعی عمل می کند یعنی انسانها در دو مسیر خدمت به هم سوق می دهد». این ادعا که انسانها در بازارخدمتگذاریکندیکرند تنها توجیه غنی نژاد برای «حقیقت اخلاقی نظام بازار» است. البته



از زاویه دید یک بازاری همینکه کسی کالایی را ( هرچه که باشد، سنگ یا، بومب، نیروی کار، روضه، سکن، وجدان) برای فروش عرضه می کند به خریداران کالا خدمت کرده و در مقابل هم از خدمت خریدار بابت خرید کالایش مستفیض می شود. منظور غنی نژاد هم از «خدمت» همین معنای بازاری آن است. یعنی به معنای کاملاً پولگی و سودجویانه آن. اما از آنجا که او این «خدمت متقابل» به بازار را برای اثبات «حقیقت اخلاقی بازار آزاد» بکار می برد، تلاش دارد تا همین معنای مبتذل از خدمت را جانشین آن نعوذوسی و همپاری و تعاون انسانی کند که بشر به آن محتاج است. پس لازم است که محتوی این ریکاری را نشان داد.

آنچه که زیر تعارفات «خدمات متقابل» در بازار جریان دارد یک جنگ تمام عیار است. و مبادله، که قلب و مغز و سلسله اعصاب بازار است، جبهه گسترده و بی پایان این جنگ می باشد. در جامعه سرمایه داری مبادله برخلاف ظاهرش تنها برای معاوضه و رد و بدل کردن چیزها نیست؛ برای این نیست که صرفاً مردم بواسطه آن به عنوان ابزاری خنثی نیازهای طبیعی خود را برآورند و اگر فقر و محرومیت و یا فقر و ثروتی است همه از آن یکسان سهم ببرند؛ و یا سفره ای نیست که هر کس بر سران نشنست راضی بلند شود. مبادله آن دلال و کریدوری است که همه به اجبار برای مبادله از آن عبور می کنند اما پس از خروج عده ای بلزده می شوند و عده ای برنده، عده ای بدبخت می شوند و عده ای خوشبخت، عده ای هیچ چیز گیرش نمی آید و عده ای همه چیز.

مبادله تنها امکان موجود در جامع سرمایه داری برای توزیع و رفع نیازمندیهاست، اما تواما در همان حال ابزار توزیع و کسب سود نیز هست و توزیع نیازمندیها به دستاویزی برای کسب سود تبدیل می شود. توده های کارگر و زحمتکش و بی چیز صرفاً برای برآوردن ابتدایی ترین نیازهایشان (چه آنجا که به عنوان فروشنده نیروی کارشان را می فروشند؛ و چه آنجا که به عنوان خریدار کالاهای معاش می خرند) به اجبار وارد مبادله می شود. اما هرکس دیگر که اندکی مال و سرمایه دارد، از بقال سرکوجه تا بیل گیت، فقط برای کسب سود و سود حداکثر وارد مبادله می شود. آنجا که سود تنها زمانی حاصل می شود که کل یا بخشی از سهم دیگری ریوده شود، از اینرو دو طرف که برای کسب سود وارد مبادله با هم می شوند در حقیقت وارد یک جنگ تن به تن شده اند. اما توحش این جنگ زمانی خود را آشکار می کند که می بینیم منشا سود تماماً در ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر در پروسه مستقیم تولید ثروت است که توسط سرمایه دار راز طبقه کارگر ریوده می شود و بعداً همین ارزش اضافه را قالب های سود و بهره و اجاره و در بین کل طبقه سرمایه دار توزیع می شود. درحقیقت مبادله کمال توزیع ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر بین اقشار مختلف سرمایه است. سرمایه داران، هم برای به جیب زدن سهم بیشتری از ارزش اضافه ریوده شده از طبقه کارگر، و هم برای ریودن سهم یکدیگر وارد جنگ با هم در مبادله می شوند. موسی

## بقیه : اقتصادی و اخلاق

غنی نژاد همین راهزنی و زدوی و کلاهبرداری و مفت خوری قانونی شده و نهادهای شده در نظام سرمایه داری را «همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار» می داند که «حقیقت اخلاقی بازار» را نیز نشان می دهد!

اما در کنار جنبه تحلیلی این کلاهبرداری تاریخی با بد به حقایق مادی و فاکت ها نیز توجه کرده و اینجاست که اقتصاددانهای دست راستی برای اثبات ادعای کذب «همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار» بهتر است به سوالات زیر پاسخ دهند:

- سالانه 18 میلیون نفر و روزانه 5 هزار نفر در اثر علل ناشی از فقر از بین می روند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- در هر ساعت 450 نفر در جهان فقط در اثر گرسنگی از بین میروند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- سالانه نزدیک به 11 میلیون کودک در جهان به علت فقدان بهداشت و سوءتغذیه پیش از پنج سالگی از بین می روند، چه تعداد از اینها کودکان طبقات متوسط به بالا هستند؟

- نزدیک به 1 میلیارد و 100 میلیون نفر در جهان روزانه با کمتر از 1 دلار زندگی میکنند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- نزدیک به 2میلیارد و 700 هزار نفر دیگر در جهان روزانه با کمتر از 2 دلار زندگی می کنند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- روزانه 800 میلیون نفر در جهان گرسنه به رختخواب می روند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- بیش از 200 میلیون کودک در جهان به بردگی مشغولند، چه تعداد از اینها کودکان طبقات متوسط به بالا می باشند؟

- بیش از 12 میلیون نفر در جامعه ایران در زیر خط فقر زندگی می کنند، چه تعداد از اینها از اعضای طبقات متوسط به بالا هستند؟

- 380 هزار کودک تا 14 ساله در سراسر ایران کار ثابت دارند و حدود 370 هزار کودک به عنوان کارگر فصلی مشغول به کار هستند، چه تعداد از اینها کودکان طبقات متوسط به بالا می باشند؟

- چرا در امریکا که کعبه آمل طرفداران اقتصاد بازار آزاد است 10 درصد جمعیت یعنی ثروتمندان صاحب 71 درصد ثروت موجودند؛ در حالی که 90 درصد بقیه 29 درصد آنرا در اختیار دارند؟ همچنین چرا در این سیستم که به عنوان الگویی برای همه جهان تصویر می شود فقط 1 درصد بالای جمعیت 38 درصد ثروت موجود را دارند، در حالی که 40 درصد پایین جمعیت باصطلاح دارند 0.5 درصد ثروت اند. اینهمه توحش و ستمگری در این جامعه چگونه قابل توجیه است؟

- چرا 10 درصد ثروتمندان جهان صاحب 85 درصد ثروت دنیا، و نیز 1 درصد از این 10 درصد صاحب 40 درصد از ثروت می باشند؛ در حالی که نیمی از جمعیت دنیا فقط 1 درصد ثروت را در اختیار دارند؟

و بالاخره سوال اساسی اینست که چرا پس از سه دهه سلطه پلانتاز سرمایه داری و شکل عریان بازار آزاد و «همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار»، ثروت جهان اینگونه تقسیم شده است؟ بنابراین واضح است از نظر غنی نژادها منظور از همسویی منافع دقیقاً همین نتایج موجود است. یعنی هم 10 درصد ثروتمندان و هم نیمی از جمعیت بی چیز جهان هر دو به منافع شان رسیده اند و متعلق هم در بازار خدمت گذار یکدیگر بودند!!!

7- «طبق این منطق (یعنی همان همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار) بطور معمول پادشاه بیشتر از آن کسی است که بیشترین تقاضای بازار (عموم مصرف کنندگان) را برآورده می سازد. پادشاه هر کس متناسب با رضایتی است که برای دیگران فراهم می آورد». در اینجا سه نکته مطرح است که لازم است به هر یک مجزا اشاره شود. اول اینکه عبارت «پادشاه» می خواهد این را القا کند که اقتصاد سرمایه داری و بازار آزاد به همه شرکت کنندگان و بیزارگران آن خیر می رساند؛ و اگر چه میزان این خیر برای همه یکسان نیست اما بهرحال همه از آن فیضی می برند و هیچکس بی نصیب نمی ماند. البته فراموش نکنیم که این خیرات عمومی هم از «همسویی منافع و خدمت متقابل در بازار» ناشی میشود.

مهاطور که در حقایق آماری بالا دیدیم، ادعای پادشاه همگنی و خیرات عمومی در بازار همان ریکاری مرسوم در خود بازار است. آنچه که بیش از 3 میلیارد کارگر جهان دریافت می

کنند چیزی فراتر از مزد شان که فقط آنها را تا روز بعد و برای بازگشت به کار زنده نگه می دارد نیست. بخش مهمی از این تعداد هم به همراه خانواده هایشان زیر 1 یا 2 دلار در روز زندگی می کنند و سهم شان از کل ثروت موجود در جهان معادل 1 درصد است. این در حالیست که طبقه سرمایه دار و صاحبان ابزار و وسایل تولید که سهم شان نه نتیجه مصرف کارشان و نه از تولید چیزمفیدی، که تنها از طریق استثمار نیروی کار کارگران و ارزش اضافه تولید شده توسط آنان تامین می شود، معادل 99 درصد ثروت موجود در جهان است.

دوم اینکه مساله «پاداش» اینرا هم القا می کند که گویا طبقه سرمایه دار کار مثبتی هم انجام می دهد و رضایت مردم را جلب می کند و از اینرو آنچه گیرش می آید پاداشی است که دریافت می کند. سرمایه دار «پاداش» نمی گیرد، او دسترنج و حاصل کار دیگران را تصاحب می کند. سرمایه داران چیزی را تولید نمی کنند و یا کار مثبتی به حال بشریت انجام نمی دهند که پاداش بگیرند. از اینرو نقش آنها نه تنها مفید نیست، یعنی تولیدی نیست و هیچ نیاز انسانی را برطرف نمی کند، بلکه تماماً مضر است. طبقه سرمایه دار با تصاحب و استثمار نیروی خلافت انسان و کار حیات آفرین کارگر و محصولات آن، که باید در خدمت شکوفایی زندگی انسان قرارگیرد، از یکسو خود را به بتلاقی یک زندگی انگلی و غیرانسانی فرو می برد، و از سوی دیگر با فرو بردن میلیاردها انسان به گرداب فقر و فلاکت و بی حقوقی کل جامعه انسانی را بسمت نابودی سوق می دهد.

اما در مورد «پاداش بیشتر» که ظاهراً متعلق به کسانی است که «بیشترین تقاضای بازار را برآورده می کنند» باید گفت تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط می شود این طبقه هیچ چیز بیشتری از مزد ش دریافت نمی کند. مزد حتی هنگامی که زیاد می شود هنوز مزد است و معادل آن اندازه ای است که نیروی کار مصرف شده کارگر را باز تولید کند و ربطی به رضایتی که برای دیگران فراهم می کند ندارد. تازه هر میزان از افزایش مزد هم فقط به میزان اتحاد و سازمانیابی و مبارزه مستشکل کارگران بستگی دارد. این در حالی است که طبق همان فرمول «پاداش بیشتر در مقابل پاسخ به تقاضای بیشتر» همه ثروت دنیا باید به کارگران تعلق گیرد. طبقه کارگر به تنهایی تولید کننده همه ثروت نیست و به معنای دقیق کلمه تنها نان آور جامعه بشری است. بیش از 3 میلیارد کارگر خرج کل جامعه را می دهند و بقیه 3 میلیارد و 700 هزار نفر از جمله کل سرمایه دارن و موسی غنی نژادها نان خود را می خورند. اگر کسی ذره ای به این حقیقت شک دارد می توان اینگونه هم نقش سازنده و آفریننده و حیات بخش کارگران را یاد آورد و نشان داد که: پادشاه چند روز را تصاحب سراسری فقط کارگران و شاکل در صنایع غذایی و آب و برق و ترانسپورت و شهرداری، این دهکده جهانی گرسنه و تشنه از حرکت باز ایستاده و در تاریکی و زیالیه غرق خواهد شد.

اما «بیشتر» بودن پاداش کذب ای اگر چه ربطی به کارگران ندارد، در عوض کاملاً به سرمایه داران مربوط است. «پاداش بیشتر» همان «سود بیشتر» است که از شدت بی آبروی و نیاز آراستن به ظاهری مشروع و همگانی ریکارانه به عنوان «پاداش بیشتر» بیان می شود.

بنابراین هیچکس در بازار «پاداش» دریافت نمی کند. کارگران مزدشان را می گیرند و سرمایه داران هم سود شان را به جیب می زنند. کارگران چیزی بیشتر از مزدشان دریافت نمی کنند، سرمایه داران اما برای کسب سود بیشتر وارد جنگ با یکدیگر می شوند.

8- «سلب مالکیت اجباری از ثروتمندان و هزینه کردن آن برای نیازمندان حتی اگر بپذیریم از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و غیره امری مطلوب است، اما به لحاظ اخلاقی نمی توان ارزشی برای آن قایل شد زیرا با اجبار توأم بوده است». غنی نژاد معتقد است که سلب مالکیت از ثروتمندان و هزینه کردن آن برای نیازمندان را «حتی اگر بپذیریم» که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی مطلوب است اما به لحاظ اخلاقی بی ارزش است. اما ابتدا با این «حتی اگر بپذیریم» کار داریم. این چیزی جز اقرار به مطلوبیت سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان نیست. واضح است که اقرار به مطلوبیت این عمل به معنای موافقت با آن نیست، اما ناتوانی در حاشا نمودن آن مطلوبیت و اعتراف به موثر بودن سلب مالکیت به نفع نیازمندان نرزمی باشد. تاکنون و حداقل در سی سال گذشته بحث اقتصاددان های دست راستی تماماً بر سر مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری و بازار آزاد و عدم مطلوبیت لغو این نظام و سلب مالکیت از سرمایه داران و حتی دخالت دولت به نفع کم درآمد ها و نیازمندان بود. اکنون اما اعتراف و اقرار (حتی نبد نیم و مشروط) امثال غنی نژاد به مطلوبیت سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان، تنها بیانگر این حقیقت تکان دهنده است که ابعاد فاجعه ای که سرمایه داری و سلطه خط بازار آزاد در سی سال گذشته به بشریت تحمیل نمود آنچنان عمیق و گسترده است که حتی راست ترین مدافعان آن و بیباکترین اقتصاددان نظیر غنی نژاد هم دیگر قادر به دفاع از مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی آن نبوده و ریکارانه پشت اخلاقیات خریداری اند.

غنی نژاد پس از اعتراف به مطلوبیت سلب مالکیت بلافاصله تاکید می کند که «اما به لحاظ اخلاقی نمی توان ارزشی برای آن قایل شد». فوراً باید تاکید نمود که مخالفت اخلاقی ایشان بی ارزش است و اصلاً مهم نیست چه قضایاتی دارد، آنچه مهم است همان مطلوبیت اجتماعی و اقتصادی سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان می باشد. در ثانی روشن است که برای افساد غنی نژاد که ارزش های اخلاقی شان عبرت است از ثروت اندوزی و پول پرستی و منافع جویی شخصی و بهرکشی از دیگران، سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان را عملی غیر اخلاقی و مذموم بداند. او از یکسو شاهد مطلوبیت سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان هست و بهر حال قادر به انکار و کتمان آن نیست، از سوی دیگر ارزش های اخلاقی اش اجازه نمی دهد که با آن موافق باشد. چرا که ارزش های اخلاقی وی یعنی همان ثروت اندوزی و پول پرستی و منافع جویی شخصی و بهر کشی از دیگران چیزی جز منافع طبقاتی ایشان نیست. غنی نژاد شاهد (بویژه به عنوان اقتصاددان بسیار آگاهانه و هوشیارانه) زندگی فاجعه بار میلیاردها انسان بی چیز هست، اما با کمال میل و وجدانی آسوده پذیرفته که تداوم و تعمیق این فاجعه شرط حفظ و تحکیم و ترقی منافع طبقاتی او و سرمایه داران و شرط بنیادین اثبات سرمایه است. می داند که هیچ ثروتی بدون فلاکت دیگران حاصل نمی شود، و به همین ثروت اندوزی برویبرانه های زندگی دیگران علاقه مند است و برایش تلاش می کند. ریکاری اینجاست که به جای سخن گفتن به نام «منافع طبقاتی»، اش، ارزش های اخلاقی را جلو می اندازد.

اعتراف به مطلوبیت اقتصادی و اجتماعی سلب مالکیت از ثروتمندان به نفع نیازمندان در عین حال اعتراف به این حقیقت هم هست که ثروت سرمایه داران خودش محصول سلب مالکیت کارگر بر نیروی کار و محصول کارش می باشد. بنابراین سلب مالکیت از ثروتمندان توسط این سلب مالکیت شدگان برحق ترین و علاقه ترین و اخلاقی ترین و با ارزش ترین و انسانی ترین عملی است که تاریخ بشر می تواند به خود ببیند. چرا که سلب مالکیت شدگان نمی خواهند هیچ چیز بیشتر از آنچه متعلق به خودشان است را بدست آورند، آنهم نه فقط برای خودشان که برای کل بشریت و سعادت و خوشبختی همه انسانها. سلب مالکیت از سرمایه داران توسط کارگران پایان هر گونه مالکیت خصوصی و دولتی بر ابزار و وسایل معاش بشر خواهد بود. اما جانب تر اینکه مخالفت اخلاقی غنی نژاد با سلب مالکیت از ثروتمندان اینست که این سلب مالکیت «با اجبار توأم است». او در اینجا آشکارا دروغ می گوید. سلب مالکیت از ثروتمندان و سرمایه داران ابتدا به هیچوجه با اجبار توأم نیست. فرض محالی را در نظر بگیریم که در یک جامعه سرمایه داری، دولت به همه ادعاهای خود در باره آزادی و

دموکراسی و مشارکت عمومی و تبعیت از رای اکثریت گردن می گذارد و به حزب کارگران با برنامه لغو مالکیت خصوصی اجازه شرکت در انتخابات را می دهد. حزب کارگران با اکثریت در انتخابات پیروز می شود و با حضور در پارلمان سه لایحه « لغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید»، « ممنوعیت استعمار و بهره کشی از انسان»، « تضمین یک زندگی شرافتمندانه و انسانی برای همه به عنوان حق بویوسال شهروندی» را به تصویب اکثریت نمایندگان اکثریت انتخاب کنندگان می رساند. بنابراین مطلقاً هیچ اجباری در کار نیست. اینها هم لایحه ای هستند مانند هر لایحه ای دیگر و سرمایه داران هم طبق قواعد خودشان موظفند از اکثریت تبعیت کنند. بویژه اینکه آنچه که بدین سلب مالکیت از آنها پس گرفته می شود از اساس متعلق به آنها نیست. در واقع از آنها تنها خواسته می شود که ثروت به بیجا برده اکثریت جامعه یعنی کارگران را به صاحبان اصلی اش بازگردانند، یا به بیان ساده تر مال زردی را پس بدهند و بابت آن حتی محاکمه هم نخواهند شد. در حقیقت با سلب مالکیت از سرمایه داران توسط کارگران از آنان برای بازگشت به یک زندگی شرافتمندانه و انسانی و پربار و غنی و مورد حمایت همه جانبه کل جامعه دعوت می شود.

اما می دانیم که همه اینها فرضیهایی محال و خواب و خیالند. بورژوازی در پاسداری از ساخت مقدس مالکیت اش بر ابزار و وسایل تولید آماده است که جهان را نابود کند چه رسد به اینکه در یک روز آفتابی و بدنبال انتخاباتی شاد و شگول و به احترام گل روی اکثریت پیروز قدرت در تحویل کارگران دهد. لنین با تیزبینی عمیق و کم سابقه ای این ذات خونبار بورژوازی را می دید که می گفت دمکراتیک ترین و آزاده ترین دول سرمایه داری هم برای کارگران و فرو دستان چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیستند. زور و اجبار از طرف طبقه کارگر تنها زمانی ضروری می شوند که دیکتاتوری بورژوازی از ترک داوطلبانه قدرت سیاسی سر باز میزند، و یا به بیان ساده تر، مسلحانه برای به زیر کشیدن حکومت کارگران اقدام می کند. اگر بورژوازی در مقابل بشریت به پا خاسته برای راهی به رهبری طبقه کارگر قرار نگیرد و برای شکست و بخون کشیدن آن اقدام نکند، و به همان قواعد مورد ادعای خودش در مبارزه سیاسی یعنی همان آزادی و دمکراسی بورژوازی و تبعیت از اکثریت گردن بخورد، کاربرد زور از طرف طبقه کارگر موردی نمی یابد. اما همه مسئله اینست که آزادی و دمکراسی بورژوازی فقط برای خودش و مشروعیت بخشیدن به حکومت اش است، و تبعیت از اکثریت به تنهایی حفظ و تحکیم و رشد منافع طبقاتی و قدرت سیاسی سرمایه داران به عنوان طبقه حاکم بکار می آید و نه هیچ چیز دیگری.

ضمناً غنی نژاد که با «اجبار» در سلب مالکیت از ثروتمندان مخالف است و آنرا غیر اخلاقی می داند، پس چرا با اجبار عمیق و گسترده و همه روزه که اقلیت سرمایه دار به اکثریت جامعه یعنی کارگران تحمیل نموده موافق است و آنرا کاملاً اخلاقی می داند. پس چرا ایشان از این اجبار وحشیانه و ویرانگر بورژوازی که در ابعاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و روحی و روانی جاری است و با اتکا به ماشین آدم کشی ارتش و پلیس و سازمانهای امنیتی مخوف و زندان و شکنجه و دار خود را به طبقه کارگر و میلیاردها انسان بی چیز و بی دفاع تحمیل می کند حمایت میکند و آنرا اخلاقی و با ارزش می داند. می بینیم که در این مورد هم توسل به اخلاق دغلبازی بیش نبوده و صرفاً دستاویزی است برای دفاع از منافع ثروتمندان و سرمایه داران. موسی غنی نژاد اجبار و زور طبقه سرمایه دار علیه طبقه کارگر را دوست دارد و به آن علاقمند است و به لحاظ اخلاقی برای آن بسیار ارزش قابل است، اما از زور و اجبار طبقه کارگر علیه سرمایه داران منزجر است و با نفرتی قابل درک علیه آن چنگ و دندان نشان می دهد.

عقل سالم حکم می کند که آدم در مورد بویژه مسایل مربوط به زندگی اجتماعی دو استنادی نباشد. اگر اجبار و زور بدرستی بد است، آنوقت برای همه بد است. اما از آنجا که طبقه سرمایه دار بمدت بیش از دو سده سال همه ثروت جهان را به جیب زده و همه مسترین کارگران را روده است و به همین اعتبار سلطه خود را تحمیل نموده به لحاظ روانی اینطور شکل گرفته که فقط خودش و جیب اش و مال اش را می بیند. چون همه ثروت را دارد و پول دارد اوتوماتیک می پندارد همه چیزها ی دیگر مثل عقل و خرد و احساس و وجدان و شرف و انسانیت را هم دارد. او نمی داند که در مقابل ثروت و پول به چنگ آورده همه چیزهای دیگر انسانی را از دست داده است. وجود انسانی او ضرورتاً باید از عقل خرد و احساس و وجدان و شرافت و انسانیت خالی شود تا بتواند با پول و حسادت و مال و نخوت و ثروت و پز و کالا و اشیا پر شود. وجود انسان برای هر دو اینها ظرفیت ندارد. بورژوازی به عنوان انسان دیفرمه شده و بیگانه شده بطور طبیعی خود را صاحب همه حق ها می داند، همانطور که صاحب همه ثروت می داند. بنابراین خود را از هر دو سو محق می بیند: هم حق دارد زور و اجبار و تحمیل را تا بی نهایت در باره طبقه کارگر بکار برد، و همینکه حق دارد تا هیچگونه زور و اجباری از طرف طبقه کارگر بر او وارد نشود. بنا براین تا آنجا که به بورژوازی مربوط می شود کارگران نه حق دارند برای کسب قدرت سیاسی قیام و انقلاب بر پا کنند و نه حتی از حق یک اعتراض و اعتصاب ساده برای شندرغز افزایش دستمزد برخوردارند. (بی جهت نیست که غنی نژاد به همین قانون کل ایران که برای بردگی کارگران است هنوز معتزض است که «براساس مجرمیت کارفرما نوشته شده است».) از نظر بورژوازی کارگر فقط یک برده است. از اینرو نزد طبقه کارگر هم سرمایه داری یک نظام بردگی ظالمانه و ستمگرانه است و راهی نیست جز اینکه مثل همه موارد بردگی در تاریخ توسط قیام بردگان از سر راه رهایی بشریت کنار زده شود.

9- در این نوشته ضمن برخورد به دیدگاه ها غنی نژاد، اما بطور عمده به ادعاهای اخلاقی وی برخورد کردیم. او که به «دفاع از حقانیت بازار آزاد» برخاسته بود کار خود را با این ادعا که «ریاکاری بزرگترین افت اخلاقی است» آغاز نمود. در جریان نقد حاضر اما ججا دیدیم که هر تلاش اخلاقی او برای دفاع از حقانیت بازار ریاکاری از آب درآمد و کل تلاش وی نمایشگر یک حقه بازی ناب شد. چرا موسی غنی نژاد در کار خود موفق نشد و نتوانست اخلاقاً از بازار دفاع کند؟ و بالاخره چرا تلاش وی به افشای بیشتر ماهیت ضد انسانی بازار و ارزش های اخلاقی خود وی منجر گشت؟ پاسخ ساده و درست اینست که نظام سرمایه داری از هیچ نظر و بویژه از نظر اخلاقی قابل دفاع نیست. این نظامی است که همه تاروپودش فریب و ریا و فساد و جنایت است. هر کس که تلاش کند به این نظام حقانیت اخلاقی بدهد چاره ای ندارد جز اینکه دست به فریب و ریا بزند و این همان کاری بود موسی غنی نژاد که انجام داد.

غنی نژاد با مشاهده آشکار شدن روز افزون قبیح اقتصاد بازار آزاد از دفاع اقتصادی و اجتماعی از آن مأیوس شده و تلاش دارد که توجه اقتصاددانهای دست راستی را به دفاع اخلاقی از آن جلب نماید. او به آنها خرده می گیرد که با رها کردن اخلاقیات این امکان را بوجود آورده اند که سوسیالیست ها و مارکسیست ها بتوانند با « انحصاری کردن انساندوستی» برای خود اینطور نشان دهند که « تنها چپ ها هستند که به افشار فقیر و مسائل آنها می اندیشند. طرفداران بازار فقط در فکر کارایی نظام اقتصادی و

ثروتمند شدن اقلیت سرمایه داران هستند». حقیقتاً هم که این تنها بخش اعظم سوسیالیست ها و کمونیست ها و مارکسیست ها هستند که به « افشار فقیر و مسائل آنها می اندیشند» و انساندوستی برایشان از ارزش های اولی برخوردار است. هم نقد حاضر اینرا ثابت می کند و هم تلاش غنی نژاد برای «دفاع از حقانیت اخلاقی اقتصاد بازار آزاد» اینرا نشان داد. او راساً برای دفاع اخلاقی از بازار آستینها را بالا زد تا فقط نشان دهد که تلاش ریاکارانه اش منطبق با ریاکاری مادیت یافته در بازار است.

در پایان لازم به تاکید است که علت اصلی که دفاع اخلاقی از سرمایه داری را برای حتی مدافعین بنیادگرای آن هم ضروری نموده، از یکسو آشکار شدن نتایج نزدیک به 30 سال سلطه یتکزار سرمایه داری و تعرض بی امان به طبقه کارگر است؛ و از سو دیگر موج بازگشت انتقاد چپ گرایانه به سرمایه داری می باشد. در امریکای لاتین شاهد این تحول هستیم. در خاورمیانه عوامل جنگ و مذهب و ناسیونالیسم و قومگرایی این تحول را مسدود کرده اند. در ایران تحولات سه چهار سال اخیر جنبش مسؤل کارگری نشانگر همین تحولات است که با فشار سروکوبگرانه بسیار سنگینی حرکت آن کند شده است. اینرا نگرانی هایی که سلطنت طلبان و جمهوری خواهان و اصلاح طلبان رژیم به اشکال مختلف در مورد رشد انتقاد چپ گرایانه بروز داده اند؛ همچنین تلاشهای رذیلانه توده ایست ها و اکثریتی ها و تبتایی آشکار آنان با خاتمه کارگر برای سریه نیست کردن جنبش نوپا و مستقل کارگری و بلاخره تلاش بنیادگرایان اقتصادی نظیر غنی نژاد همه و همه انعکاس نگرانی افشار مختلف سرمایه در ایران نسبت به عروج همان دو تحولی است که گفته شد.

همه این تلاش ها و ترفند های افشار سرمایه بار دیگریاد آوری می کنند که طبقه کارگر راهی ندارد جز گرد آوردن نیروی میلیونی خود و بمیدان آوردن صف مستقل طبقاتی اش تا به یک قدرت زیور رو کننده در جامعه ایران بدل شود.

امیر پیام

سپتامبر 2007

1- مطالب داخل گیومه از سه نوشته موسی غنی نژاد به ترتیب « اخلاق در عمل»، « جایگاه اخلاق در علم اقتصاد» و « تامین اجتماعی و نظام بازار آزاد» می باشند که در سایت اینترنتی لیبرال دمکرات هست.

## گزارش خبری تحلیلی "آوای دانشگاه"

از جنبش دانشجویی در ماه شهریور



آوای دانشگاه ، چهار شنبه 26 سپتامبر 2007

اختصاصی "آوای دانشگاه": در ماه شهریور با توجه به آن که تنها یک ماه به بازگشایی دانشگاه ها و مراکز آموزشی باقی مانده بود روند سرکوب ها و برخورد امریکبیر با فعالان دانشجویی سیر صعودی خود را طی می کرد و البته اندکی بر شتاب و گستردگی آن افزوده شد. با توجه به تعطیلی دانشگاه ها و عدم امکان اعتراض گسترده حاکمیت از این فرصت استفاده کرد و با صدور احکام تطعیمی و احکام دانشگاهی و ادامه بازداشت برخی از فعالان دانشجویی و انحلال شکل های دانشجویی خود را برای برخورد های شدید تر در اساتمه مهر ماه آماده کرد.

ادامه بازداشت 3 دانشجوی پلی تکنیکی

احمد فصایان، مجید توکلی و احسان منصوری سه دانشجویی بازداشتی دانشگاه امریکبیر با وجود این که دیگر فعالان دانشجویی این دانشگاه از زندان آزاد شده اند در این ماه همچنان در زندان به سر می بردند تلاش وکلای مدافع آنان و همچنین خانواده هایشان برای آزادی آنان با وثیقه و با برگزاری دادگاه بی نتیجه ماند.

همچنین نگرانی ها در مورد نحوه ی نگهداری و همچنین آزار و آذیت های احتمالی آنان همچنان به قوت خود باقی است.

در این میان فعالان دانشجویی با صدور بیانیه ای خواهان آلدی سریع تر دوستان خود شدند." توجه به پایان بلزجویی ها و تحقیقات از سه دانشجویی دانشگاه امریکبیر، خواهان آزادی فوری آنان تا زمان تشکیل دادگاه هستیم، و اعلام می کنیم که با توجه به وجود گمان آزارهای جسمی و روحی که بر برخی دانشجویان وارد آمده، خودداری از انتقال مستقیم آنان از زندان به دادگاه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. قوه قضاییه تنها با پذیرش این خواست قانونی است که می تواند از استمرار فشارهای وارد آمده و پایمال شدن حقوق دانشجویان جلوگیری کند."

ادامه بازداشت سهیل اصفی

سهیل اصفی دانشجو و روزنامه نگار در ماه شهریور در ادامه روند بازداشت غیر قانونی اش در سلول انفرادی در شرایط نامناسب به سر می برد.

بنا به گزارش های رسیده به "آوای دانشگاه" سهیل اصفی بیش از یک ماه است که در سلولهای انفرادی بند 209 زندان اوین بدون هیچگونه تفتیهی اتهامی و حتا محاکمه، در بازداشت و زیر بلزجویی های سنگین مقامات امنیتی پسر می برد. در این مدت وی تنها یلباس توانسته است با خانواده ی خود تماس تلفنی گرفته و یلباس هم برای دفاعی پدر سهیل اصفی او را در درون زندان دیده است که بسیار لاغر و تکیده و خسته به نظر می رسد؛ آنها اجازه ی صحبت کردن با هم را نداشتند. و به مدار سهیل اصفی نیز اجازه ملاقات با گتگو با فرزندش داده نمی شود.

ناصر زرافشان وکیل مدافع سهیل اصفی احتمال می دهد دستگیری و بلزجویی ها از او حول محور نوشتارها و مقالاتی باشد که در پایگاه اینترنتی روز آن لاین منتشر می کرده.

در ان میان سکوت رسانه های اصلاح طلب و انجمن صنفی روزنامه نگاران که به نحوه ی به اصلاح طلبان نزدیک است و عدم دفاع آنان از این روزنامه نگار بازداشتی و حتی بعضاً تایید ضمنی بازداشت غیر قانونی سهیل اصفی اعتراض روزنامه نگاران مستقل ا در برداشت.

ادامه بازداشت دانشجویان کرد

ادامه روند بازداشت غیر قانونی تنها محدود به دانشجویان مرکز نشین نمانده است بلکه دانشجویان کرد نیز همچنان در اشدت غیر قانونی به سر می بردند. "هادیت غزالی" و "صبح نصری" از دانشجویان دانشگاه تهران و از مسئولین نشریه دانشجویی "روزانه" پیش از یک ماه است که توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده اند و در این مدت هیچ اطلاعی از وضعیت، مکان نگهداری و دلیل بازداشت آنها در دست نیست. خانواده این دو دانشجوی زندانی نگران فرزندان خود هستند و نگران تحت فشار و شکنجه قرار گرفتن آنان و ابهام در وضعیت شان هستند.

#### احکام گسترده ی تعلیقی برای دانشجویان علامه

دانشگاه علامه را می توان یکی از ستون های جنبش دانشجویی د چند سال اخیر دانست. در واقع دانشجویان علامه با این که به خاطر پراکندگی دانشکده ها این دانشگاه در نقاط مختلف شهر از عدم تمرکز فعالیت های شان رنج می برند اما هم واره پیشگام حرکت های رادیکال بوده اند. در چند سال اخیر نیز تیغ تیز حملات حاکمیت به سوی آنان بوده است. در آخرین اقدام سرکوب گرایانه حراست دانشگاه بیش از ۳۰ نفر از فعالان دانشجویی با صدور احکامی از تحصیل محروم ماندند: "

#### دانشکده ادبیات:

۱- علیرضا ارشادی فر ۲- مجید دری (۲ ترم بدون احتساب) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم رعایت مقررات دانشگاه، ایجاد مزاحمت ۳- امیرحسین ایرجی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه ۴- ماندانا چترچی ۵- شهپه شجاع ۶- علیرضا موسوی ۷- سعید فیض الله زاده ۸- مهین قهوه چیان ۹- مرتضی اصلاحی

#### دانشکده علوم اجتماعی:

۱۰- عسل اخوان (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه ۱۱- صادق شجاعی (یک ترم با احتساب سنوات) سرقت اموال غیر متعلق به دانشگاه، جعل اسناد دولتی خارج از دانشگاه، ایجاد بلوا و آشوب، ایجاد وقفه در نظام آموزشی ۱۲- سلیمان محمدی ۱۳- امیرمقوعی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه) (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه ۱۴- شیمه فرزامن (یک ترم با احتساب سنوات) (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه نشر اکاذیب و توهین و افترا به مسئولین ۱۵- هانیه بریدار (ایجاد بلوا و آشوب اخلاص در نظم) توییح کتبی و درج در پرونده ۱۶- علیرضا اردلان ۱۷- عماد برقی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه ۱۸- محمد بیانی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه ۱۹- ایوب احمد همدانی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه ۲۰- اسمش مشخص نیست ۲۱- لایق یغوبی (یک ترم با احتساب سنوات) اخلاص در نظم دانشگاه.

۲۲- مریم سید کریمی توییح کتبی و درج در پرونده ۲۳- علی محمدی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه ۲۴- مسانه خامی (یک ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم دانشگاه، عدم رعایت مقررات دانشگاه

دانشکده اقتصاد: ۲۵- مهديه گلرو ۲۶- مازیار سمیعی (اخلاص در نظم دانشگاه و توهین و افترا) یک ترم تعلیق معلق

#### دانشکده حقوق:

۲۷- شهید اسماعیلی (۲ ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، عدم رعایت مقررات دانشگاه، برهم زدن نظم دانشگاه، فعالیت و تبلیغ به نفع گروه هاو مکتب الحادی ۲۸- امیر زینبیا (۲ ترم با احتساب سنوات) ایجاد بلوا و آشوب، عدم رعایت مقررات دانشگاه، برهم زدن نظم دانشگاه، فعالیت و تبلیغ به نفع گروه هاو مکتب الحادی) ۲۹- محمد آوچ توییح کتبی و درج در پرونده (بر هم زدن نظم دانشگاه فعالیت در جهت بهره برداری گروه های خارج از کشور، ایجاد بلوا و آشوب، فعالیت در جهت بهره برداری گروه های معاند و معارض، عدم رعایت مقررات

۳۰- حمید قهوه چیان (یک ترم معلق) ایجاد بلوا و آشوب، اخلاص در نظم، افترا و نشر اکاذیب، فعالیت و تبلیغ به نفع گروه هاو مکتب الحادی ۳۱- ایرج طباطبایی (یک ترم با احتساب) اخلاص در نظم دانشگاه فعالیت در جهت بهره برداری گروه های خارج از کشور، عدم رعایت مقررات) ایجاد بلوا و آشوب ایجاد کمیته دفاع از حق تحصیل در دانشگاه علامه

همان طور که اشاره شد علامه ای ها همواره در ایجاد حرکت های جدید مبتکر بوده اند. در آخرین اقدام مبتکرانه ی دانشجویان تعلیقی این دانشگاه دست به تشکیل یک کمیته برای دفاع از حق تعلیقی ها زده اند.

این دانشجویان ضمن پیگیری وضعیت تعلیقی های علامه و اعتراض به مراجع مختلف برنامه ها و دیدارهایی نیز با فعالان حقوقی و همچنین چهره های دانشگاهی ترتیب داده اند. (پوینت کمیته)

حضور فعال دانشجویان چپ در مراسم بزرگداشت قربانیان اعدام های سال های ۶۰ الی ۶۷ در خاوران

هر ساله در شهرویه ماه یاد و خاطره تمامی چانپاختان راه آدی و انسانیت که در دهه ۶۰ خصوصا اعدام ها دسته جمعی تابستان ۶۷ جان خویش را از دست دادند در دشت خاوران گرمی داشته می شود.

امسال نیز با وجود تهدید های فراوان خانواده های برگزار کنندگان و همچنین فضای شدید امنیتی و دیگر اقدامات سرکوب گدایانه این مراسم باشکوه برگزار شد. گزارش کامل این مراسم) فعالین دانشجویی چپ نیز در این مراسم حضور داشتند و ضمن شرکت در تمام مراسم و سردادن شعار و سرودخوانی بیانیه ای نیز صادر کردند که د بخشی از این بیانیه بدین گونه بود: " خاوران، زمین مهربانی که هزاران تن از زیباترین فرزندان آفتاب و باد را در خود جای داده ، نه خصم حکومت اسلامی که اتکار این حکومت است. بنابراین در شرایطی که می خواهند سکوت را با ما تحمیل کنند باید از خاوران گفت و از کشتار 67 نوشت. ستم واقعی را باید با آگاه کردن مردم از آن، ستم گرانه تر سازیم، ننگ را باید با افشای آن ننگین تر کنیم. خاوران را مثل هر قلمرو دیگری از جامعه ی ایران باید چون لکه ی ننگ این جامعه نشان دهیم. باید این روایط واپسگرایانه را واداریم تا با ساز خود برقصند!" (ممتن کامل بیانیه)

#### احکام زندان برای فعالان دانشجویی

حاکمیت در ماه شهریور با را از ادامه بازداشت غیر قانونی دانشجویان و صدور احکام تعلیقی و محرومیت از تحصیل فراتر نهاد و با صدور احکام زندان برای دانشجویان فعال سعی در ایجاد رعب و وحشت در میان فعالان دانشجویی داشت. در ادامه به ذکر این احکام می پردازیم.

امیر حسین اعتمادی فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران ، به اتهام اقدام علیه امنیت ملی در شعبه 15 دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی صلواتی به 2 سال حبس تعلیقی محکوم شد. نامبرده در جریان اعتراضات دانشجویی خرداد 82 توسط حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران بازداشت گردید و مدت 55 روز در سلول انفرادی بسر برد .

سعید قاسمی نژاد دانشجوی دانشگاه تهران به اتهام تحریک به اغتشاش و اقدام علیه امنیت ملی در شعبه 15 دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی صلواتی به 2 سال حبس تعلیقی محکوم شد. نامبرده در جریان اعتراضات دانشجویی خرداد 82 به مدت 20 روز بازداشت گردید.

میثم گلستانی عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی اصفهان به علت شرکت در تجمع روز دانشجو در دادگاه به یکسال حبس تعلیقی محکوم شد.

امین بزرگان دانشجوی سابق دانشگاه تهران به اتهام اقدام علیه امنیت کشور ، یاهو و جنجال برای برهم زدن نظم و سنگ پرانی به مأموران نیروی انتظامی با شکایت مدعی العموم در شعبه 15 دادگاه انقلاب تهران محاکمه شد.

#### موج سرکوب ها به دانشگاه آزاد نیز رسید

الته سرکوب گری های حاکمیت تنها محدود به دانشگاه های سراسری و فعالان دانشجویی دانشگاه های دولتی نماند، بلکه این موج به دانشگاه آزاد نیز کشیده شد.

46 دانشجوی دانشگاه آزاد شهر ری به اتهام عدم رعایت شؤنات دانشجویی و عدم رعایت پوشش مناسب در کمیته انضباطی این دانشگاه محکوم شدند. تنها 3 نفر از این دانشجویان به کمیته انضباطی احضار و محاکمه شده اند، 43 دانشجوی دیگر به صورت غیابی و بدون اینکه فرصت دفاع از خود را داشته باشند محکوم شده اند.

اسامی دانشجویان به این شرح است: شیوا زرین ، فاطمه افرنده، ریحانه نعمتی کش، مهرو ستاد، کتوم غربی نواز، معصومه اکبر نژاد، فاطمه احمدی ، سارا اینانلو دوقوز، نسیمه فاضلی حشمت، میثم یوسفی، محسن چورابلو، حیدر ناهید بقیر شیرازی، حسن اکبری، صادق خدادادی، روح الله فیروز اردکانی، حمید رضا هژبری، علیرضا سعیدی، امیر حاجی احمدی، جواد آذرخش، مهدی مرادی، میثم فریدونی، پور اقدم پورناکی، مهدی خانی زاده، محمد عزیزی، سید رضا احمدی، محمد صادق دارابی، محسن روحی میاب، جواد سبحانی، مجتبی زارع خرمیزی، بهژاد بهروزپور عسگر آباد، اردشی فلاح مهر، حسین عباسیان، محمد علی کریمی، مرتضی زماقی، مجید محمد ابراهیم، رضا عابدی، مهدی خطیبی، سید رمضان حسینی، امیر کریمی، سعید ناهیدی، محمد رضا دهقان نظری، علیرضا مهربانی، آقای نوذریان و آقای طالبی زراد حاجیلو دانشجوی رشته کامپیوتر دانشگاه آزاد خوی جهت محاکمه برای بار پنجم به دادگاه انقلاب خوی احضار شد. هم چنین مجاری اطلاع رسانی این دانشجویان به هر نحو ممکن باید مسدود می شد و برای همین بعضا حتی دست به اقدامات تروریستی در دنیا مجازی زده شد:

بنا به اطلاع دریافتی توسط خیرنگار "آوای دانشگاه" روز گذشته در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر روز سه شنبه 27 شهریور وبلاگ دانشجویان دانشگاه آزاد تهران - جنوب توسط تروریست های اینترنتی که با نام "تعدادی از جوانان انقلابی میهن اسلامی" (حزب الله) فعالیت می کنند، هک شد.

این وبلاگ یکی از معتبرترین منابع خبری برای جنبش دانشجویی بوده است که با اطلاع رسانی خود سانسور حکومتی را شکسته و اخبار مبارزات جنبش دانشجویی و سایر جنبش های اجتماعی را در اختیار مردم قرار می داد.

دانشگاه های شهرستان، در گرگان تعلیق می کنند در اصفهان قیرستان می سازند. همان طور که اشاره شد سرکوب ها تنها محدود به تهران نماند بلکه این موج به سرتاسر کشور رسید. همان طو که گفته شد دانشجویان کردستان هم چنان در زیر فشار بازداشت و احضار های مکرر هستند. اما در گرگان برای چند تن از فعالان دانشجویی احکام تعلیق صادر شد

طی چند روز اخیر دو تن دیگر از دانشجویان دانشگاه آزاد گرگان با حکم کمیته انضباطی این دانشگاه به یک ترم محرومیت از تحصیل به صورت تعلیقی محکوم شدند.

#### اسامی این دانشجویان به شرح زیر است:

۱- محسن کریمی دانشجوی رشته ادبیات فارسی دوره کارشناسی ۲- احسان مهاجر دانشجوی رشته مهندسی عمران دوره کارشناسی این در حالست که تاریخ صدور حکم همچون سه دانشجوی تعلیقی دیگر این دانشگاه ۱۰/۵/۸۶ بوده و این دانشجویان نیز از ده روز فرصت تجدید نظر برخوردار بودند، ولی زمانی از وجود حکم باخبر شدند که به صورت اتفاقی برای خیرنگاری به معاونت دانشجویی مراجعه کرده بودند و فرصت تجدید نظر به اتمام رسیده بود.

البته در این میان تنها به تعلیق دانشجویان اکتفا نشد بلکه تشکل های مستقل دانشجویی نیز مورد هجوم قرار گرفت . در سیزوار ساختمان انجمن این دانشگاه را تبدیل به نماز خانه کردند و در شاهرود انجمن را منحل اعلام کردند:

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شاهرود، به خاطر حضور در نشست اسفند ماه دفتر تحکیم وحدت با حکم انحلال از سوی وزارت علوم روبرو گشت.

این انجمن در حالی محکوم به تخلف از اساسنامه خود و حکم لغو مجوز شد که طبق ماده ۴ اساسنامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی ، این انجمن عضو تشکیلات دفتر تحکیم وحدت بوده و موظف است با واحد های این تشکیلات ارتباط مستمر داشته باشد. و طبق اساسنامه همین یکی از وظایف انجمن ، تلاش جهت تقویت تشکیلات دفتر تحکیم وحدت می باشد. و باز طبق بند ب و ج ماده ۲۴ اساسنامه ، مرجع تفسیر اساسنامه شورای نظارت انجمن

اسلامی است که در این مورد رفتار شورای مرکزی را مطابق با اساسنامه مطلق کرده و از این حضور دفاع کرده است. در حالی انجمن اسلامی دانشگاه شاهرود از طرف حکم هیئت نظارت مرکزی مستقر در وزارت علوم محکوم به جدا شدن از یک اتحادیه و پیوستن به اتحادیه دیگر شده است که انجمن اسلامی



دانشگاه شاهرود عضو اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور ( دفتر تحکیم وحدت ) بوده و در سالهای اخیر فقط يك مجموعه با این عنوان فعالیت می کند که نسبت ان در اسفند ماه سال گذشته برگزار گشت. در ادامه سرکوب ها برای فعالان دانشجویی شهرستانی احکامی نیز صادر شد: رضا ریخته گر قیاسی عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز و علوم پزشکی تبریز به اتهام برهم زدن نظم دانشگاه در کمیته انضباطی محکوم به تذکر کتبی و درج در پرونده شد.

علیرضا ویلان دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه کاشان در محاکمه تجدید نظر کمیته انضباطی به یک ترم تعلیق از تحصیل با احتساب سنوات محکوم شد و در آخرین اقدام بر اساس شاعه های منتشر شده در دانشگاه افهان در ادامه روند تغییر کاربری مراکز علمی و دانشگاهی به مراکز قیروستانی! قرار است چند تن از کشته شدگان جنگ ایران عراق که بیش از ۲ دهه از زان کشته شدنش ای گذرد و گم نام نیز هستند در این دانشگاه به خاک سپرده شوند

با توجه به شایعاتی که در دانشگاه اصفهان پخش شده است بیم آن می رود که ۳ تن از کشته شدگان در جنگ ایران و عراق طی شبهای قدر در این دانشگاه دفن شوند.

پیش از این نیز در چندین دانشگاه کشور شاهد اتفاقات مشابهی بوده ایم که به عنوان مثال می توان به وقایع اسفند ۸۴ در دانشگاه شریف اشاره کرد. در این واقعه نیروهای انصار حزب الله به دانشگاه هجوم آوردند و دانشجویان را مورد معترض را مورد ضرب و شتم قرار دادند. آن چه که مسلم است این گونه اقدامات با هدف سرکوب و گسترش کنترل در دانشگاه و جنبش دانشجویی انجام می شود.

البته در این میان نکته جالب آن است که مسئولان دانشگاهی می خواهند فضای دانشگاه را به سال های سیاه دهه ۶۰ بازگردانند و در این راستا در دانشگاه خبر می خواهند بین زتان و مردان دیوار بکشند: "

رییس جدید "دانشکده خبر" دستور داد با کشیدن دیوار ، سلف سرویس این دانشکده به دو قسمت خواهران و ویرادران تقسیم شود.روح الله احمد زاده کرمانی که حدود دوهفته از انتصابش به این مقام می گذرد در اولین اقدام دستور به جداسازی دانشجویان دختر و پسر در سلف سرویس داد.این اقدام وی که از ابتدای تاسیس این دانشکده در سال ۷۶ بی سابقه بوده است باعث تعجب و اعتراض دانشجویان این دانشکده که عمدتاً از خیرنگاران و عکاسان مطبوعات هستند، شده است.سلف سرویس دانشکده خبر پیش از این محلی برای بحث و بررسی اخبار رسانه های مختلف و گالری نمایش عکس های منتخب دانشجویان رشته عکاسی این دانشکده بوده است .

#### احتمال کاهش دانشجویان خوابگاهی به خاطر مسائل سیاسی

وزارت علوم قصد دارد تا به دلیل مسائل سیاسی و برای جلوگیری از جمعیت دانشجویی خوابگاههای دانشگاههای تهران را به مرور زمان کاهش داده و تعطیل کند. س از چندین ماجرای اعتراضی که دانشجویان در آن شرکت داشتند، وزارتخانه تصمیم گرفته است که تا حد امکان خوابگاههای دانشجویی را در تهران کاهش دهد. این مساله کاملا با اهداف سیاسی رخ می دهد، به نحوی که به هیچ یک از دانشجویان کردانی خوابگاه تعلق نمی گیرد، ظرفیت خوابگاههای دوره کارشناسی کاهش یافته و دوره های کارشناسی ارشد و دکتری نیز به مرور فاقد خوابگاه می شوند.

همچنین دانشجویان دانشگاه های تهران خصوصا عامه و ژلی تکنیک از زراکتگی خوابگاه هایشان و نبود امکانات رفاهی مناسب در همان ابتدای سال در رنج به سر می برند و احتمال اعتراضات گسترده در این دانشگاه بعید به نظر نمی رسد.

پایان تابستان گرم سرکوب آغاز مهر مبارزه و رهایی تابستان امسال به واقع تابستان داغی برای جنبش دانشجویی بود. سرکوب ها، بازداشت ها، احکام تعطیلی و زندان، انحلال تشکل ها و تعطیلی نشریات، تبدیل دانشگاه به قیروستان و جدا سازی جنسیتی همه و همه نشان از عزم حاکمیت برای انجام یک ضد انقلاب ضد فرهنگی دوم به سبک دهه ۶۰ بود.

اما با تمام این وجود نشانه هایی از ادامه مبارزه دانشجویان دیده می شود. با آغاز مهر تشکل ها و جریانات مختلف دانشجویی با صدور بیاتیه ها و برنامه ریزی برای ادامه مبارزات رهایی طلبانه شان نشان دادند با وجود سرکوب های بسیار حاکمیت آنان با رسیدن مهر ماه به رهایی و آزادی و مبارزه امید دارند. یاران دبستانی بار دیگر در دانشگاه ها مشق مبارزه می کنند و البته روی تخته های سیاه خواهند نوشت رهایی تمام انسان ها!

### \* دیدگاه \*

## لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری

رضا مهدوی

در مقابل خواست های به حق کارگران و زحمتکشان برای رفع مشکلات زندگی خود، همواره وزیران و قائم مقام ها و مدیر عامل های رژیم صرفا وعده و وعده های کاذب می دهند. به کارگران می گویند که در نتیجه ی تحریم اقتصادی اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد. می گویند که باید "صبر انقلابی" داشت و فداکاری کرد. می گویند باید کارخانه ها "بازسازی" و "نوسازی" شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند صدارت ازبید یافته است... پاسخ کارگران و زحمت کشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: اگر اوضاع وخیم است بگذارید حساب دخل و خرج را ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ما باید جزء اسرار باشند؟ امپریلیزم که از آن ها با خبر است، چرا ما نبینیم؟

وضع کارگران و زحمت کشان شهر و روستا برای همه روشن است: آنان حتی قادر به یک زندگی عادی نیستند (کرایه مسکن گزاف، گرانی مواد غذایی و وضع وخیم بهداشت

و فساد و رشوه گیری در تمام سطوح دولتی... امکان زندگی متوسط را به کارگران غیروابسته به رژیم نمی دهد). اما، سرمایه داران بازار، دلالت و رشوه گویان دولتی، طی سال های گذشته پول دارتر و پول دارتر شده اند. اینان اموال انباشت کرده و برای روز مبادا، دلار در بانک های خارجی می گذارند. این استثمارگران که حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند، هرگز اسرار معاملاتی خود را برملا نمی کنند. چگونگی خرید و فروش ارز، ارتباط با دلالتان غربی و زبوندنهای مالی و غیره همیشه پشت پرده باقی می ماند. بدیهی است که این چنین شیوه ای برای کارگران قابل پذیرش نیست و نباید ادامه یابد. مطالبات کارگران از فرار زیرند:

1) برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمتکشان، دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه ی سرمایه داران بازار و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی و شرقی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران باز شود. باید کل جامعه بدانند که مساله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است چه ترسی از علفی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟

2) اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را بدانند، چرا اکثریت جامعه، یعنی تولید کنندگان، گردانندگان اصلی دستگاه، از آن اسرار آگاه نباشند؟

کارگران باید با تمام اجزاء این دستگاه آشنایی کامل داشته باشند، زیرا تنها آنان می توانند دربرایه ی نحوه کارکرد آن قضاوت کنند. اکثریت جامعه، توده ی مردم ستم دیده قابلیت بیشتری برای کنترل صنایع، بانک ها و تجارت دارند.

3) بدون استقرار کنترل کارگری و نفو کلیه ی اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع اقتصادی غیرممکن خواهد بود.

باید در سطح هر کارخانه، توسط نمایندگان منتخب کارگران- و نه نهادهای وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و با اخراج کارگران و سازمان دهی کار در کارخانه و کلیه ی امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد. تنها از طریق چنین کاری است که استقرار کنترل کارگری معنای واقعی پیدا می کند. مهر 1386

.....  
**از مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه برای دریافت حقوق معوق، آزادی همکاران دستگیر شده ، تلاش برای تولیدات داخلی شکر و مبارزه برای جلوگیری از واردات شکر حمایت می کنیم**

برابر با نامه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه به سازمان جهانی کار و اتحادیه های بین المللی کارگری ، شرکت نیشکر هفت تپه مجتمع ای با سابقه ۴۷ سال تولید شکر حدود ۲ سال است که بدلیل سیاستهای دولت در خصوص صنعت شکر در شرایط ورشکستگی قرار گرفته و بدهی های آن به حدود ۸۵ میلیارد تومان رسیده و مسئولین شرکت و دولت تصمیم دارند، جهت کاهش مبلغ بدهی های شرکت به فروش زمینهای کشاورزی شرکت، کارخانه خوراک دام شرکت و لوازم بدکی کارخانه دست زبند و اقدام به تعدیل حدود ۲۰۰۰ از ۵۰۰۰ کارگر شرکت کنند . کارگران برای دریافت حقوق عقب افتاده خود ناچار اقدام به تحصن و اعتصاب کرده اند. نیروهای گارد ویژه انتظامی و امنیتی در ششمین روز اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه به کارگران معترض حمله ور شده و آنها را مورد ضرب و شتم قرار دادند. نیروهای امنیتی با باطوم به کارگران حمله کردند که در اثران تعداد زیادی از کارگران زخمی شدند و چندین نفر از کارگران دستگیر و به نقاط نامعلومی انتقال داده شده اند. آقای رمضان علی پور و آقای فریدون نیکوفر از جمله دستگیر شدگان هستند. کارگران از دستگیری همکاران خود به شدت خشمگین هستند و با شنیدن این خبر قصد داشتند از محل تجمع در میدان بنیاد شهید به سمت فرمانداری حرکت کرده و علاوه بر خواسته های اعلام شده خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط همکاران خود شوند کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه خوزستان برای دست یابی به حقوق عقب افتاده خود و اعتراض به سیاست های نادرست مدیریت دولتی در ورشکستگی شرکت طی ۲ سال حدود ۱۶ بار دست به اعتصاب در محوطه ی صنعتی شرکت زده اند ولی متأسفانه هیچ گاه به وعده های خود پایبند نبوده و کارگران حتی نتوانسته اند به یک مورد از خواسته های خود برسند .

**سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وحومه ضمن اعلام حمایت از حق طلبی و استقلال خواهی و تلاش برای ادامه تولید داخلی از سوی کارگران شریف شرکت نیشکر هفت تپه به این وسیله با اعتراض به سرکوب این کارگران شریف ، رسیدگی به مشکلات ، پرداخت حقوق عقب افتاده کارگران و آزادی هر چه سریعتر کارگران دستگیر شده این شرکت را خواستار است .**

**سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وحومه ، تنها راه رسیدن به این خواست های بر حق را در پیگیری و استقامت کارگران از راه انتخاب نمایندگان واقعی و تشکیل سندیکای مستقل کارگری میسر می داند و کلیه کارگران حق طلب شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه را برای همبستگی بیشتر به ایجاد سازمان سندیکایی خود فرا می خواند .**

سندیکای کارگران شرکت واحد. اتوبوسرانی تهران و حومه -1386/7/13

.....  
**با تجمع کارگران نیشکر هفت تپه در مقابل اداره ی اطلاعات، کارگران بازداشتی آزاد شدند!**

طبق آخرین اخبار رسیده از ادامه مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه در گفتگوی یکی از کارگران با رادیو برایی ، با تجمع کارگران نیشکر هفت تپه در مقابل اداره ی اطلاعات، کارگران بازداشتی آزاد شدند!

در این گفتگو یکی از کارگران گزارش داده است که در روز گذشته 2 نفر از کارگران احضار شده توسط اداره ی اطلاعات به اداره مذکور مراجعه کرده و بازداشت شدند. در پی این بازداشت غیر قانونی حدود 250 نفر از کارگران نیشکر هفت تپه، امروز چهارشنبه 11 اردیبهشت 1386، با قرار قبلی در مقابل اداره ی اطلاعات تجمع کرده و خواستار آزادی فوری رفقای خویش گردیدند. خوشبختانه این اقدام کارگران با موفقیت به آزادی 2 کارگر بازداشت شده انجامید.



این کارگر همچنین در مورد نامه ی نوشته شده از طرف کارگران هفت تپه به سازمان جهانی کار گفت: ما این نامه را به سازمان جهانی کار نوشتیم تا خواسته های خود را که اجرای قانون طبقه بندی مشاغل نظام هماهنگی کار و پرداخت حقوق معوقه و پاداش های پرداخت نشده می باشد را مطرح کرده و از ایشان حمایت بطلبیم."

او افزود که: کارفرمایان و حامیان آنها می خواهند به اعتراض ما برچسب سیاسی زده تا بتوانند به سرکوب و ضرب و شتم معترضین پرداخته و این عمل خود را توجیه کنند."

وی در مقابل سؤال خانم هوشیار در مورد احتمال پیوند دادن مبارزات و اعتراضات مجتمع های مختلف طرح نیشکر هفت تپه و دیگر کارخانه ها پاسخ داد: "در صورت تداوم این مبارزات مسلماً چنین هماهنگی و همراهی بوجود خواهد آمد. مثلاً دیروز حدود 25 نفر از کارگران "شرکت قند(کارون)" در اعتراضات ما شرکت کرده و در آن اعتراضات شعار مشترک "شرکت قند، هفت تپه، تسلیت تسلیت" داده شد." او افزود: "با در نظر گرفتن اینکه می گویند شرکت ها دارند زیان می دهند، پس احتمال خواباندن کلیه ی طرح های هفت تپه و کارخانه های مشابه می رود. ما از تمامی کارگران کلیه ی مجتمع های هفت تپه و دیگر کارخانه ها می خواهیم که با ما در این اعتراضات همراهی کنند، چرا که این مشکل همگی ماست. مسلماً با فروش زمین های زراعی شرکت ها و عدم تولید نیشکر، رفته رفته تمامی بخش های صنعتی نیز تعطیل شده و همگی بیکار می شویم."

در پیوست این گزارش می توانید به فایل صوتی گزارش رادیو برابری گوش دهید. سلام دمکرات - چهارشنبه 3 اکتبر 2007، بوسیله ی اردوان

.....  
<http://www.radiobarabari.net>